

مرگ استاد برشنا ...

بهترین فیلم های جهان ...

Ketabton.com



رئيس دولت و صدر اعظم در محفل فاتحه مرحوم استاد بر بنیاد اشتراك كردند

بنیادلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم قبل از ظهر ۲۸ جدی در محفل فاتحه خوانی مرحوم استاد عبدالغفور بر بنیاد اشتراك نموده و بروج آن مرحوم تعارف ادعیه کردند. همچنان در محفل فاتحه مرحوم برینا که ۲۸ جدی از طرف وزارت اطلاعات و کلتور و فامیل مرحومی در مسجد جامع شیر پور بر گذار شده بود بنیادلی محمد نعیم، دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، اعضای کابینه، مسامورین عالیرتبه و عدۀ زیادی از علاقمندان مرحوم برینا اشتراك نموده بودند. جنازه مرحوم استاد عبدالغفور برینا نویسنده، شاعر، دراماتیسٲ، موسیقی دان و نقاش معروف کشور بعد از ظهر ۲۶ جدی در شهدای صالحین بخاک سپرده شد.

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور بعد از تدفین تأثرات عمیق بنیادلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم رانسبت وفات استاد برینا به بازماندگان مرحومی و اهل مطبوعات و دانش ابلاغ نموده گفت: قاید ملی ما وفات استاد برینا را یک ضایعه بزرگ علمی و فرهنگی برای کشور خواندند.

در مراسم تشییع و تدفین جنازه مرحوم برینا بنیادلی محمد نعیم، دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، بعضی از اعضای کابینه، عدۀ از مسامورین عالیرتبه، برخی از نویسندگان و ارباب قلم و جمع غفیری از علاقمندان اشتراك کرده بودند.

پوهاند نوین گفت: استاد برینا نویسنده چیره دست و روزید و با تاجر به بود که با سبک سلیس و روان و افکار عالی و ابتکاری خود موضوعات بکر را بوجود می آورد و به منصفه تحریر میگذشت. وی یک محقق فولکلوری و ادبی بود که به اصالت کلتور و فرهنگ افغانی ایمان داشت و تمام قوت و انرژی خود را برای تبارز ارزشهای فرهنگی و مواریت با ارزش علم و هنر این سرزمین کهن بخرج داد.

پوهاند نوین اضافه کرد عشق و علاقه لایتناهی استاد برینا به مطبوعات، کلتور، فرهنگ و هنر افغانستان گرانه نداشت گویی و ی برای هنر، علم و ادب خلق شده بود. استعداد خدا داد وی قدرتی بود که بصورت نامرئی جریان ادب و فرهنگ ما را بسوی ترقی و تعالی میبرد. امتیازات و اصالت فرهنگ، موسیقی

ادبیات، فولکلور و نقاشی مارادری این حوزه تبارز میدان و نسل جوان ما را شعورانه با خبر میساخت که فرهنگ و دانش افغانی برتری دارد، تبارز دارد انکشاف پذیر است و با ید درست و با ایمان و ایثار برای انکشاف احیای آن جدوجهد صمیمانه و پساک بخرج زاده شود.

وزیر اطلاعات و کلتور از خدمات صادقانه هنری، فرهنگی و کلتوری مرحوم برینا با قدر دانی یاد او ری

داشتند که بر مزار مرحوم سی گذاشتند.

بنیادلی میرسعید برین رئیس اناری وزارت اطلاعات و کلتور سوا نسج مرحوم عبدالغفور برینا را قرانت نمود.

همچنان بنیادلی غلام علی امید یکی از شاگردان مرحوم برینا به و کالت هنرمندان افغانی از وفات استاد برینا اظهار تأثر نموده برایش طلب مغفرت کرد.

مختصر معرفی استاد برینا
مرحوم استاد عبدالغفور برینا پسر مرحوم امیر محمد درسال ۱۲۸۵ در کابل متولد گردیده، بعد از تحصیلات ابتدایی در مکتب حبیبیه جهت اكمال تحصیلات عالی به المان رفته و مدتی در رشته های مختلف آرت و رسامی تحصیل نموده، مو ففانه به وطن عودت نمود.

استاد برینا درسال ۱۳۱۵ بحیث معلم مکتب صنایع کابل مقرر شده و تا

معارف عز تقرر حاصل کرد. مرحوم استاد برینا در ادوار وظیفه داری خود چه در وزارت معارف و چه در اطلاعات و کلتور همواره مورد تقدیر واقع شده و به اخذ مکافات تقدی نایل گردیده، چنانچه در سال ۱۳۴۴ به اخذ مدال رشتین مطلا و درسال ۱۳۳۷ به اخذ نشان درجه سوم معارف نایل گردید.

مرحوم برینا به زبانهای دری، پشتو، آلمانی و انگلیسی وارد بود.



پوهاند دکتور نوین و وزیر اطلاعات و کلتور و دکتور نعمت الله پژواک و زیر معارف موقعیکه اکیلی گل را به مزار مرحوم استاد برینا میگذارند

آثار سود مند ادبی و هنری از خود باقی گذاشته است.

وفات مرحوم برینا علاوه از اینکه یک ضایعه بزرگ برای اهل معارف و علاقمندان هنر و کلتور محسوب میشود فقدان وی یک ضایعه بزرگ علمی نیز تلقی میگردد.

آخر سال ۱۳۲۱ بحیث معلم در آنجا وظیفه محوله را با کمال اهلیت انجام داد.

درسال ۱۳۲۲ بحیث عضو ریاست تعلیم و تربیه و در سال ۱۳۲۵ بحیث مدیر مکتب نجات و درسال ۱۳۲۹ بحیث مدیر نشرات رادیو کابل و در سال ۱۳۳۳ بصفت امر مکتب صنایع کابل و سپس بحیث مشاور وزارت

انجنیر عبدالله برینا پسر استاد مرحوم از پیغام تسلیت رهبر بزرگ ما و حکومت جمهوری افغانستان ابراز سپاسگذاری نمود.

استاد عبدالغفور برینا در اثر مریضی که عاید حاشش گردیده بود روز ۲۵ جدی بمعمور ۶۶ سالگی در نادر شاه روغتون وفات کرد.

کرد و بو کالت از اهل معارف و مطبوعات کشور تأثرات عمیق خود را به باز ماندگان مرحومی ابراز کرد.

بعدا دکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف و پوهاند دکتور نوین به نمایندگی از اهل معارف و مطبوعات و به پاس قدر دانی از خدمات صادقانه مرحوم استاد برینا اکیلی گل

قانون ترافیک نافذ شد

قانون ترافیک بعد از تصویب مجلس عالی وزرا و منظوروی رئیس دولت و صدر اعظم روز ۲۵ جدی درجریده رسمی نشر و نافذ گردید.

این قانون بمنظور نظم ترافیک و جلوگیری از هر نوع حوادث که وقوع آن متصور باشد بداخل هشت فصل و پنجاه و نه ماده تدوین شده است .

درین قانون اصطلاحات ترافیکی مانند جاده عامه ، ترافیک جاده ، اشارات ترافیکی ، علائم ترافیکی ، واسطه نقلیه و غیره توضیح گردیده است .

همچنان درین قانون راجع به وظایف پولیس ترافیک و قواعد سیر و حرکت و مسایط نقلیه موادی پیشبینی شده است درین قانون رانندگی و مسایط نقلیه که فائد لوایم و تجهیزات باشد منع قرار داده شده است .

به همین ترتیب قانون جدید ترافیک شامل مکلفیت های اشخاص در حوادث ترافیکی و احکام جزایی میباشد .

۲ میلیارد و ۷۳۴ میلیون متر مکعب گاز به اتحاد شوروی صادر گردیده است

دو میلیارد و هشتصد سی و چهار میلیون و هشتصد و نه هزار متر مکعب گاز در سال ۱۹۷۳ از شبرغان به اتحاد شوروی صادر گردیده است .

انجنیر تیموری معاون پروژه استخراج و انتقال گاز به نماینده باختر گفت بلان صدور گاز در سال ۱۹۷۳ متناسب با سال ۱۹۷۲ میباشد .

صدور گاز شبرغان در میزان ۱۳۴۶ آغاز شده و تا ۱۰ جدی امسال چهار ده میلیارد و پنجاه میلیون و چهار صد و بیست و پنج هزار متر مکعب گاز بخارج صادر گردیده است .

سپهینار آمران اطلاعات و کلتور افتتاح گردید



پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور سپهینار آمران اطلاعات و کلتور ولایات را قبل از ظهر روز ۲۴ جدی در تالار محمود طرزی در کلوپ مطبوعات افتتاح کرد.

پوهاند نوین هنگام افتتاح سپهینار طی بیانیه ای مکلفیت های وزارت اطلاعات و کلتور را توضیح نموده راجع به نقش ارزنده مطبوعات و تقدیم اطلاعات مفید و تفریحی در پرتو نظام جمهوریت و همچنین راجع به مسؤولیت های اهل قلم و مطبوعات بصورت مفصل روشنی اداخت .

درین سپهینار که سه روز را دربر گرفت مطابق پروگرام راجع به مشکلات امریت های اطلاعات و کلتور برای پیشبرد مطبوعات سالم روی منافع عالی، جامعه افغانی بحث و مذاکره صورت گرفت .

قرار يك خبر دیگر:

پروگرام همکاری فرهنگی و ثقافتی بین دولت جمهوری افغانستان و دولت جمهوری یوگو سلاویا برای سال های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ ساعت سه بعد ازظهر دوشنبه ۲۴ جدی توسط پوهاند د و کلتور نوین و زیسر اطلاعات و کلتور و بناغلی سو باجیک سفیر کبیر یوگو سلاویا به امضاء رسید .

طبق این پروگرام یوگو سلاویا

پوهاند دکتور نوین موقعیکه طی بیانیه ای سپهینار آمران اطلاعات و کلتور ولایات را افتتاح میثما یند .

برای افغانستان چهار سگالر شپداده و یک فلم هنری را بوزارت اطلاعات و کلتور اهدا خواهد نمود .

همچنان هیات انسامبل هنری بین مملکتین مبادله خواهد گردید .

پوهاند دکتور نوین بعد از امضای پروگرام گفت :

طوریکه از متن پروگرام هویدا است افغانستان و یوگو سلاویا تصمیم دارند تا همکاری متقابل هنری و مفید را در ساحات کلتور ، اطلاعات و معارف ادامه و وسعت بخشند .

پوهاند نوین افزود این نوع همکاری بین این دو دولت يك امر طبیعی است

زیرا افغانستان و یوگو سلاویا دو مملکت بی طرف بوده و در انکشاف و تعمیم سیاست فعال و مثبت بیطرفی چه در کنفرانس های دول بیطرف وجه درممل متحد باهم همکاری نزدیک داشته اند .

سفیر کبیر یوگو سلاویا از عقد این

پروگرام که اولین موافقتنامه بین دولت جمهوری افغانستان و یوگو سلاویا میباشد اظهار خوشی نموده و امید کرد که همکاری بین دولتین در ساحات اقتصادی و تجارتی نیز وسعت یابد .

میوه خشک افغانی به ممالک ساحه خلیج و شرق میانه صادر میگردد

صادر میگردد

صادرات میوه خشک افغانی شامل پسته، کشمش ، بادام و چار مغز در آینده قریب به ممالک ساحه خلیج و شرق میانه آغاز میگردد .

هیات افغانی که برای مطالعه بازار یابی و مذاکره در باره صدور میوه و سبزیجات افغانی به ممالک ساحه خلیج و شرق میانه رفته بود عصر دیروز هنگام مراجعت به کابل ضمن اظهار این مطلب گفت: از مفکوره صدور میوه و سبزیجات در بازار های کویت، بحرین ابوظبی ، عربستان سعودی و دویسی از طرف مقامات تجارتی و تجار آنکشور هابه گرمی استقبال شده است .

رئیس هیات گفت که صادرات میوه تازه و سبزیجات نیز در فصل آن به این ممالک صورت خواهد گرفت .

وی نتیجه مذاکرات خود را با منابع تجارتی کشور های ساحه خلیج مشر خوانده گفت در باره صدور میوه و سبزیجات افغانی بین تجار افغانی و تجار آنکشور موافقه صورت گرفته است .

درین هیات که ریاست آنرا بناغلی سرور بیات مدیر عمومی انکشاف صادرات وزارت تجارت به عهده داشت یکمده از تجار و صادر کنندگان نیز شامل بودند .

ژوندون

شنبه ۲۹ جدي ۱۳۵۲ برابر با ۲۶ ذیحجه الحرام مطابق ۱۹ جنوري ۱۹۷۴

مرگ استاد برشنا

استاد عبد الغفور برشنا نقاش برجسته ، نویسنده و شاعر باذوق موسیقی دان و آهنگساز چیره دست دیده از جهان بست. او دیگر در میان مانیت و لی هرگز او نمرده است. زیرا آثار درخشان او همچون اسناد ارزشمند هنری برای همیشه باقی خواهد ماند. برشنا خدماتی که در راه پیشرفت هنر انجام داده است باو جاو دانگی میبخشد .

برشنا بحیث یک هنرمند در بین اهل هنر و دانش مقام منیع دارد. آثار برشنا در زمینه های مختلف هنری و اجتماعی در رشد و تکامل هنر نفوذ و تاثیر بسیار داشته و شما گردانی زیاد را در رشته های مختلف هنری تربیه نموده است.

استاد برشنا نه تنها در داخل کشور بلکه در خارج نیز چهره سرشناسی بود و آثار هنری او در نمایشگاه های جمهوری مصر، عربی، هند، نیویارک اتحاد شوروی ، ایران، بلغاریا و ترکیه مورد تأیید و قدر دانی فراوان هنرمندان خار جی قرار گرفته است.

استاد برشنا آثار زیادی در نقاشی بو جود آورده و فعلا در خانه اش بیش از ۲۵۰ تابلوی نقاشی دارد که قرار است پسرش این آثار را برای استفاده هنرمندان و نقاشان بدسترس وزارت اطلاعات و کلتور بگذارد.

برشنا محقق و تاریخ نویس نیز بود و در این اواخر بالای زندگی و هنر بهزاد نقاش معروف افغانستان کار میکرده است . کتاب هد بهرور که «هنر و بهزاد» نامدار برای نشر و طبع بدسترس انجمن تاریخ نگاران شده است .

برشنا آثار زیادی را در زمینه تاریخ و فرهنگ ازالمانی به دری بزبان شیوای ترجمه نموده است.

برشنا در راه رشد موسیقی مصدر خدمات زیاد شده و کامپوز های معروفی از او در داخل و خارج شهرت فراوان کسب نموده است.

او نمایشنامه های زیادی را به رشته تحریر در آورده و در رشد تئاتر نفوذ بسیار داشته است . استاد در همین اواخر یاد دوران جوانی درام کمیدی بنام «شربت غیرت» نوشته است .

برشنا، استاد بزرگی است که تعیین ارزش و اهمیت آثارش بسیار دشوار است . یکی از خصوصیات بارز استاد برشنا عشق و علاقه فراوان به کار و زحمات بود. او در سالهای جوانی و حتی در اواخر عمر با شور و اشتیاق به کار و مطالعه میپرداخته و با پشتکار و حوصله فراخ در فرا گرفتن و اکتساب دانش میکوشیده است .

استاد برشنا هنرمند بسیار متواضع و مهربان بوده و در مرادده های شخصی اش نهایت صمیمی و خوش قلب بود .

اهل مطبوعات، دانش و هنر مرگ استاد برشنا را یک ضایعه بزرگ خوانده و فقدان همچو یک هنرمند بزرگ را که سر تاسرحیات خویش وقف خدمت در راه هنر و دانش نمود خلابی بزرگی دانسته اند.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خود پشرا تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

در دفتر مدیر

صبح سرد وابر آلود روز پنجشنبه هفته گذشته وقتی بدفتر آمدیم، همه خوشحال بودیم ، خوشحال بودیم از اینکه در قی از برف روی زمین پهن شده بود و هنوز هم بسندت میبارید .

منظره فرود آمدن برف از پشت پنجره ها تماشا می بود ، برای اینکه پس از یکسال فرود آمدن برف از آسمان برای آدم یک نواخت نیست . و برای اینکه هر چیز تازه واقعا کیفیتی دارد . و از همه بالا تر برف این مهمان آشنا پیام آور سال نیکو و حاصلخیز است .

همکاران مجله با یکدیگر می گفتند : کاش این برف برای چند روزی ادامه پیدا کند .

سعدت هاست زمستان آمده ولی برف و باخو دنیاورده است .
... و حالا که برف می آید بگذار تا چند روز بدون توقف بیارد .

سال آینده حاصلاتی فراوان خوا هم داشت . و ...

و بعد هر کس مشغول کار روز مره خود میشود . تا ساعت یازده بجه هما نروز برف بارید ولی در آخرین دقایق نزدیک یازده بجه ویست و بایست و پنج دقیقه بود که فقط

دانه های کوچک برف در فضا بنظر میخورد و بعد برفباری آرام شد و دیگر نیبارید . کسی از میان همکاران صدا زد . دیگر برف نمی آید ! همه متوجه شیشه ها شدند . و اینبار تبصره ها بنحوی دیگری آغاز یافت .
- اگر برف نیبارد ... ؟

- حتما می بارند، این نمونه اش بود آنقدر بیبارد که خسته شوید .

راستی این یکی بسیار امیدوار بود و طوری صحبت میکرد که گویی می خواست قناعت خودش را فراهم کند . در هر صورت خدا زبان این دقیق را نیک و مبارک کند .

تا آخرین دقایق عصر روز پنجشنبه که این صحنه زیر چاپ میرفت برف نبارید و حتی همان سطح نازک برف صبح هم ، از روی زمین پرید .

امیدواریم تا روز شنبه که مجله بدسترس خوانندگان عزیز قرار میگیرد توده های از برف روی زمین ، پهن شده باشد .



ع. عبا

اساسات حقوقی زن و شوهر در نظام خانواده

بیش از يك زن در قيد نکاح و از دواج مرد باشد و درین باره ارشاد حضرت پیامبر اسلام بعدی جدی است که در صورت عدم مراعات عدالت و ترجیح یکی بر دیگری، شوهر را مستحق مجازات شدید میخواند *

پیامبر بزرگوار اسلام، خود در میان همسرانش عدالت و برابری را در متشبهی کمال آن در نظر میداشت و میگفت: (خداوند این است تقسیم و عدالت من در آنچه بدست من است و در آنچه اختیار آن منحصر بقدرت تو بوده و اراده من دخالتی در آن ندارد و با بعبارة دیگر در آنچه از دست من ساخته نیست، مرا مورد مواخذه قرار مده) *

این اظهارات آنحضرت (ص) اشاره بر آن است که محبت طبیعی و قلبی که از پرتو قدرت خداوندی بوده و اراده انسان در آن تأثیری ندارد، شامل اصل عدالت بین زنان نبوده و شوهر ازین رهگذر مواخذه نخواهد شد.

بج - رهنمایی زن و روان نمودن او در راه حق و حقیقت و جلوگیری از نزدیک شدنش با آن محلی که جز شر و فساد از آن متصور نیست و اکنون با مطالعه این فرمان قرآنی هیچگونه ابهام و تاریکی در زمینه باقی نمی ماند: (... خویشتن را با اهل و خانواده خویش از عذاب درد ناک آتش ... نجات بدهید) * زیرا شوهر نگهبان و سر پرست زن بوده درین راه مسوولیت بس خطیری بعهده دارد *

شش - شوهر باید با همسرش بسک معاشرت و زندگی نیکو و پسندیده در پیش گیرد، چنانچه ارشادات متعدد قرآنی در همین مورد وارد بوده و بر قراری این رمز اساسی زندگی سعادت بخشی را در میان زن و شوهر شس تاکید میفرماید *

هفت - داشتن اخلاق نیک در برابر زن زیرا خداوند (ج) حق زن را ضمن فرمان آسمانی خویش نهایت بزرگ و انمود کرده است و همچنان تاکید و هوشدار حضرت پیامبر اسلام که: (در باره زنان خدا را از یاد نبرد زیرا ایشان در دست شما و تحت اداره شما اند آنان را با مانت خداوند گرفته اید و به کلمه خداوند، تماس با آنها را بر خویشتن حلال و روا ساخته اید) این مطلب را بیش از پیش روشنی می بخشد *

بقیه در صفحه ۵۹

دو - فراهم آوری لباس و پوشاکه برای زن قرآن کریم ضمن این فرمان خویشس (... رزقین و کسوتین) بصراحت این حق زن را اثبات و تحقق می بخشد.

سه - تهیه خانه و مسکن که اثبات این حق زن بر شوهرش، در قرآن کریم ضمن این امر آسمانی: (اسکنوهن من ...) واضح و مبرهن شده است.

چهار - برقرار ساختن عدالت و مساوات تمام بتمام معنی در میان زنان، در صورتیکه

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

قاری عینی

خالد بن ولید (رض)

و عثمان بن ابی طلحه که آن دو نیز جهت انقیاد به اسلام رهسپار مدینه بودند مواجه شد. آن سه تن داخل مدینه شده وارد منزل پیغمبر خدا (ص) گردیدند. چون پیغمبر خدا آنها را با این حالت دید به اصحاب خویش گفت: «مکه قطعه از جگر خود را بشما فرستاد، یعنی مردمان با عظمت آن بشما روا آورد»

خالد (رض) به پیغمبر اسلام پیش شد و گفت: ای پیغمبر خدا سلام باد بر تو! بیقین شهادت میدهم که خدائی جز او نیست و اینکه تو فرستاده خدائی.

پیغمبر (ص) جواب سلام او را داده گفت: سپاس خدائی را که ترا هدایت کرد.

خالد (رض) برایش گفت: ای رسول خدا! خود میدانی که من در مقابل حق راه عناد و دشمنی را گرفتم و با مشرکین در جنگ ها اشتراک نمودم، بخدا دعا کن که مرا ببخشد.

پیغمبر (ص) فرمود: اسلام گذشته را محو می سازد. خدایا خالد بن ولید را ببخش و از تمامی موانعی که جهت قبول و نشر اسلام ایجاد نموده درگذر.

خالد و رفقای همسفرش اسلام را پذیرفتند اصحاب به اسلام آنها خرسند شدند، در حقیقت اسلام خالد صفحه جدیدی را در اسلام که مضمون از ایشان در راه خدا باشد باز کرد.

جنگ های آن در اسلام: خالد (رض) از فرصتیکه باسلام گروید در

تنظیم صف های مجاهدین سعی فراوان نمود در تمامی معارک اشتراک کرده پیروزی های بزرگ را نصیب جهان اسلام گردانید، جنگ های آن به دوره های سه گانه ذیل تقسیم می شود:

الف - حقوق زن: يك - تهیه نفقه زن که بایستی از طرف شوهر شس بدون کم و کاست و بدون آنکه از اسراف و افراط بپسری نصاید، صورت گیرد و حداقتال در زمینه فراهمش نمود قرآن کریم در باره چنین تصریح مینماید: (باندازه توان و قدرت مالی خویشس نفقه و خرج کنی و ... خداوند بالا تر از آنچه به بنده خویشی داده است، او را مورد تکلیف قرار نمیدهد) *

بگانه دلیل زنده در شماره این است که هر انسان از غر یزه جنسی برخوردار بوده و انگیزه های طبیعی و انسانی در وی بیدار است و این حقیقت ایجاب مینماید تا راهی برای پاسخ گفتن بمقتضای این غریزه موجود باشد

معروف ساختن زن از ازدواج، گمگشته از آنکه کاری است بر خلاف ایجابات طبیعی و غریزی انسانی، همچنان برای غیر عادی ساختن صحت و مختل شدن عاطفه وی و بالاخره متضرر نمودن عقل و فشار آوردن بر اعصاب او، عاملی بس موثر و قوی بحساب می آید و جز از دواج هیچ چیزی دیگر قادر نیست زن را ازین خطرات خرد کننده، نجات بخشد *

اسلام حق از دواج و صلاحیت انتخاب مردی مشخص را بعیت شوهر از حقوق ثابت و منحصر به فرد زن دانسته و در صورتیکه زن با ازدواج با کسی حاضر نشود هیچگونه صلاحیت و حقی بر اولیای امور زن نمیدهد تا او را در از دواج با شخصی که اصلا نسبت بوی رضایتی ندارد مجبور سازد، زیرا از دواجیکه در آن محبت و عشق نچوشد، فاقد همه ارزش بوده و جز بدبختی و جدایی آینده، ثمری بجای نمیکارد *

حضرت ابن عباس روایت میکند که زمانی دختری که پدرش او را بدون اجازه و رضای او و بدون آنکه نسبت به شخص مورد نظر علاقه ای داشته باشد، بشوهر داده بود، از موضوع بحضور پیامبر اسلام شکایت برد، در نتیجه آنحضرت (ص) او را اختیار و صلاحیت مجدد فرمود تا اگر بخواهد دوام بدهد و اگر نخواهد عقد ازدواج را فسخ نماید *

هر يك از زن و شوهر حقوق ثابتی بر دیگر دارند، زن بر شوهر حقی دارد و شوهر نیز حقی بر همسرش دارد که اینک حقوق هر کدام را حسب آتی بر میسریم:

خالد بن ولید (رض) در سال هفتم هجری بدین اسلام مشرف شد خداوند همچنانیکه باسلام آوردن حضرت عمر (رض) اسلام را اقتوت بخشید باسلام خالد (رض) نیز عزت اسلام را افزود، عدلت اسلام وی این بود که برادرش ولید قبا به اسلام گرویده بود و از باقی ماندن برادرش در حال کفر خیلی اندیشه داشت، نا مه ایکه نمایا نگر دوستداری پیغمبر اسلام بوی باشد چنین نوشت:

عجب میکند با اینکه با چنین رسائی عقل توو امثال تو رسالت او را قبول نمیکندی، و از خواست که باسلام آوردن خود هر چه بیشتر سعی بعمل آورد.

چون خالد (رض) نامه برادرش را خواند خداوند سینه اش را به اسلام فراخ گردانید و بهدین جهت ملاقات پیغمبر اسلام و مسلمانان شدن سفر کرد، در عرض راه با عمر و بن عباس

یک آزمایش دیگر در الحاق دو کشور عربی

روسای جمهور تونس و لیبیا اخیراً اعلام نمود که بزای الحاق کشور های شان بایکدیگر موافقه کرده اند. این اعلامیه بعد از مذاکرات سری بین حبیب بورقیبه رئیس جمهور تونس و معمر القذافی رئیس جمهور لیبیا در جزیره تفریحی و توریستیک جربا واقع در تونس به صورت ناگهانی با اطلاع جهانیان رسانیده شد ، با شنیدن این خبر یک بار دیگر مردم جهان عمیقاً نه متوجه جهان عرب شدند . خبر مربوطه آن تقسیم مهمترین خبر روز از رادیو ها و وسایل نشراتی جهان پخش گردید . همچنان این موضوع نزد اکثر مردم جهان یک سلسله سوالاتی را ایجاد نمود .

چه از یک سو این آزمایش در جهان عرب مکرر صورت گرفته ولی تا امروز موفق نبوده است و هم از جانب دیگر در حالیکه سایر کشور های عربی به فکر حل معضله بزرگ تاریخی شرق میانه میباشند و متوجه آنند که چطور اسرائیل سر زمین های عربی رازها کرده و به چه اساس خواهند توانست یک صلح عادلانه و دایمی را درین منطقه تاسیس نمایند ، و هم اگر ایجاد صلح ممکن نباشد چطور از اتحاد اعراب در برابر اسرائیل توسعه طلب و آله دست استفاده خواهد شد . گوته اینکه در داخل امواج عمیق و شدید این گیسو دارها ازدواج جدید تونس و لیبیا اعلان گردید .

الحاق های قبلی :

با اعلان الحاق تونس و لیبیا نخستین چیزیکه حلقه های خبیر را بخود معطوف میسازد همانا تجارب گذشته ایست که به نحوی از آنجا بین کشور های عربی بعمل آمده است .

در سال ۱۹۵۸ مصر و سوریه الحاق خود را اعلام نمودند اما این الحاق به سرعت از بین رفته و خاموش گردید . همچنان در همین سال عراق واردن فدراسیونی را تشکیل دادند که این امر محض شش ماه دوام کرده و خاتمه

بذرفت . در سال ۱۹۶۱ باز هم مصر ، سوریه و یمن به سویه وسیع تر نسبت به گذشته به تشکیل یک کانفدراسیون پرداختند ولی این اتحادیه هم در عین سال تشکیل خود از بین رفت .

والیته بخاطر خواهید داشت که مصر مساعی خود را برای الحاق و اتحاد با کشور دیگری از کشور های عربی متوقف نساخت . چنانچه در سال ۱۹۶۳ پلان دیگری درین زمینه تشکیل شد که با اساس آن بانیست مصر (به نام جمهوریست متحد عربی) ، سوریه و عراق با هم متحد می شدند اما همین پلان هم ناموفق بود .

بالاخره پلان اتحاد مصر و لیبیا بمیان آمد و برای نخستین بار فکر

است دست بازیهای خارج از جهان عرب مخصوصاً قوایی که آرزو نداشتند عرب بانیر و قوت در برابر دشمن مشترک خود اسرائیل و یا مداخلات خارجی دیگر عرض وجود کند باعث این عدم موفقیت ها شده باشد و یا شاید اختلافات فکری و عدم توافق شرایط اجتماعی و اقتصادی ممالک مربوط باعث آن شده باشد و امکان دارد که پلانهای اتحاد آنقدر عالمانه و آفاقی تنظیم نمی شد و دایما برای ایجاد چنین پلانها از عجله و سرعت کار گرفته می شد و بنیاء به ناکامی آن میانجامید .

تجربه تونس و لیبیا :

گرچه موضوع اتحادیه و الحاق جهان در سالهای اخیر حداقل یک سابقه ۱۵ ساله دارد و بورقیبه و



قذافی هر دو شاهد همه این اوضاع بودند . اما طوریکه ملاحظه میشود اعلامیه اتحاد آنان همه غالباً وقت زیادی را در بر نگرفته و عجولانه اعلام گردید ، و علت این اعلان را از درنگاه باید مطالعه نمود . نخست از جانب قذافی و آرزو های سر کوب شده وی مبنی بر اتحاد با مصر و هم عدم مشوره سادات با قذافی راجع به شروع جنگ ماه اکتوبر سال گذشته عیسوی .

طوریکه قبلاً گفته شد قذافی آرزو داشت که تشکیل اتحادیه بین جمهوریست عربی مصر و لیبیا هرچه زودتر تحقق پذیرد چنانچه وقتی سایر پیش آمد هادر زمینه کارگر نیفتاد مارش بزرگی تنظیم شد که بر مصر فشار آورد تا اتحاد را امضا نماید . امبر خلاف پلان مارش کنندگان لیبیایی که میخواستند به قاهره برسند از طرف قوای مصری متوقف

چنین اتحادیه در سال ۱۹۷۱ ایجاد شد اما با اساس پلان مرتبه تشکیل این اتحادیه به تدریج و در داخل مراحل مختلف باید صورت میگرفت و لی طوریکه هم اطلاع خواهند داشت معمر القذافی و مردم آنکشور در پی تشکیل عجولانه این اتحادیه بودند . اعتصابات و مارش بزرگ مردم لیبیا بسوی قاهره برای تحقق دادن این اتحادیه در سال ۱۹۷۲ مویید آن است که کار تشکیل اتحادیه پلان شده بانیست تسریع می شد اما با آنهم طوریکه روزنامه نگاران گفته اند این پلان هم در ریگستانهای شمال افریقا مفقود الاثر گردید .

باین ترتیب آزمایشهای گذشته بین اعراب در زمینه ایجاد یک اتحادیه عربی در حال با عدم موفقیت مواجه گردید . شاید خودخواهی هایی بوده است که باعث ناکامی چنین اتحادیه شده با شد و یا هم ممکن

ساخته شدند و برای شان اجازه داده نشد به قاهره برسند و این امر خود مقامات لیبیایی را متاثر ساخت . همچنان معمر القذافی بحیث رهبر یک حکومت انقلابی و بحیث یک عرب و مسلمان شاید غالباً این آرزو را داشت که مخصوصاً مصر از هر نوع پلان و حرکت خود در برابر اسرائیل او را آگاه ساخته و از وی مشوره خواهد جست اما به جنگ ماه میزان سادات و اسد بدون مشوره با قذافی پرداختند و این عامل دیگری بود که باعث تاثیر قذافی گردد بنابراین وی در پی ایجاد اتحادیه ای با تونس افتید .

از جانب دیگر بورقیبه در مسایل اعراب مخصوصاً معضله اسرائیل و اعراب با صلاح روزنامه نگاران عربی و شاید هم خودش راه لبرالیستی را دنبال میکند یعنی طریقه ای که به هیچوجه مورد نظر اعراب نبوده و به آن اعتباری قابل نیستند . مثلاً در حالیکه می بینیم سلاح نفت بحیث مهمترین سلاح در جنگ اخیر کاربرد و مردم جهان اعم از مخالف و موافق آن به این قوت و نیرو اعتراف کردند اما بر رقیبه باری این امر را بزبان خود عربها هم تلقی کرده و نشان داد که با آن موافق نبود . همچنان کنار آمدن با اسرائیل را چه در گذشته و چه فعلاً تایید و سفارش میکند . این نوع طرز پیش آمد و فکر تا حد زیاد بورقیبه را از جهان اعراب منزوی ساخته برد . بنیاء پیشنهاد قذافی مبنی بر اتحاد تونس و لیبیا شاید به بهترین نحو مورد قبول بورقیبه واقع شده باشد چه بدین طریق شاید بتواند رهبری را مخصوصاً در بین کشور های عربی شمال افریقا کمای کند . چنانچه وقتی تصمیم خود را مبنی بر اتحاد اعلام نمودند ابراز امیدواری شد که الجزایر و موریتانیا هم به آن به پیوندند .

بعد از روز اول :

به تعقیب اعلام الحاق لیبیا و تونس مصر از آن به نیکویی استقبال کرد اما الجزایر آنرا بباد انتقاد قرار بقیه در صفحه ۶۱

اوطی این مدت بساختن رصد خانه ای در اصفهان مصروف گردید و در سالهای آخر به نسبت کمترش جنگهای ملوک الطوائفی و به نسبت سهم فئالی که در جریان حیات اجتماعی و سیاسی میگرفت ناگزیر شد در شهر های اصفهان، ری و همدان اواره گردد تا اینکه در ۱۸۸۰ چون سال ۱۰۳۷ میلادی در سپهر همدان بعمر ۵۷ سالگی زندگی را بدرود گفت. زندگی این سینا از خلال ترجمه حالی که نوشته نوشته و نیز از خلال نوشته های شاگردش ابو عبید جوزجانی بخوبی میشود آشنا شد.

فرهنگ گمن شرق، دانش و فلسفه یونان باستان و دیگر دوامداری که مردهان آسیا در آن زمان بظراف آزادی خود به پیش میبردند در شکل پیش علمی و فلسفی این سینا نقش موثری داشته است، مخصوصاً تأثیری که آثار افکار بزرگ شرق ابونصر فارابی در این زمینه داشته، توسط خودی ذکر میگردد. این سینا در ترجمه حال خود این را که یک تعداد رساله های فارابی چون مقاصد مابعد الطبیعه و -تصوص الحکم- را بدقت و اهتمام خاصی خوانده و از آنها وسیعاً استفاده کرده است، موکداً اظهار میدارد (۱).

میراث علمی ابن سینا:

ابن سینا صرف بیش از ۲۸۰ اثر است که از جمله آنها بیش از چهل اثر درباره طب، در حدود ۳۰ رساله درباره علوم طبیعی، ۳ رساله درباره موسیقی، ۱۸۵ رساله درباره فلسفه، منطق، پسیکولوژی، تئولوژی (الهیات)، اخلاق و مسائل اجتماعی، سیاسی میباشد. اما



ابوعلی بن سینا فرزند نامور بلخ یکی از اندیشمندان عالیهقامی است که دانش و فرهنگ شرق را در شرایط قرون وسطای در نخستین صف مدنیت جهانی قرار داد و سهم بزرگی درین راه از خود بجا گذاشت.

ابن سینا که در اروپا بنام او سینا شهرت دارد، در قطار متفکرین چون ابونهر ادرانی، ابوریحان بیرونی، ابوعشر بلخی، اهرام و الخورزمی در ردیف اول قرار میگردد. او دانشمندی اسکیلو پدیدست، طبیعی بزرگ فیلسوفی زرف اندیش، ریاضی دانی جیره دست، هیئت شناس دقیق، موسیق شناس ماهر و در عین زمان عالم روزانه طبیعات، فیلوگک نویسنده و شاعر توانا بود.

ابن سینا در ماه صفر سال ۳۷۰ (۹۸۰) در یک دهکده نزدیک بخارا نام -افشته- از پدری بلخی الاصل بنام عبدالله و مادر بی نام ستاره بانزاده شد. در سال ۹۸۶ عاقله اش از دهکده، به بخارا آمدند و ابن سینا از همان آوان به تحصیل دانش علاقه مند گردید. دوران کودکی و جوانی ابن سینا مصادف با آخرین سالهای حکمرانی سامانیان مخصوصاً حکمرانی نوح بن منصور سامانی (۹۷۶-۹۹۷) بود. در آن روزگار در اثر مبارزات نولانی مردهان آسیا و بخصوص در نتیجه پیروز های که بسرگردگی ابومسلم خراسانی جارس سرچ و مقنع بالمقابل عباسیان صورت گرفت، در آسیای میانه نخستین دولت ملوک الطوائفی -دولت سامانیان- بوجود آمده بود. گرچه این دولت مدت بسیار طولانی نمانید.

طیب و فیلسوف بزرگ

ابوعلی بن سینا

(۹۸۰-۱۰۳۷ م)

ابوریحان بیرونی، ابن مسکویه، ابوسهل متاسفانه از آنهمه آثار ارزنده فقط نزدیک به ۱۶۰ آن به ارسیده و عده زیاد آن هنگام آوارگی و مسافرت های بیسیم او و در جریان جنگهای ملوک الطوائفی و دیگر مصائب و رویداد های فلا کتبار دستخوش حوادث و نابودی گردیده است.

در اکثر منابع چهره ابن سینا بیش از هر چیز، بحیث یک طبیب نشان داده میشود و حال آنکه طبابت فقط یکی از ساحات علمی مهم او بشمار میروند. همزمان با آن ابن سینا فیلسوفی است بزرگ که مسائل فلسفی در زمره میراث علمی و موقع خاص وارزنده ای دارد و از همین رهگذر او را در شرق بنام «حکیم» که افاده کننده معنی فیلسوف و طبیب میباشد و نیز سالفی احترام آمیز تر از آن یعنی «شیخ الرئیس» یاد کرده اند.

ابن سینا قسمت اساسی آثار خود را بزبان عربی و بعضاً بزبان دری نوشته است. اثر بزرگ او «کتاب الشفاء» در ۱۸ جلد تألیف گردیده و میتوان آنرا اثر المعارف مهم فلسفی نامید. این کتاب از نظر محتوای خود مشتمل بر چهار بخش بزرگ: منطق، فزیک، ریاضی و متافزیک، میباشد. بخش های جداگانه این اثر بزبان لاتین و دیگر زبانهای اروپایی و شرقی ترجمه گردیده است. بقیه در صفحه ۵۸

(۱) «الزینک اسکیلوپید» به ۵۶ جلد اول ارتیکل ابوعلی بن سینا ص ۵۶ جلد اول تاشکند، ۱۹۷۱.

مسیحی، ابوالخیر خمار و ابونصر عراق پیوند و آشنایی یافت، اما چندی بعد در اثر مخالفت دربار فزیه که ساجه نفوذ خود را طور روزافزون گسترش میداد، به هاجرت مجبور شد و از طریق شهرهای ابیورد، طوس و نیشابور به جرجان رفت و در سرای قابوس بن دشمنگر بصلت طبیب معروف پذیرفته شد و با شاگرد معروف خود ابو عبید جوزجانی آشنا گردید. ابن سینا از سال ۱۰۱۹ تا ۱۰۲۱ در همدان بحیث وزیر کار کرد، اما به نسبت عدم سازش با حکمران آنجا مدت چهار ماه زندانی گردید و در سال ۱۰۲۳ به اصفهان پناه برد.

ابن سینا بعد از آن زندگی خود را وقف تألیف آثار علمی میکند و کتب علمی معروفی چون «کتاب القانون فی الطب»، «کتاب الشفاء»، «کتاب النجاة»، «کتاب الانصاف» و رساله های درباره حساب، هیئت، نباتات و حیوانات و منطق و فقه فلسفی «حی بن یقظان» محصول این دوره اند.

جانبه فراگرد - بدون توجه به صغر سن زار نظر ابو عبدالله زاتلی به تحصیل فلسفه و تحت نظر حسن بن نوح القدری بتحصیل علوم طبیعی پرداخت و در اینجا به کار طبابت آغاز کرد.

ابن سینا همزمان با آموختن آثار متفکرین بزرگ شرق، میراث علمی و فلسفی یونان باستان مخصوصاً آثار ارسطو، اقلیدس، بطلمیوس، جالینوس، بقراط، فیثاغورث، فروقیوس و دیگران را نیز بدقت و پیگیری تمام مورد مطالعه قرار داد و هنوز در سن ۱۶-۱۷ سالگی قرار داشت که بصفت حکیم طبیب با استعدادی شناخته شد.

ابن سینا در سال ۱۰۰۰ پس از سقوط دولت سامانیان توسط فراخانیان، به خوارزم که یکی از گانتهای مهم تمدن شرق بود روی آورد و در حلقه علمی علی بن مامون که از بزرگترین دانشمندان آن وقت متشکل بود و حیثیت اکادمی آن زمان را داشت، شامل گردید و با دانشمندان ورزیده ای نظیر

با آنهم در طول موجودیت آن، دانش، هنر و ادبیات نسبتاً رونق یافتند. در مرکز دولت (بخارا) دانشمندان ورزیده ای که به طب، فلسفه، منطق، ادبیات، حاقق، فیلالوژی و تاریخ اشتغال داشتند و شاعرانی که بزبان های عربی و دری شعر میسرودند، گرد آمده بودند و دولت جوان میکوشید بقدر توان برای رشد تمام ساحات دانش و هنر زمینه مساعد بوجود آورد.

در چنین شرایطی، ابن سینا که از استعداد شگرفان، حافظه ای قوی، ذهن تند و کسای سرشار بهره مند بود، بفرار گرفتن علوم متداول وقت آغاز نمود و هنوز در سال داشت که سراسر قرآن را بعاطفه سپرد و در سن ۱۰-۱۳ سالگی بتحصیل مبادی ریاضی، منطق، فقه و فلسفه پرداخت.

در آن روزگار نسبت معلوم طبیعی ندری تعصب وجود داشت، اما ابن سینا از ناحیه پدر خود (عبدالله) که میگویند منسوب به فرقه اسمعیلیان بود، درین مورد هیچگونه محدودیتی احساس نمیکرد و این مایه آن شد تا در راه فراگیری تمام رشته های علوم آزادانه گام نهد.

مناقشاتی که در فاضل دانشمندان پیرامون مسائل مذهبی روی میداد در علاقه مندی بیشتر او به تحصیل دانش و تشکل تصورات علمی او تأثیر مثبت داشت. او آثار علمی هند باستان را نیز آموخت و کوشید آنها را همه

هرگ استاد پرینتا هنرمند بزرگ کشور

«من آرزو دارم برای نسل آینده یک

تصویر ساده که عاری از مبالغه رنگ و خط باشد بجا بگذارم»

سه شنبه شب بود که دیگر دکتور نتوانست کاری بکند. قلب پرشنا، استاد عبدا لفقور پر شنا از حرکت باز ماند و پس از ۶۶ سال جنبش و تلاش، دیگر نه حرکتی کرد و نه جنبشی و نه تب و تلاشی. با از کار افتادن این يك مشت گوشت، مژه

های استاد روی هم افتاد و بدنش بی حرکت شد. آنوقت بود که باز ماند گانش ناگهانی در یافتند که پرشنا پیوندش را با آنها گسست و نمایش را باد نیای آنها جدا کرد.

وساعت ها بعد دوستان و آشنایان و نویسندگان و نقاشان کشور نیز دریافتند که این استاد گرانمایه از جمع آنها کام بیرون نهاده است. پرشنا پس از این نه شعری زهزمه خواهد کرد و نه نوشته ای بر جای خواهد گزارد و نه نقشی روی کاغذ خواهد آورد.

استاد پرشنا تحصیلات مقدماتیش را در مکتب حبیبیه به پایان رساند و بعد رهسپار آلمان گردید تا در آنجا در یکی از پیشرفته ترین کشورهای اروپایی طب بخواند و طبیب شود. اما وقتی پرشنا وارد آلمان میگردد، متوجه میشود که او برای طبابت ساخته نشده است و نمیتواند در رشته طب تحصیل کند. چرا؟ بخاطر اینکه روح خلاق و زیبا پسند او چیز دیگری میخواهد، میخواهد که در زیبایی هاگم شود و آنچه را که از این زیبایی ها درمیآید و احساس میکنند،





حالا که استاد در بین ما نیست و چشم
از جهان بسته است خلای وجود او
بخوبی آشکار است؛ آشکار است
که جامعه هنری ما استاد چیره دست
و شناخته شده ای را از دست داده
است، استادی که جز سر بلندی وطن
و مردم و وطنش رانمی خواست



بصورت هنری عرضه کند. بهمین جهت او اکادمی هنرهای زیبای برلین را برمیگزیند و به فرا گرفتن هنر نقاشی می پردازد و از برلین به میونخ و لیبزیک میرود و دنبال رشته برگزیده تحصیلش را میگیرد و موفقیت هایی کمایی میکند و وقتی هم بوطن بر میگردد کارش را آنقدر دنبال میکند تا نقاش چیره دستی میشود و برای هنرو مکتب هنری خودش شاگردانی میابد.

وابستگی های استاد بر شناختن کارهای هنری تنها به نقاشی خلاصه نمیشود و شاید از نظر خودش نمیتواند، آنچه را که احساس میکند و آنچه را که میخواهد بگوید، فقط با رنگها و نقش ها بیان کند. دست بکار شعر و شاعری و نو یسندگی و حتی هیكل تراشی و آهنگ سازی میشود و در هر کدام بنابه روش و

برداشت و جهان بینی و سبک مخصوص خودش به کامیابی هایی میرسد و شهرت او از محدوده کارهای نقاشی فراتر میرود و در شاعری و نو یسندگی و آهنگسازی نیز نام و نشانی می یابد. و بعد از این است که استاد برشنا دیگر يك نقاش نیست بلکه شاعر و نو یسنده و آهنگساز و بیکر تراش هم هست.

اما با همه اینها، استاد بر شناختن نقاشی استاد است و در نقاشی است که نام آوری فراوان دارد و آثار ارزنده و بسیاری در نقاشی بوجود آورده است و استاد گرانمایه برای شاگردان این رشته بوده است.

استاد برشنا در طول زندگی هنری خود توانسته است، نمایشگاه هایی در جمهوریت عربی مصر، هند، نیویارک، اتحاد شوروی، ایران، بلغاریا و ترکیه برپا دارد و در معرفی افغانستان و مردم افغانستان نقش ارزنده داشته باشد.

حالا که استاد در بین ما نیست و چشم از جهان بسته است، خلای وجود او بخوبی آشکار است، آشکار است که جامعه هنری ما، استاد چیره دست و شناخته شده ای را از دست داده است، استادی که جز سر بلندی وطن و مردم و وطنش را نمیخواست و در مورد کارش پیوسته میگفت:

«من آرزو دارم برای نسل آینده يك تصویر ساده که غاری از مبالغه رنگ و خط باشد بجا بگذارم». این یادآوری مختصر برای استاد برشنا و کارهای او کافی نیست هفته آینده راپور مفصلی در مورد او خواهیم داشت.

بت با میان: اثر برشنا



روسای قبایل پاپوا با آرایش کامل جدید. شش تن طرف راست سو ماره رئیس و صدراعظم جزیره میباشند.

قرن بیستم و عصر حجر

مترجم: س. ع

پاپوا نیو گینی آزاد شدند. تمدن قبایلی این دو بیکهزار میرسد. که در شصت و هفت هزاره اعمار حیات میکنند. و بایستی در کشور جدید التامیس نیوگینی بسر ببرند. این جزیره نشینان عصر سنگ که هنوز هم در دوره وحشت زندگی میکنند ازین انکشاف نازه بیم دارند و می ترسند چون بومیان اصلی امریکا قربانی مدنیت بشوند و نسل شان بعد از چند سال کاملاً منقرض گردد. مقاله ذیل که از مجله دی ساید ترجمه شده روشنی کافی به این حقایق می اندازد.

واقعاً عجیب و تما شایبی است زیرا فقط در فاصله چند کیلو متر و آنهم در داخل یک جزیره دو مدنیت مختلف وجود دارد یکی مدنیت کبیو ترها است و مدنیت دوم مربوط عصر حجر و جالب تر آنکه یکی از احوال دیگر اطلاعی ندارند در پایتخت این کشور نازه به استقلال رسیده آسمان خراشها چشمها را خیره میکند ولی مردم داخل جزیره حتی نمیدانند بایسکل چگونه راه میروند در جلو عمارت پارلمان یک نماینده حکایت می کرد که از مدتیست گوشت انسان را تناول نکرده ولی هنوز هم احساس میکند صحتش خوب است.

حقیقت این است که موجدی از عصر جدید در پسماننده ترین منطقه زوی زمین به حرکت افتاده و این عمارت از تاسیس گینه جد رسد در اقلیم حاره بحر الکا هلم میباشند. سهراب مردم این جزایر هنوز در عصر حجر قسرات دارند و ربع چارم یا تحول به عصر جدید در استانه نابودی نزدیک میشوند. و قرار است در ماه دسمبر اداره امور سی زمین شان را خود شان بدست بگیرند و سال آینده کاملاً به استقلال سیاسی خود نایل گردند. تا ایندم البته جزو مستعمرات استرالیا بشمار می رفتند.

مردم گینه جدید کی حتی تا کنون این یک هزار قبیله ساکن شصت و هفت هزاره صاحب یک علامت مشترک نشده اند و نمیدانند تفاوت بین آزادی و انتقال اداره ذریعه خود آنان تا کدام اندازه میباشند این انکشافات را با احساس آمیخته با شگ و ترسید متنگرند. مردم قبیله پاپوای گینه جدید موقف سنایر مستعمرات را در جهان ندارند. بجای اینکه برای حصول آزادی سعی و تلاشی بعمل آرند و بجای این که برای آزادی مبارزه برخیزند برعکس اصرار دارند بسهمین و تیره بسایر

میکند از پیشرفت نیز چیزی نمیفهمند و شر کتپایی که در آن منطقه سر ما یگرا ری کرده اند نیز سعی بر آن دارند که آنان را حدامکان استثمار کنند و نگذارند شعور مدنی و سیاسی شان انکشاف کند. آنچه المان ها در اخیر قرن زده و آغاز قرن بیست ازین مناطق قهوه و کاکا و ورا بر و گو پرا بدست می آورند امروز عین موقفی را شر کتپای بین المللی در مورد غنایم نازه کشف شده جزایر مذکور اختیار کرده مثلاً نفت آنرا که ذریعه یک شرکت انگلیسی ویا صنایع چوبی و ماهی گیری جزایر موسوف ذریعه شر کتپای جاپانسی استعمار گردیده است. این مو سسات نه به پیشرفت ذهنی مردمان این منطقه علاقه می گیرند و نه حاضرند تعلیم و تربیه توسعه و نفوذ پیدا کند.

در اعماق اراضی مزدومی قبیله بوگانو پل و خایر سر شار میس لقبه است و تازه حالا معادن طلا نیز کشف شده و در زیر آبهای صیه زار معادن تیل نیز بدست آمده. لاقول این دو واقعیت تضمین کننده این نکته است که گینه جدید بعد از کسب آزادی هر گز روی آرامی و امنیت را نخواهد دید. همین حالاکلاه گاهی شایعاً می بخش میشود که این مناطق بند از آزادی به سر نوشت کتا نکا موا جه



نقشه نیو گینی که موقعیت جزیره را در میان جزایر ابریان غربی و استرالیا را بخوبی نشان میدهد.

خواهد گردید. البته خوانندگان محترم زوندون قاجعه جدایی گاتانگا را ذریعه جومی بخاطر دارند که سالها مملکت کانگورا که حالا بنام زاپیری یسادی میشود در خاک و خون کشید. حقیقت این است که سالها هم انگیز و اندیشه اند از حصول استقلال کشورهای آسیایی و افریقایی نصیب مردم پاپوایر خواهد گردید.

آنچه بعد ازین سر زمین رخ بدهد همین حالا آنرا حس میکنند زیرا احداث یک میدان هوایی در اعماق جنگلها برای بهره برداری معادن و تاسیس دستگاه های اهر کشی و فارم های بزرگ زراعتی که کمپنیا برای استفاده خرد شان روی دست گرفته اند آرامش و سکون مردم آن نواحی را برهم زده است. همچنان ساختمان اجتماعی جامعه پاپوایر که بر پرنسپ همه یکسان و مساوی بود مختل کرده است. از جانی بیماری های مناطق حاره راه آنان ارفغان آورد و آهسته آهسته بروی نشست و توبر کلوژ انکشاف کرد مرض منقلس بصورت اپیدمی می توسعه اختیار نمود.

در حالیکه مقهور انکشاف عظیم اقتصاد گردیده بودند مظاهر مادی ایشان را بسوی سواحل سوق داد و در نتیجه در پیغو له های ساحل به باده گساری و حساسیت مصر وف گردیدند. توام با نفوذ مفکوره مادی پرستی در دماغ مردم گینه جدید ذهنیت نازه نیز آنان را مشغول ساخت زیرا آنان مانند همه قبایل جنوب بحرا لکامل پیش خود فیصله کرده اند که از می به (دو نیکه تقسیم شده یکی سیبید و دو می سیسا. چون سیبیدها با برادر سیبیه خود از راه منافقت و تزویر پیش آمده اند لیس سیبیهان نسبت به سیبید بوستان محرومتر و عقب مانده تر باقی مانده اند. ذخایر قیمت بها که اکنون ذریعه ایاره ویا کشتی بخارج نقل داده میشود به زمین آنان مر بو ط به اجداد سیبید بوستان می باشد و لهذا باید راز این تمکک ثروت عظیم را بدست آورد تا خود شان شخصاً به این منابع بزرگ دسترس پیدا کنند. ازین لحاظ محل شکست نیست که طبیعت و وساطت در مقابل آنان مقام و منزلت بزرگی دارند. هر چند که گینه جدید در قرن شانزده کشف گردیده هنوز هم نقاط کشف نشده ای وجود دارد و حتی اکثر بومیان مردم قریه همسا به شان ویا مامور حوزه خود را بشمول سیبید بوستان ندیده اند.

نخستین باری که مردم نیو گینی کشف شدند در سال ۱۵۱۲ از طرف دوین بر تکا لی بنام های آنتونیو اربو و فرانسسکو بود. در سال ۱۵۲۶ و ۱۵۲۷ افسوسی دون جورج در حالیکه به استقامت جزیره تا معلوم ادویه طعماسر- گرون بود باین جزیره بر خورد نمود و آنرا

زوندون

گینه جدید، سرزمین گه سرشار از معادن

سس، طلا و نفت است

مردم گینه به این انکشاف

باشک و تر دیدمی نگرند



کلاه خود از گل و تیر از سنگ مجموع اسلحه و تجهیزات بومیان جزیره را تشکیل میدهد.

لايه هنده هزار نفر وورا بول يازده هزارتن ويدا تک هم بيش از نه هزار جمعيت ندارد.

اکثريت نفوس آنان بصورت متراکم درآباد پهای محدود و مختصر که اراضی زراعتی شان وجود دارد در ریه های شان میتواند علوفه پیدا کند بسر میبرد. اتفاق این با شگاه ها معمولاً به تنگای منتهی میگردد که عبور از آن دشوار و برای هر بیگانه ای غیر قابل نفوذ است خوشبختی برای اینکه جمعیت موصوف و ارای نام مشترک و لسان مشترک گردند فعلاً بعید بنظر میرسد.

بنام پایوا گذشت اما قسمت غربی جزیره که امروز جز و اندو نیز می باشد و بنام ایر یان غربی موسوم است یکتین از کاشفان بنام یورگوا پرنیس مربوط به اسپانیا کشف و آنرا به نیو گینی موسوم ساخت و این بدان جهت که با سر زمین گینه واقع غرب افریقا اشتباه شده بود.

بالا خره انگلیسها در سال ۱۸۸۴ قسمت جنوب شرقی جزیره را کشف و در آنجا مرکز تحت الحما یکی خود را قایم کردند. در آغاز جنگ جهانی اول استرالیا با عدم بی میلی اداره نیو گینی آلمانی را بدست گرفتند و در سال ۱۹۲۱ رسماً تحت حمایه استرالیا اعلام شد و دارا یی المانها به همپا جرین جنگ جهانی به فروش رفت. به این ترتیب مهاجرین بیگانه در آنجا موقعیت حاکمه را اشغال کردند که امروز نیز تعداد شان به پنجاه هزار تن بالغ میگردد که هر چند دو فیصد مجموع نفوس آن منطقه را تشکیل میدهند معیناً کنتسول تمام ساحات زندگی را از پولیس گرفته تا تجارت در دست دارند. در حالیکه چینپسا تجارت کوچک را پیش میبرند. در سال ۱۹۴۲ بالا خره جایا نیپا جزایر مذکور را اشغال کردند و در سال ۱۹۴۹ کنترول پایوا و نیوگینی به استرالیا واگذار شد به عنوان اینکه سر زمین مذکور را به مرحله ترقی و پیشرفت عصر حاضر برسانند ولی حکومت استرالیا به تعهدات خود هرگز وفا نکرد و آنان را بهمان شکل و موقعیت اجتماعی سابق گذاشت و اینک حالا که موقع آزادی کامل آن مردم فرا رسیده این اعمال و فرو گذاشت خوبتر معلوم

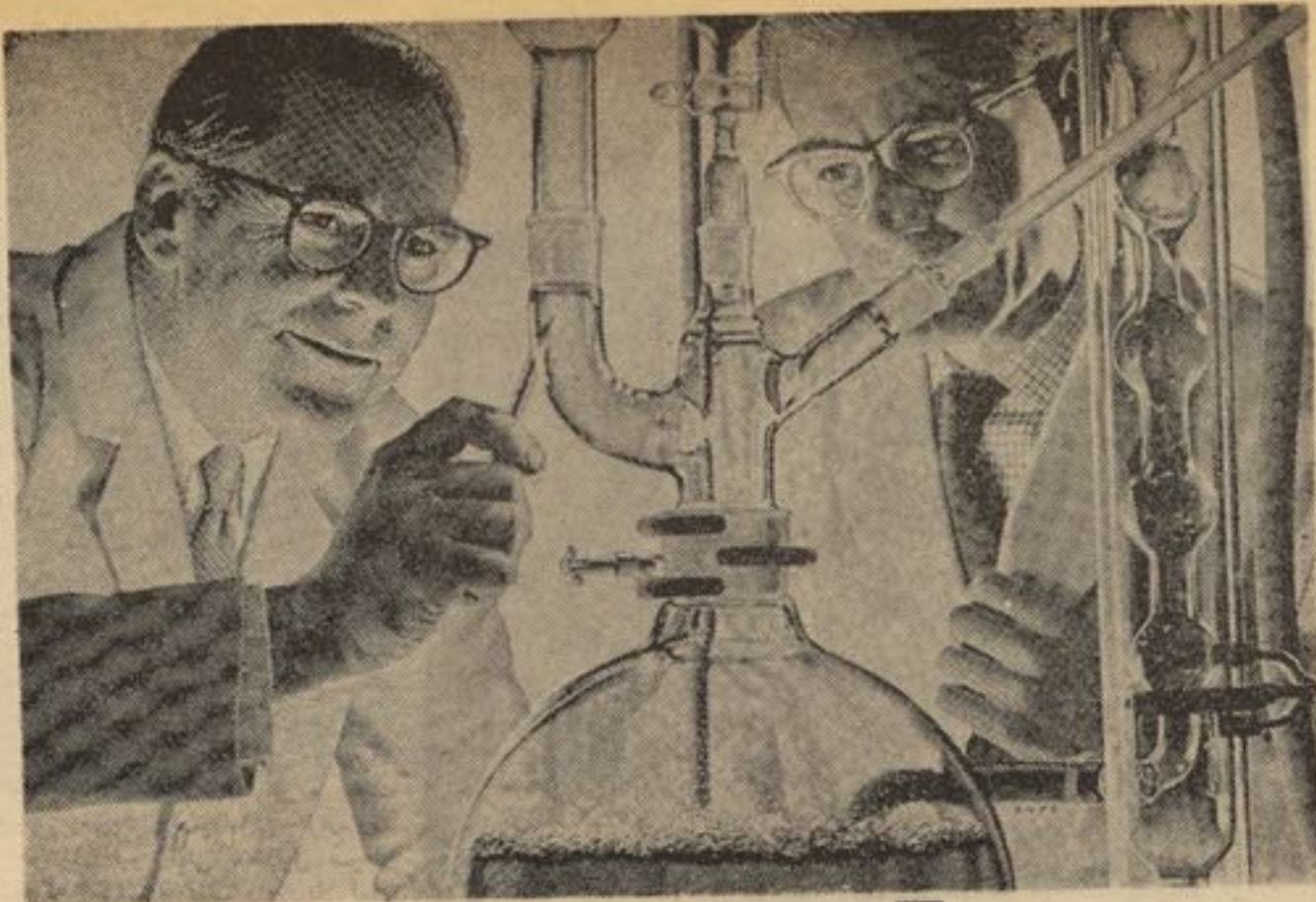
طیما نمیتوان مسئولیت تمام این بدبختی ها را به عهده حکومت استرالیا انداخت بلکه طبیعت نیز با این مردم سر مهر و الفت نداشته است. گینه جدید بعد از گرینلند دو مین جزیره جهان است و هشتاد هزار کیلومتر مربع مساحت آن می آید ولی در تمام این ساحه بزرگ دوتیم میلیون تن زندگی میکنند شهر های وجود ندارد حتی پایتخت آن بنام پوزت مور زمین شصت هزار جمعیت دارد شهر های به اصطلاح بزرگ دیگر آن از قبیل



بو میان عصر اتوم مانند اجداد شان همچنان از تیرو گمان استفاده میکنند

مثانه کبسی توئیری او پکنسی راغو نوئیری او کله چه مثانه د که شی به جدار بانندی یی فشار راو پی اوسپی احساسا سوی چه باید هغه تخلیه کپی دادرارو رنگ ژپروالی ته ورته دی او البته کله یی رنگت زیات او کله لږوی. مگر که چیری درنگ بدلون یی زیات او رنگ یی اوبستی وی ، باید سمدستی ډاکتر ته مراجعه و شی . دادرار اندازه په خلیر ویش ساعت کبسی دوه او یونیم لیتره ترمنځه چه زیات عوامل کولای شی اندازه یی واپوی اوددغی ازموینی له مخی ډاکتر کولای شی دپنستور گی وضع رو بنانه کپی .

بله از موینه چه دپنستور رگی دسلامتی او یا په هغو کبسی دکومی ناروغی داحتمال په باره کبسی کپیری په ادرارو کبسی دالبو مین داندازی



پنستورگی د انسان په بدن کبسی دیوی حساسی تصفیه خانی حیثیت لری

ټاکل دی . به طبیعی ادرار کبسی له ډیری لری اندازی نه پرته، البو مین نشته اولکه چه پخوا وویل شو دوینو په تصفیه کبسی البو مین په وینو کبسی پاتی کپیری، نو له دی امله په ادرارو کبسی دالبو مین مو جودیت دپنستور گی دنارو غی دلیل کیدای شی .

دادرارو از موینه دسلو لو او میکروبو دمو جودیت له پلوه، کله کله ډاکتر له خوا توصیه کپیری. په طبیعی ادرارو کبسی میکروب او سره اوسپین گلبول نشته حال دا چه په ادرارو کبسی دمکرو بو او کثافاتو مو جودیت دادراری دستگامه دغفونت نینه ده .

دپنستور گی په نارو غیو کسی دوینو ازموینه هم ضروری ده، داڅکه چه په دغسی یو حالت کبسی دوینو دښوری اندازه له طبیعی حد څخه زیاتپیری طبیعی اندازه یی په یوه لیترینه کبسی له ۱۵ څخه تر ۲۵ سانتی گرامو پوری ده . البته څینی

اویوه ترشخی نل څخه جوړ شویدی چه دا درار لارو ته ختمپیری. په دغو لرو کبسی تصفیه عملی کپیری په دی ډول چه دوینو غټ مو لیکولونه لکه پروتین، سره گلبول اوسپین گلبول چه د وینو جوړولو د پاره ضروری دی، پاتی کپیری مگر په هغه کبسی اوبه او محلول مواد لکه مالکه او قند دغروقو له جدار څخه تیرشوی اونلونو ته ننوزی به نلونو کبسی دننه بیا ددو هم خل ډپاره دجذب عملیه اجرا کپیری او په دی ډول په سلو کبسی ۹۹ اوبه او تقریبا ټول سوډیم، کلور او قند اوبه سلو کبسی ۴۰ تر ۷۰ پوری ښوره بیرته وینوته چډپیری او پاتی برخه یی په ادرار تبدیلیپیری . دغه ټول عملیات ددی سبب کپیری چه وینه له اضافی او زهری موادو څخه پاکه شی په دی ډول دوینو تر کیب همیشه په هغه ثابتته اندازه کبسی چه دانسان دژوند ډپاره لازمه ده ، پاتی کپیری .

ادرار له مخصوصو لارو څخه به

دپنستورگودبره چه شی ده اوو لی منځ ته راځی؟ پنستورگی ولی پر یزی اوددغه پر سوب علت څه دی؟ څه وکړو چه چلی پنستورگی روغی رمته وساتو اود بدن دغه عجیبه تصفیه خانه خو ندی وساتو؟

آیاپو هیری چه دنری ډیره حساسه او عجیبه تصفیه خانه ستاسی پخپل بدن کبسی ایښودل شویده . دتصفی دغه دحیرت وړه دستگامه چه هر ورځ ۱۷۲۸ لیتره وینه تصفیه کوی او هغه داضافی اوز هری موادو له سره خلاصوی، پنستورگی نومپیری ښایی دغه رقم زموږ په نظر زیات راشی . خودا یو حقیقت دی، څکه چه پنستورگی دهغو وینو په دریمه اویایو په څلورمه برخه چه له زړه څخه راوژی، رااخلی او په دی ډول په هر د قیقه کبسی ۱۲۰۰ سانتی متر مکعبه وینه پښور گوته ننوزی.

پنستورگی دوه دی اود لو بیسا غوندی شکل لری او اوږد والی یی له ولس سانتی متره څخه زیات نه دی اود ستون فقرات په دواړو خواو کبسی پراته دی . دښی خواپنستورگی دکبسی خواپه نسبت ټیټ واقع شویدی. هر پنستورگی دتصفی ددستگامه له یو ملیون واحدو څخه جوړ شویدی چه هر واحد دنفرون په نامه یادپیری په دغه وهد واحدو نو کبسی وینه تصفیه کپیری او زیاتی مواد یی دادرار په شکل له ټاکلو لارو څخه دفع کپیری . هر نفرون له یوه شریانی لرو دویښته درگونو

عفو بتونوته به بی اعتنایی و کتله شقی .
دادرداری دستگاه عفو نت .
 مخکبسی موزویل چه ادرارمکروب
 نلری ، وادرداری دستگاه دمکرو پونو
 په مقابل کبسی ټینگه ده . سره ددی
 هم کله کله عفونت پښتور گو ته لار
 پیدا کوی . عفونت یادو ینو له لاری
 یاد ښکتنی مجرا له لاری ځان
 پښتور گوته رسوی . دغه نا رو غی
 په ښځو او هلکانو په تیره بیانجونو
 کبسی زیاته ده اود پیدا کیدو علت
 یی په ښځو کبسی امیند واری ده چه
 دادرارو درگود سبب کبیری او په
 ماشو مانو کبسی ددوی دکنا فا تو
 سره دادرارو دمجرا ککړ وا لی دی .
 وروستیو څیر نو ښو دلی ده چه دغه
 نارو غی په ماشومانو کبسی زیاته
 ده او زیاتره نه تشخیصیږی او که
 تشخیص او تداوی نشی ، وروورو
 مزمن کبیری او پښتور گی دنیمکری
 خواته درو می .
 په لویانو کبسی دد غی نارو غی
 نښی ښایی دتبی اولر زی سره یو
 پاتی په ۵۸ مخکی

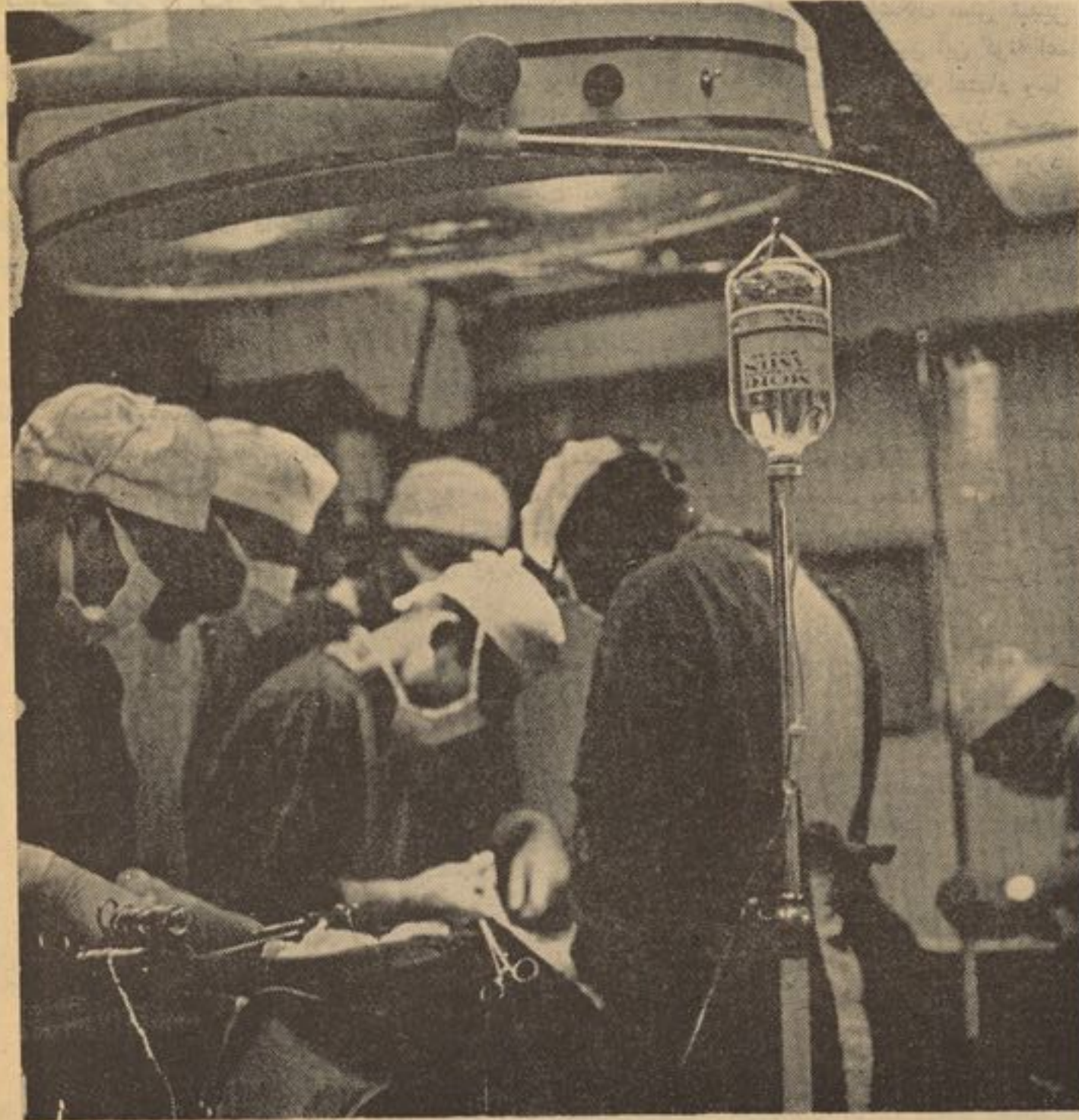
خواته ځی . دپښتور گی دغه مز من
 پرسوب تر زیاتی مو دی پوری نه
 پیژندل کبیری او ناروغ له لسوڅخه
 ترشلو کلو پوری له دغی نارو غی
 څخه خبر نهوی . څکه چه پښتورگی
 ترزیا تی مودی پوری خپله و ظیفه
 سر ته رسوی او کله چه یی وضع
 بالکل گهه وډه شی ، دنارو غی نښی
 راپر سیره کبیری .
 په دغسی حالت کبسی دتشخیص
 له پلوه ، ښایی غوره نښه دادرارو
 زیاته سوی وی چه سړی دشپی
 خوځله دهغه ددفع کولو دپاره له خوبه
 را وینیږی . دویوزیات فشار اودغه
 راز دستر گو دلیدا ختلال هم له هغو
 نښو څخه دی چه ناروغ دی ته متوجه
 کوی چه باید ډاکتر ته مراجعه وکری
 اوبلا خره دوینو دفشار زیاتوالی
 دزړه دنیمکری تیا سبب شوی اویا
 دوینو دتوتید په اثر دمپینی سبب
 گرځی . دپښتور گو دپر سوب څخه
 مخنیوی د عفو نتو نو په تیره بیا
 دستونډی دپرسوب تداوی ده اوله
 همدغه امله نه ښایی چه دغه ډول

څکه چه رنگ یی سور اوښتی او
 هغی اوبو ته ورته وی چه غو ښی
 پکبسی وینځلی شوی وی . دغه نښی
 کله کله بشپړی نهوی او زیاته موده
 ښایی ستر یا او بی اشتها یی په شکل
 راپر سیره شی . په هر حال دوینو
 وادرارو ازموینه تشخیص څرگندوی
 څکه چه په اد را رو کبسی دطبیعی حالت
 په خلاف البو مسین اووینه شته اود
 وینو دښوری اندازه هم زاته وی .
 دپښتور گی پر سوب که څه هم
 خطر ناکه ناروغی ده . خوله ښه مرغه
 دغی دتداوی امکان ډیر دی او په
 سلو کبسی له ۸۵ څخه تر ۹۵ پوری
 نارو غان یی ښه کبیری په ماشومانو
 کبسی درو غیدو اندازه له دغه حد
 څخه هم لوړه ده او په سلو ۹۸ یی
 پوری رو غیری .
 ډاکتر ددغی نارو غی په تداوی
 کبسی دما لگی او غوښی اندازه
 محدود وی اوداو بو اندازه تنظیموی
 که ناروغ ددغی نارو غی له سره
 پوره خلاصه نشی ، په دغسی یو
 حالت کبسی پښتورگی دمزممن پرسوب

نوری مختلفی از موینی هم شته چه
 دلته یی له یادو نی څخه ډډه کوو .
 له پښتور گو څخه عکاسی رادیو
 گرافی دپښتور گی دنارو غی
 دتشخیص سره مرسته کوی اودډیری
 د«سیتو سکوپ» په وسیله
 دمنانی کتنه دغی دنارو غی
 دتشخیصو لو او په ادرارو کبسی
 دوینو دموجودیت دعلت درو ښا نه
 کولو دپاره ډیره ارزښتنا که طریقه
 ده او دا هغه نل دی چه یو څراغ پکی
 ایښودل شوی او په مستقیمه تو گه
 منانی ته ننو زی .

دپښتور گو پر سوب څه شی دی؟
 موزن دغه جمله پیژنو او ډیر ځله
 مواوریدلی ده . په ۱۸۳۶ کال کی ریچارد
 برایت نومی ، انگلیسی ډاکتر له لس
 کلنی څیرنی څخه وروسته په دی
 وپو هید چه په دغی نارو غی کبسی
 دعفونت نقش له یاده نشو ایستلای
 مگر په خواشینی سره پایدا عتراف
 وشی چه دغی دتداوی توان
 نشته او کله کوم
 ناروغ یی هم له سره خلا صیږی ،
 ددغه ښه والی کیفیت ور ته څرگند
 نه دی . نن ورڅه هم څه دپاسه دیوی
 پیری له تیر یدو وروسته مو تر هم
 دهماغی جملی بیاو یلو ته مجبور یو
 دپښتور گو پر سوب زیاتره له
 عفونی نارو غیو څخه دوی یا خلور
 هغی وروسته څرگند پیری اوداهغه
 موقع ده چه داصلی نارو غی نښه
 نهوی پاتی شوی . له زیاتو څیرنو
 څخه څرگنده شو یده چه مکروب
 په مستقیمه تو گه دپښتور گو په
 پرسوب کبسی برخه نلری . باید
 وویل شی له دی امله چه مکروب یو
 خارجی جسم دی ، بدن دهغه په
 مقابل کبسی انتی کیور ایجادوی .
 نوڅکه عفو نتو نه دپښتور گو په
 پرسوب کبسی غیر مستقیمه بر څه
 لوبوی . دغه ناروغی د عفو نارو غیو
 لکه دستو نی ددرد او پر سوب نه
 دوه یادی هغی ورو سته پیدا
 کبیری .

دنارو غی شروع کله کله ناڅاپی
 وی . دتبی سر خوږی یی اشتها یی
 خوابدی اود مخ اود ستر گو ښو
 دپرسوب په نښو سره پیدا کبیری او
 دمخ پر سوب ورو ستنی نښه ده چه
 د اندیښنی سبب گرځی او سړی
 دډاکتر کتنخی ته بیایی پر سوب
 کله زیات وی او په ټول بدن باندی
 خور پیری ، په دغه حالت کبسی
 دادرارو اندازه کمه شوی اورنگ
 یی هم اوږی کله کله دادرارو درنگ
 بدلون ، د ناروغ د ویری سبب کبیری



عرضه فعالیت قاچاقبران تنگ و تنگ تر میشود

در کمر بند شخصی بیش از یک سیر تریاک

راپور از: طنین و در پنج کریت سالتة تقریباً سه هزار اسپول وجود داشت

در ردیف جرایم میتوان یکی هم از قاچاق نام برد که این اداره موظف است تا جلو آنرا گرفته و نکندارد تا این عمل ضد ملی ادا مه پیدا نماید .

در حالیکه مدیر انسداد قاچاق پیاله جای بمن تعارف کرد و تیلیفونی را جواب گفت به سخنان خویش چنین ادامه :

قاچاقبران با فعالیت های نامشروع خویش صد مه شدیدی بر پیکر اقتصادی کشور وارد کرده و منافع ملی را فدای هوس های شخصی خویش مینمایند آنها که برای نیل به این هدف شوم خویش خطرناکترین اعمال اقدام میکنند بزرگترین درد سر را برای پولیس بیاز می آورند .

خوشبختانه با وجود آمدن رژیم نوین ملی ما که هدفش جز منافع ملی چیز دیگری نیست و با از بین رفتن شرایط نامطلوب و ضد ملی گذشته دیگر بساط استفاده های شخصی و فرار از چنگ قانون چیده شده و مجادله دامنه داری مقابل این گونه اعمال که با منافع ملی ملت افغان سرو کار دارد با جدیت تام به جریان افتاده .

خوب بنماغلی مدیر انسداد قاچاق! طوریکه گفتید مجرمین با پیشرفت جامعه سوویه ارتکاب جرم خودرانیز تغییر میدهد آیا درین اواخر تغییری در ارتکاب مجرمین دیده میشود یا خیر ؟

بلی طوریکه معلوم است تکنیک قاچاقبران تغییر خورده چنانکه دیده شده قاچاقبران مثل گذشته نمی توانند اموال قاچاق را راساً به

به همه معلوم است که انگیزه های جرمی از بدو بوجود آمدن اجتماع دامنگیر بشر گردیده و با پیشرفت مادی و معنوی و ارتقای زندگی بشر سوویه ارتکاب جرم مجرمین نیز از شکل بسیار ساده خود به اشکال مغلق تبدیل گردیده است مرتکبین این گونه اعمال همیشه کسانی اند که اعتماد و حاکمیت بر نفس ندارند تبارز همچو اعمال به عنوان جرایم مختلفه مورد بحث و دلچسپی قانون قرار گرفته و توسط قوانین موضوعه که متضمن حیات اجتماعی و امنیت عامه است حدود جزای آن توضیح شده است .

موظفین امنیتی که تطبیق کنندگان قانون میباشدند غرض جلو گیری از وقوع جرایم، اصلاح مجرمین و عبرت اشخاص دیگر و با در نظر داشت تغییر سوویه مفاسد اجتماعی مجادله خود را شدت بخشیده و مرتکبین را به پنجه قانون می سپارد .

لوحةای بخود جلب کرد ایستادم و دقیقانه خواندمش به جای که میخواستم رسیده بودم داخل اتاق شدم دیدم عقب میز شخصی در حالیکه عینک سفید به چشم داشت و موهای خرمایش به سفیدی گرانیده باخونسردی مصروف صحبت بایکتن از اعضای شعبه بود .

نزدیک رفتم پرسید : چیزی می گفتید ؟
خود را معرفی کردم در حالیکه درسیمایش جدیت به نظر میخورد مرا به نشستن بالای کوچی که در پهلو میزش قرار داشت دعوت کرد .

از امر قاچاق می پرسم :
درین روزها که پولیس برای انسداد قاچاق و دستگیری قاچاقبران به اقدامات جدی متوسل شده لطفاً راجع به فعالیت های شعبه قاچاق وزارت داخله معلوماتی برای خوانندگان ژوندون عرضه دارند .

درین اواخر اخبار گرم و جالب توجه از قاچاق و قاچاقبران در روزنامهها و جراید کشور به نشر می رسد که هر یک آن از فعالیت و جدیت پولیس در پرتونظام جمهوریت حکایه میکند ژوندون برای اینکه خوانندگان خود را به جریان گذاشته باشد نماینده خود را برای تهیه راپوری موظف ساخت . اینک مصاحبه خبرنگار ژوندون را با بنماغلی محمد ظاهر مدیر انسداد قاچاق و ماندانی عمومی ژاندارم و پولیس وزارت داخله تقدیم خوانندگان محترم مینمائیم .
رفتم سراغ مدیر انسداد قاچاق وزارت داخله .

وقتی از دهلیزها میگذشتم دقیقانه لوحه های دروازه هارا از نظر می گذشتم تا اتاق مورد نظرم را هر چه زود تر بیابم .
زیرا قبلاً انجا نرفته بودم نظرم را



ژوندون



از راست به چپ چهره های مختلفه قاچاقبران تریاک که میخواست به مرکز بیاید



لاری که بامبارت تام در آن تریاک مخفی شده بود کدام سرای ویا حویلی در داخل شهر بیارند از نیرو اولو اموال را در مناطق خارج از شهر و یا به عباره دیگر اطراف یاد هات نزدیک شهر آورده و بعد از آن کم کم آنرا در بازار بفروش میرسانند .

و هم طوریکه درین اواخر دیده شده قاچاقچیان به عوض وسایل عصری ترا نسپورتی مثل موتور و غیره از قافله حیوانات استفاده می کنند زیرا موتور ها همه تحت مراقبت شدید پولیس قرار گرفته . و اگر هم استفاده می پرند جا های بسیار مخفی در موتور ساخته و بعد از آن به این عمل مبادرت می ورزند .
- لطفاً جا های مخفی را اندک تشریح بدهید .

- در یکی از لاری های که چندی قبل بدست پولیس افتاد در حصه بالای سیت با چنان مبارت خریطه های تریاک چیده شده بود که در نگاه اولی ولو هر قدر هم انسان متوجه میشد آنرا نمی توانست حدس بزند مخصوصاً بوی تریاک را کمتر میشد استشمام کرد زیرا در عقب موتور چار راس گاو حمل میشد که بوی و تعفن گاوها بوی تریاک را از بین میبرد .

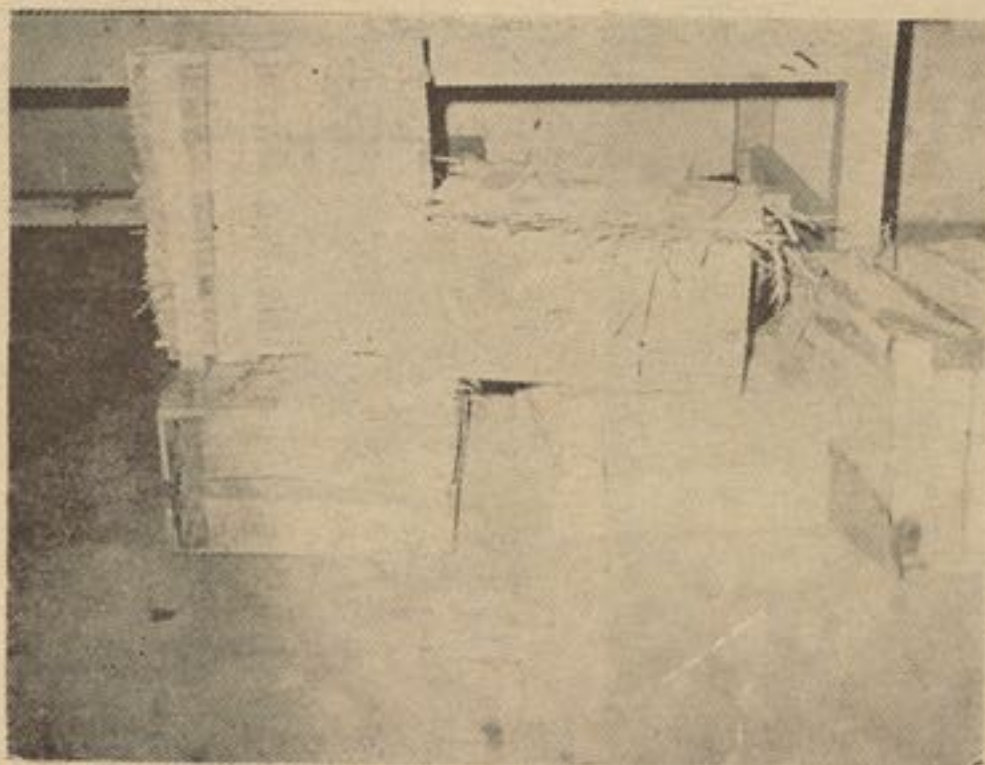
تا آنکه یکتن از بریدن های فعال این شعبه متوجه آن شده و آنرا کشف نمود .
این خود میرساند که قاچاقچیان در هر مرحله تکنیک های خود را تغییر میدهند .

تکنیک جدید دیگری که آنهم درین اواخر توسط پولیس کشف شد عبارت از استفاده از کریت های میوه است . بطوریکه چندی قبل گرفتار کردند و عجب اینکه رفیقش

به این کار ها مبادرت می ورزند یا خیر ؟
- بلی من خود درین اواخر شاهد دو تن از قاچاقچیان تریاک بودم که با چهره های بسیار معصوم در داخل موتوری نشسته و میخواستند تریاک را حمل کنند .

- لطفاً در مورد این دو شخص اندکی مفصل تر صحبت کنید .

- مو ظفین انسداد قاچاق که همیشه در تلاش هستند و گاهی به تفتیش وسایل و وسایط نقلیه میپردازند در حصه مابین وقتی موتوری را با سوارهای آن مورد تفتیش قرار دادند شخصی را که «نور جان» نام داشت با هفت کیلو و ۳۰۰ گرام تریاک در حالیکه همه تریاک هارادر خریطه پلاستیکی انداخته و بدور کمر خویش بسته و کیش بدور سر



کریت های مالته که در آن امپول های دوا بود هم موجود است در حالیکه کمتر دیده شده مالته از قندهار به کابل بیاید توجه پولیس را بخود جلب میکند و پولیس بعد از جستجو در می یابد که در کریت ها دواهای تقلبی وجود دارد بقسمیکه در پنج کریت مالته مجموعاً «۲۸۷۹» امپول ستیرو مایسین و پنج قلم ادویه دیگر گذاشته شده بود .

- بنا علی مدیر انسداد قاچاق لطفاً بگوئید : با تدابیر لازمه ای که درین اواخر از طرف پولیس گرفته شده و عرصه فعالیت قاچاقچیان تنگ گردیده و آنها نمی توانند به آن جرئت سابقه دست بکار شوند و آنطوریکه لاری های مواد و اموال قاچاق را میبردند حالا نمی توانند حمل کنند آیا اشخاصی انفرادی خود داشتند موظفین این اداره آنرا گرفتار کردند و عجب اینکه رفیقش

بدست پولیس افتاد .
- تدابیر لازمه امنیتی که درین زمینه گرفته شده از چه قرار است ؟
- تدابیر لازمه امنیتی در سرحدات میدانی نهایی هوائی ، خطوط ترانسپورتی با در نظر داشت پرسونل تجهیزات وسایل و اجرات مقتضی بعمل آمده و در آینده نیز طبق ایجابات وسعت بیشتر کسب خواهد کرد و کدام خلا برای استفا ده قاچاقچیان با قسی نخواهد ماند .

باید علاوه کرد که مجادله با این دشمن ملی و اعمال ضد منافع مردم کشور نه تنها وظیفه قوای امنیتی است بلکه وظیفه انسانی و وجیبه ملی همه و وطنپرستان بوده و قانون نیز این خدمت قابل قدر اطلاع دهندگان را که جان خود را بخاطر انداخته و جلو اعمال قاچاقچیان را میگیرند نادیده نگرفته و اطلاع دهنده با ادامه اطلاعیه های موقتی که منجر به گرفتاری اموال قاچاق گردد میتوانند از مفاد مادی قانونی برخوردار گردند .

بعد از آن رو بطرف یکتن از همکاران نزدیک خود نموده را پوری را که وی ترتیب داده بود گرفته و پس از قرانت آنرا برای من سپارید .

این راپور که بطور بسیار مختصر اقلام مواد قاچاقی را که در ظرف پنج ماه اخیر بدست پولیس افتاده نشان میدهد که قرار ذیل تشریح شده :

۱- رخت بابت از قبیل زری- گلشن- مخمل- نیلون- جرسی ممل الوان «۹۴۶۳» توپ .

بقیه در صفحه ۶۳



این خریطه های پلاستیکی مملو از تریاک است که بچنگ پولیس افتاده است
صفحه ۱۵

دو صد مین

سالگره همکتاب هنر

سحر آفرین رقص

شاگردان این مکتب با اولین بوسه خورشید صبحگاهی به پایکوبی آغاز میکنند

رقاصه‌ای که نقش شعرغنائی و دراماتیک بازی می نمود، ریاست آنرا بعهده گرفت، بدست آورد. و بعدها این راه توسط جویندگان شیوه های نوین هنربالت، بخصوص یکتترین که برای اولین بار لقب هنرمند مردمی را به دست آورد دنبال شد. آگاهی روشن، نبوغ و استعداد این زن باشیوه هاوتکنیک های جدید افق هنر بالت را گشاده و روشنتر ساخت.

بعد از انقلاب ۱۹۱۷ این مکتب توسط الکساندر کورسکی که خودش با لرین معروف بود، دو باره سازی شده او نسل جدید رقصان بالت را پرورش داد. نقش برخی از هدایت کنندگان این هنر در راه شکوفایی آن ارزنده و غیر قابل فراموشی است.

بعد ها، مکتب هنر سحر آفرین رقص در لنینگراد، اثر مهمی روی سرشت هنر بالت مسکو گذارد.

در این مکتب اکنون ۶۰۰ شاگرد به فراگیری و آموزش هنر طرف و سحر آفرین رقص مشغول می باشند. برخی از ایشان از دور دست های کشور آورده شده و در آسایشگاه آرا می زندگی می کنند.

در این مکتب حتی بالیرین های آینده کشور های دیگر به فرا گرفتن این هنر می پردازند. این مکتب اکنون شهرت و آوازه بین المللی دارد. در اتاق های زیبا و کوچک منزل سوم این عمارت بسیاری مواقع انسان شاهد قرار داشتن بازیچه های کودکان در پهلوی پوت های مخصوص رقص بالت می باشد. اطفال با وجود

تمرین های مشکل و طرف یف باز هم کودکان اند.

عمارت باشکوه و زیبایی که از آنسوی پنجره های زیبا و درخشانده اش همیشه نور

گرم رقص و ساز به بیرون نفوذ می نماید، متعلق به مکتب هنر سحر آفرین و لطیف رقصی می باشد که در کناره دریا مسکو بنا یافته است. در روی تالار ها بلورین آن دخترک ها و بچه ها زیبا باندام های لطیف و شکننده شان هر روز بر رقص و پایکوبی

میرد از ند تا روزی بتوانند مانند بالیرین های معروف یولانووا، پلتسکایا و فید یچف روی صحنه بزرگ بالت جهانی برقصند و قصه ای را نمایش گذارند. در سن هشت سالگی این «چوپه های قو» آشیانه های خود را ترک می نمایند تا بروی دریاچه های زیبا بچمند.

تاریخ این مکتب بسال ۱۷۷۳ زمانی که شورای قیومیت شهر مسکو تصمیم به پربا نمودن صنف رقص بالت نمود، می رسد. سی و دو سال بعدتر این صنف به مکتب تیاتری که کارش پروراندن هنرمندان تیاتر، رقصان بالت و موسیقی دانان آرا گسترده بود، بدل شد. نقش عمده در راه گشایش این مرکز هنری و بخصوص در هنربالت و ادواتاریخ

این هنر، ادام گلوزوسکی که معلم هنر رقص بود بازی نمود. او با جرات و تهور درونمایه های جدید را برای هنر تیاتر و بالت پذیرفته و سعی نمود تا از هنرمندم جانمایه هایش را سیراب سازد.

در آن روزها، اکثر پایکوبان و چمنندگان بالت به شیوه تیاتری هنرشان را نمایش میدادند و روی همین دلیل است که مائتات آنرا تا سال هابعدی از لحاظ روانی و شخصیت سازی دیده می توانیم.

این مکتب راه های جدید و معقولش را در دهه سوم قرن گذشته زمانیکه سنکووالسکایا



درسی از رقص کلاسیک



بالت «بهاره» اثر باخ



هنکا مینکه کودگان در تالار رقص زیر رهتمایی معلما ن ورزید . شان به تمرین می پردازند. از پنجره های بزرگ نور طلایی رنگ خورشید اندام هاو پیکر های زیبای شان را بوسه میزند. از همین لحظات ، کار روزانه شان آغاز می یابد این کار تا هنگامیکه آنان به ذروه شهرت مانند بالرین های معروف چون یولانوا پتسیکا یا ویا فد یچف بر سنده ادامه دارد .

روز تحصیل در این مکتب طولانی تر از مکاتب دیگر است . در بعضی موا قع درس تا شب دوام می یابد . بخصوص این حالت در زمانی که شاگردان بر ای نمایش آماده میشوند ، پیش می آید . توجه اساسی به رقص کلاسیک می گردد. درس ها از حرکات ساده آغاز میشود .

در اینجا رقص های که در آن ها حرکت معین ، به نمایش گذاشته میشود .

در کنار درس های اختصاصی و معین برای شاگردان مضامین صنف متوسط تدریس میشود . البته فضا را بیشتر روی

تاریخ تئاتر ، ساز ، باله و دیگر هنر های ظریف وارد میشود . آنان از موزیم ها دیدن نموده به تماشای فیلم ها و دیگر نمایش میروند . بعد دیدار شان در یک ساعت درسی مخصوص با شور و علاقه مورد بحث ، مناقشه و گفتگو قرار میگیرد .

معلمان ورزیده هنر با لته که خود شان روزی بالرین معروف بوده ویا هم اکنون می باشند درس های شان را پیش میبرند و طبقه ایان در پهلوی آموزش هنر ظریف رقص این می باشد تا روح یک همشهری خوب را در جود شاگردان بپرورانند .

ممکن جالب ترین بخش آموزش آنان را تمرین روی صحنه بسازد . این مکتب خودش دارای تماشاخانه بزرگ و مجهز با تمام وسایل می باشد . ماه یک بار خود مکتب ، نمایشی را ترتیب میدهد . شاگردان گاهی در پنا لثوی تئاتر نمایش داده دست به سفر های در گوشه و کنار کشور میزنند . این گونه سفر های هنری خیلی آموزنده می باشند آنان با تماشاچیان دیدار میکنند و از همان کودکی با مسایل بزرگ و در هم پیچیده زندگی آشنا می شوند . در بعضی مواقع این مکتب هنری سفری بخارج می نماید .

در سال ۱۹۶۷ شاگردان مکتب جایزه (گراوند هر یکس) را در پاریس بدست آورد . برخی از شاگردان این مکتب هنری جایزه ها و مدال هایی در خارج به دست آورده اند چندی قبل آنان از سفر ایالات متحده بر گشتند و مطبوعات آمریکا آنان را به نیکی استقبال کردند .

همین مکتب است که شهرت بین المللی برای هنر باله شوروی به همراه آورده و بسیاری شاگردان آن ، برستنیخ شامخ این هنر در جهان دست یافته اند .

پس جشن دو صدمین سالگرد تأسیس این مکتب با گذشته دور خود با شکوه جلوه می نماید .

بهترین فیلم‌های جهان بر

از گل احمد زهاب نوری

● دو صد فیلم امریکایی، اروپایی و آسیایی،

عنقریب از طریق افغان فلم توریید و نمایش داده

می‌شود

● فلم متاعی است هنری و فرهنگی، نه تجارتي،

همین جنبه تجارت باعث شده، تا فلم‌ها از راه هنرو

فرهنگ منحرف شود.

● برای اصلاح و تنوع در نمایش سینماهای شهر

پروگرام‌های ترتیب‌سیگردد.



کمپنی‌های فلم برداری از توریید فلم‌شان، به این کشور خبر نداشتند و اصلاً اجازه نمایش آن را نداده بودند. . . . این‌ها، همه معضلاتی بود که از یکسو باعث شده بود، تا فلم‌های تجارتي، در کشور بازار گرمی پیدا کند و از جانب دیگر، درد سرهای برای موسسات مسؤول بوجود بیاورد.

بنا غلی آصفی افزود:

دولت برای دفع این نا بسامانی‌ها، تصمیم گرفت تا توریید فلم، در انحصار موسسه افغان فلم شود و روی این تصویب، بعد ازین، فلم

افغان فلم، در مورد توریید فلم در گذشته گفت:

- فلم متاعی نیست که آن را، بتوان از يك مرجع بدست آورد، از همینرو، تا جرات قبلاً از هر جا و به هر وسیله‌ی که میخواستند فلم می‌خریدند، گرایه می‌گرفتند و وارد کشور میکردند بعضی فلم‌ها به صورت غیر مجاز وارد کشوری شد، دسته‌ی از دادن تکس و محصول فلم‌ها، به وسایل مختلف فرار میکردند فلم‌به انتخاب خود تاجر بود و درین انتخاب، او هیچ مکلفیت و مسئولیتی نداشت، گاهی

دیدن فلم‌ها میروند و هر يك، به قدر فهم و دانش خود، ازین وسیله بر داشتی میکنند و فیصدي کثیر بی سواد درین میان نقش بیشتری دارند آن‌ها روز نامه نمی‌خوانند، از مجله خبری ندانند کتاب و مطالعه نزدشان مفهومی ندارد و از همین سبب، از تحولات و دیگر گونی‌های بیرون از محیط خود، کمتر اطلاعی دارند و سینما یگانه وسیله‌ی است که گوشه‌های از جهان را، در برابر دیدشان میگذارد. حال اگر فلم‌های سینماها، خوب و آمو زنده باشد، تاثیر آن مثبت و اگر جنبه تجارتي و منحرف کننده آن بیشتر باشد وای بر حال این گروه و این تماشاگر... با بمیان آمدن جمهوریت در کشور، این موضوع نیز از نظر دولت بدور نبود و وزارت اطلاعات و کلتور، برای بهتر شدن نمایشات سینماهای ما، گام‌های برداشت مقرراتی طرح کرد، لوایحی ساخت و هیات‌های را، به هر سو فرستاد، نازمین به بود توریید و تولید فلم‌را فراهم سازند.

سینما یگانه محل سرگرمی مردم ماست، تنها تفریگاهی است که پیران و جوانان ما، آن را سراغ دارند، اطفال آن را می‌شناسند و فامیل‌ها، میتوانند، ساعتی سرگرم شوند.

و این سینما، این وسیله سرگرمی عامه، که همه به آن علاقه دارند، در ذهن مردم ما، تاثیر عجیبی دارد. تماشاچیان سینماهای ما را همه طبقات، تشکیل میدهند. روشنفکران، طبقه با سواد، اطفال و کودکان و بالاخره گروه کثیر بی سواد، به



نبردوی پرده سینماهای ما



از همه نقاط دنیا، صرف از طریق افغان فلم توريد ميشود و بس .
می پرسیم:
توريد فلم طوری انحصاری و از طریق افغان فلم، آیا قیمت تمام شد فلم هارا، برای کشور ما بلند نمی برد ؟
وکیل ریاست افغان فلم میگوید:
نه ... بلکه این عمل باعث میشود، تا فلم ها چه کرایه و چه خرید شده، نسبت به گذشته ارزان تر تمام میشود .
در گذشته بطور مثال، یکی از تاجران فلم، فلم هندی بی انتخاب میکردند و در صدد توريد آن میشود

تاجر دیگر ما قیمت آنرا بلند ترمی برد و تاجر سوم حاضر می شد تا از دو نفر اولی، قیمت بالاتری بپردازد، که این عمل صحنه داو طلبی را به وجود آورده و قیمت فلم را، به نفع کمپنی دو تا سه چند بلند می برد. اما حالا، که توريد فلم صرف از طریق این موسسه صورت می گیرد، دیگر داو طلبی و رقابت های گذشته بمیان نخواهد آمد، تا سبب فرار اسعار ما شود .
سوال دیگری را در مورد فلم های که بعد از این وارد می شود مطرح میسازم، بنیاد علی آصفی آنرا چنین پاسخ میدهد :



کلودیا کاردیناله

شود و در عوض فلمهای توريد می گردد، تا جنبه تربیوی و هنری آن بیشتر باشد همچنان صورت نمایش سینماها، نیز اصلاح میگردد برای نمایش، در سینما های کشور پروگرامهای تنظیم میشود تا مانند لطفاً ورق بزنید

فلم متاعی است هنری و فرهنگی نه تجارتهی همین جنبه تجارتی دادن به فلم ها، سبب شده تا فلم از راه کلتوری و هنری بودن منحرف شود .
بعد از این از نمایش فلم های تجارتهی تا حد امکان جلو گیری می



شون کاتری در دو چهره

تماشا چیان سینما های مارا همه طبقات، تشکیل میدهد. روشنفکران، طبقه باسواد، اطفال و کودکان و بالا خره گروه کثیر بی سواد، به دیدن فلم ها میروند و هر يك، به قدر فهم و دانش خود، ازین وسیله برداشتی میکند و فیصدی کثیر بی سواد درین میان نقش بیشتری دارند آن ها روز نامه نمی خوانند، از مجله خبری ندارند، کتاب و مطالعه نزدشان مفهومی ندارد و از همین سبب از تحولات و دیگر گونی های بیرون از محیط خود، کمتر اطلاعی دارند و سینما یگانه وسیله بی است که گوشه های از جهان را، در برابر دید شان میگذارد.

گذشته، يك سینما همیشه به نمایش يك نوع فلم نیر دازد، بلکه با نمایش فلم های مختلف تنوعی را برای تماشاچی به وجود آورد. وی می افزاید:

نظر بنظر درجه و کنگوری اشس اجازه نمایش فلم های معین داده میشود. درین باره توضیح بیشتری می خواهم، او می گوید:

نخست سینما ها را، از نگاه ساختمان، ماشین آلات آ و ازو درجه بندی شده و برای هر سینما

راحتی تماشاچی بررسی کرده و بعد به هر سینما، فلمی را - به نمایش می سپاریم، که مطابق ایجاب پالیسی و تماشاچی آن باشد.

بنا علی صمد آصفی این سوال را که: آیا برای توریید فلم از هر مملکت فیصدی هایی قایل شده اید

بانه، میگوید:

- بلی!... در گذشته همین آزاد بودن توریید فلم، در پایین آمدن، سطح فلم های تورییدی تاثیر مهمی انداخته و حتی فلم های تجار تسی هندی، همه سینماها ی کشور را، پر ساخته بود.

او می افزاید:

در لایحه جدید توریید فلم، برای هر مملکت محدودیت های وضع شده و فلم، مطابق این پرو گرام، وارد میشود.

همچنان، از ممالکی که قبلا فلم، به کشور ما وارد نمیشد، نیز فلم های توریید و نمایش داده خواهد شد.

اخیرا هیاتی مرکب از نمایندگان خبره و با صلاحیت وزارت اطلاعات و کلتور، برای انتخاب و توریید فلم، به بعضی کشور های شرقی و غربی سفر کرده بودند، بنا علی آصفی درین مورد میگوید:

- این هیات، به منظور انتخاب و خریداری فلم به افغانستان، موظف شده بودند، هیات ضمن سفر به يك عده ممالک آسیای و اروپای دو صد فلم را انتخاب و قرار داد توریید آن را بستند.

همچنان این هیات زمینه تهیه فلم



رابرت میچم

جان وین

هانری فوندا

تعداد دیگر آن نیز، در آینده نزدیک بروی پرو گرام کمپنی های مولد، وارد می شود.

همچنان این موسسه تهیه دو فیلم هنری را نیز در سال جاری مد نظر دارد.

شرقی را کمیشن موسسه افغان فلم بود.

فلم های جدید که این موسسه از کمپنی های معروف جهان کرایه و قرار داد کرده است، قسما از طریق زمین و هوا، وارد افغان نستان شده و

پرو گرام های منظمی انجام می دهیم تا هر سینما طور عادلانه از انواع فلم ها، استفاده کرده بتوانند.

بقول بناغلی آصفی، در گذشته دوازده فیصد عاید هر فلم اروپایی را بیست هزار افغانی از هر فلم

های مشترک - افغان فلم را، با ترکیه و بلغاریا مطالعه کرده و با بعضی کمپنی های فلمبر داری این دو مملکت تماس گرفت.

می پرسیم:

فلم تحت چه شرایطی و چگونه به افغان نستان آورده میشود؟ وکیل رئیس افغان فلم در زمینه اینطور توضیح میدهد:

- یگنوع توریید فلم، بصورت کرایه است. در فلم های کرایه که شامل امتیاز نمایشی و استفاده از کاپی فلم است، مسؤلیت تلف شدن و صدمه دیدن «پرنه» فلم بدوش ما است.

قسم دیگر توریید فلم در کشور این است که کاپی فلمهای جدید یا مستعمل، با امتیاز نمایش آن بصورت دائمی خریداری میشود.

قرار است که فلم های مستعمل به زبان اصلی شان نمایش داده شود و فلمهای جدید در آینده با تهیه ماشین آلات دو بلاژ در خود کشور قسما دو پله شود.

وی قیمت تمام شد یک فلم را، اینطور وانمود میکند:

- خریداری یک فلم هندی یا از ممالک شرقی دیگر، برای ما، از یک هزار و پنجاه تا دو هزار و پنجاه دالر تمام میشود و به همین ترتیب کرایه یک فلم اروپایی بین ششصد الی هزار دالر، نظریه فلم میرسد البته در موارد استثنایی و نظریه سویه هنری فلم این قیمت قابل تغییر است.

بناغلی آصفی سوالی را در مورد قیمت تکت سینما ها، اینطور جواب میدهد:

- همین تکت های فعلی نیز، به عقیدت من، برای تماشاچی محیط ما، از نگاه اقتصادی، بلند است در آینده نیز کاهش می شود، تا قیمت تکت سینما ها، به همین معیار ثابت نگهداشته شود.

وکیل موسسه افغان فلم، احصائیه سینما های کشور را، بیست و چهار سینما وانمود کرده میگوید:

- از آن جمله دوازده سینما در کابل و دوازده سینمای دیگر، در ولایات می باشد، که ما توزیع فلم را، به همه سینما ها، روی





«ستیاجیتارای» کارگردان پرآوازه سینمای بنگال که غالباً با کارگردانان برجسته غربی مقایسه میشود.

در همین هنگام در کلکته، مرکز ایالت قحطی زده، «بیمبل روی» در فلم «راه نوین» تصویر موثقی از هندوستان دوران جنگ به دست داد.

سینمای هندوستان در نخستین سالهای آزادی با اشکال کمبود سرمایه و کارشناس روبه رو بود هنگامی که «جریان نهر» در سیاست داخلی و خارجی پایه گرفت موضوع ساختمان و مسایل حیاتی اجتماعی و اقتصادی در آثار فلم سازان بزرگ هندوستان اندیشمندانه مطرح شد.

هنگامی که ساختن استعماری نا پدید گشت، چشم سینما با تعمق بیشتری به زندگی مردم خیره شد و سینما آهسته آهسته شروع کرد به اینکه جامعه را از نظر روانی احیا کند فلم «دو بیگانه کا زمین» اثر بیمبل روی، فلم «نان» و «مادر» اندیا، اثرهای محبوب خان و فلمهای خواجه احمد عباس کارنامه های موج نیوریالیزم به شمار می تواند رفت. این فلمها مصیبتهای دهقانان هند بلای بیکاری و دشواریهای استعمار را در کارخانه ها و به یک سخن، فجایع گذشته استعمار را روی پرده آورد

در همین زمان دو کارگردان بنگالی بنام های ریت و یک چنگ و میری نال سن بر مأموریت اجتماعی سینما بیشتر فشار آوردند و خواستند سینما را از حالت سرگرمی آفرینی خالص بیرون آرند.

یکی از مسایل پیچیده ای که جمهوری تازه به آزادی رسیده هندوستان با آن رو به رو بود، این بود که خودش را از جنجال کشمکش های مذهبی و ملی و شو- نیزم محلی رهایی بخشد. حکومت درین تلاش برو مسایل مفاهیم گروهی و بالا تر از همه بر سینما زیاد تکیه کرد.

ژوندون

و فلمبرداری فلمها را نیز خود به دوش میگرفت.

در سال ۱۹۲۰ صنعت فلمسازی هندوستان در بمبئی متمرکز شد. سینما به شکل تصدی سود آفرینی انکشاف کرد و ازین نظر صنعت پارچه بافی این شهر را نیز پشت سر گذاشت.

فلمها یی که ساخته میشد، اشکال گوناگونی داشت، ولی همه از نمونه های غربی اقتباس میشد این دوره، یک دوره «ترقی» تکنیکی و «تنزل» هنری بود. صنعت فلم سازی هندوستان که در کنترل بریتانیا بود، به شیوه «باز یگر سود آفرین» روی آورد استدیو ها برای جلب تماشاگران اعلاماتی میساختند چون: «دوشیزه امیرلین افسو نگر در فلم قربانی» یا «فلم خون آشام با شرکت دو شیزه اقبال بی احساس» یا «دوشیزه مودنی در فلم نقاب وحشت در خشش گیرایی دارد».

با همه اینها، در همین هنگام، یعنی در دهه بیستم بود که تهداب فلمهای واقعگرای هندوستانی گذاشته شد. به طور مثال، در فلم پر آوازه «مشعل آسیا» اثر «همیبا» نسورای «ادمهای عادی هندوستانی» با کارهای روزانه شان روی پرده آمدند.

هنگامی که جنبش آزادیبخش های اوج گرفت، هیجان حلقه کارگرنندوستان در سینما بیشتر باز تاب یافت و گروه «نیوریالیست» های هندوستان پایه میساختند.

در میان این گروه، به درجه او «کودکان زمین» نام داشت و خاطره های قحطی بنگال غربی را باز میگفت.



دلپ کمار هنرمند محبوب هند

اول از خواجه احمد عباس نام می توان برد که نویسنده و کارگردان است و تقریباً در همه جا او را می شناسند. یکی از نخستین فلمهای



ترجمه «روز»

از مجله «نیو تایمز»

سینما در هندوستان

کردان با استعداد از طرف استدیوهای بزرگ لندن برای کار دعوت شد. در حدود صد فلم داستانی ساخت او متن فلمها را خودش مینوشت

در سال ۱۹۱۳ «دندی راج پها» لکی نخستین فلم داستانی هندوستان را ساخت. این فلم «راجا هریش چندرا» نام داشت. درین فلم هیچ زنی نقش بازی نکرده بود و عنعنه تیاتر هند درین فلم نگهداشته شده بود. بدین معنی که نقش زنان را نیز مردان به عهده داشتند. نکته مهمتری در باره فلم «راجا هریش چندرا» این بود که نخستین قهرمان فلم هندی را معرفی کرد.

یک مجله چاپ لندن به نام «بایا اسکوپ» که غالباً از پیشرفت فرهنگی درین مستعمره بریتانیا پشتیبانی میکرد، این فلم را خیلی ستود. ولی چگونه یک سینماگر هندوستانی را لندن تحمل میتواند کرد؟ این پدیده استعمار را به تشویش انداخت. از همینرو کار-

مگر او این دعوت را نپذیرفت و تا هنگام مرگش، یعنی خزان سال ۱۹۴۴ در کشور خودش باقی ماند. در درازای این مدت «راج پها لکی»



از بالا به پائین ممتاز - زیبت افان - هماملینی

فلم «رز منا وپو تمکین» از فر آورده های سینما بی اتحاد شوروی بود .
 طرح فلم پر آوازه «پتھر پنچالی» از نوشته یک سر معلم بنگالی اقتباس شده بود . فلم از یک خانواده نادر بر همین وگود کی که در انتظار پدر یست که به دنبال کار رفته ، و دختر ی که ناگهان میمیرد و آخر ین بیکار با فقر سخن می گوید .
 در پایان فلم می بینیم که خانواده مصیبت زده بر یک کراچی سوار است و در میان گل ولای موسون آهسته به جلو می رود . سر انجام این کراچی از نظر ناپدید میگردد .
 بقیه در صفحه ۵۷
 صفحه ۲۳

فلم «رز منا وپو تمکین» از فر آورده های سینما بی اتحاد شوروی بود .
 هنگا می که ستیا جیت رای رادر خانه اش ملاقات کردیم ، تصویری از «سرگی ایز نشتین» کارگردان فلم «از مها وپو تمکین» را روی میز ش دیدیم .
 ستیا جیت اری گفت : «این تصویر ، یگانه تصویریست که در خانه من وجود دارد .»
 در واقع ، نشانه های فلم «ارمناو پوتمکین» را در کار های ستیاجیت مشا عده می توان کرد : همان برداشت از زندگی و علاقه برای

فلم بدون از آهنگ ، رقص و گاوان مقدس چیز دیگری ندارد .
 اما آنچه آرتو رو لانو ستیو ، منتقد سینمایی ایتالیا در باره این فلم گفت ، کاملاً غیر منتظره بود : «زمینه داستان فراخی گزید ، پاکیزگی صور بیانگر پاکیزگی موضوع بود . خیلی کم از داستانهای دوران کودکی راروی پرده دیده ایم که باچنین شیوایی بیان شده باشد ... ما شاهد گونه یی از خود آگاهی در هنسر سینمایی هندو ستان بود یم .»
 فلمی که آروز نشان داده میشد «پتھر پنچالی» نام داشت و جایزه شان را به عنوان «بهترین سند بشری» به دست آورد . این فلم را یک کارگردان سی و پنج ساله بنگال به نام ستیا جیت رای هنگامی که در یک نمایندگی نشراتی در کلکته کار میکرد ، باری گفته بود :

«روزی من فلم بزرگی خواهم ساخت !
 این گفته او حتی بر خانواده اش نیز که به خوبی از دلباختگی وی به ستیا آگاهی داشت ، اثری نکرد .
 ستیا جیت رای و دو سنتا نشین در سال ۱۹۴۸ انجمن فلم را در کلکته تاسیس کردند تا «روی پرده آوردن مهمترین فلمهای گذشته و معا صر جهان را تشویق کنند .» یکی از نخستین فلمهایی که این انجمن خرید

کارگردانی به نام بی، آر، چوپرا ، در فلم خودش بنام «دهر ماپوترا» سا ندو اتحاد میهن پر ستانه را تقاضا کرد . به همین صورت ، موهن سبیکل در فلم «دهلی جدید» این مسایل را به شکل طنز آمیز مطرح نمود .
 سینمای هند از آغاز تا سال ۱۹۷۲ در حدود دوازده هزار فلم ساخته است . ازین میان بیشتر از چل فلم ، که پس از آزادی هندوستان ساخته شده است ، در فیستوالهای جهانی جوایزی به دست آورده اند در هندوستان پنج هزار سینما وجود دارد و فلمهایی به چارده زبان هندوستانی در آنها نمایش داده می شود . شماره سینما روان هندوستان هر هفته سی میلیون نفر است .
 وزیر اطلاعات هند پس از یک نمایش گفت «وظیفه ما این است تا این کشور پر نفوس و مغرور را با همه امیدها و نیازهای مدرن بسازیم ما گامهای اساسی را در بسیاری از زمینه ها گذاشته ایم و سینما یکی ازین زمینه هاست .»

مرد سحر آفرین
 سال ۱۹۵۶ بودو یک جشنواره فلم به پایا نش نزدیک میشد . سالون سینما تقریباً خالی بود بعدا یکی از روزنامه ها در باره فلمی که آن روز نشان داده میشد ، نوشت که



دلپ کمار

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

هیات دانان قدیم معتقد بودند که عطارد دور فلک را به مدتی قدری کمتر از یکسال طی می نماید ولی امروز ثابت شده است که حرکت انتقالی عطارد به دور آفتاب ۸۸ روز زمین یا بحساب دقیقتر ۸۷٫۹۶۹ روز است تقریباً از یکصدسال باینطرف عقیده داشتند که حرکت وضعی عطارد در مدت ۸۸ روز صورت میگیرد یعنی هر روز آن برابر یکسالش می باشد و از اینجا معلوم میشود که فقط یکطرف عطارد همیشه به

سوی آفتاب است یا بعبارت دیگر یکطرف آن دایما روشن و روز است و طرف دیگرش همیشه تاریک و شب است و بنا بر این عطارد، ساعت و روز و هفته و ماه و بالاخره تقویم ندارد. ولی امروز بو سیله را دار در یافته اند که عطارد در مدت ۵۹ روز به دور محور خود گردش می کند و این کشف جدید بر عقیده سابق خط بطلان کشید و البته حاجت بگفتن ندارد که سمت روشن آن بسیار گرم و سمت تاریک آن بسیار سرد است و اگر نزدیکی آنرا به آفتاب در نظر بگیریم با ملاحظه اینکه نور و حرارتی که از آفتاب میگیرد لا اقل پنج برابر نور و حرارتی است که زمین از آفتاب کسب می کند، شدت گرمای قسمت روشن آن دست کم در حدود سه صددرجه خواهد بود.

عطارد قمر ندارد و حرکتش بدور آفتاب در یک مدار بیضوی است و حجم آن یک ریست و سوم حجم زمین و کشافتش آرا و قوه ثقل آن در سطح برابر چهار بر ده قوه ثقل زمین می باشد.

عبور عطارد از برابر آفتاب : زمین در هر سال، دو بار از امتداد عقدتین مدار عطارد میگذرد.

عبور از برابر عقده صعودی در ۱۸

شده است. دانشمندان امروز از مشاهدات بو سیله تلسکوپ، دریافته اند که عطارد نیز مانند ماه دارای اهره است یعنی هلال و تربیع و بدو محاق دارد و این اهره ثابت میکند که عطارد هم مثل ماه و زمین جسم تیره ایست که از خود رو شنایی ندارد و نور خود را از آفتاب کسب میکند همچنان دریافته اند که سطح آن نا هموار است و شش در صد از نور آفتاب را منعکس میکند (ماه ۷ درصد نور آفتاب را منعکس می نماید).

مصریان و هندیان و یونانیان قدیم، عطارد را به سبب اینکه بعد از غروب آفتاب و قبل از طلوع آفتاب دیده میشود، دو ستاره جداگانه می دانستند و برای هر کدام نامی گذاشته بودند، مصریان آنرا به نامهای «ست» و «کوروس» هندیان بنامهای «بو دها» و «را هینه» و یونانیان بنامهای «آپولون و هرمس» می نامیدند. نام دری عطارد تیر است و چون منجمان احکامی آنرا ستاره دانشمندان و از باب قلم پند اشته اند در ادبیات ما از آن مکرر به (دبیر فلکی) تعبیر

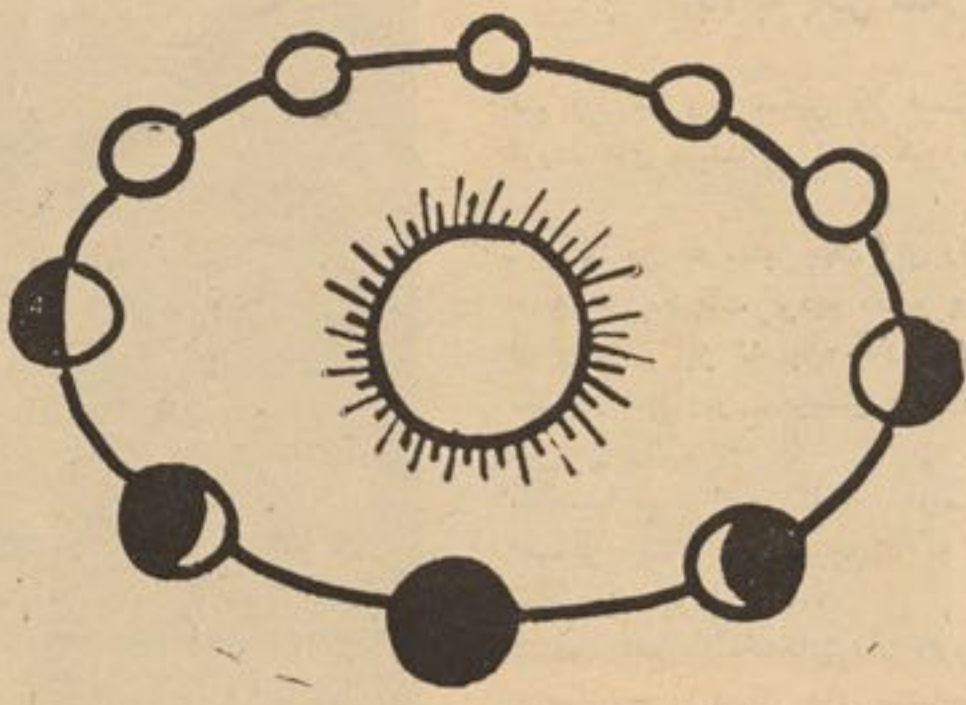
زمین و ماه را تا اندازه ای شناختیم و اکنون وقت آنست که بادیگر سیارات منظومه شمسی کمی آشنا شویم و سپس به اصل مطلب که بحث در باره تقویم و احکام نجومی است بپردازیم :

عطارد یا دبیر فلک :

در هیات قدیم، عطارد را دومین سیاره می دانستند که به عقیده قدما گردا گرد زمین طواف میکرد همچنانکه ماه را اولین سیاره می نامیدند :

قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل ولی در هیات امروز، که آفتاب مرکز منظومه شمسی محسوب می شود، عطارد اولین سیاره نزدیک به آفتاب محسوب میشود.

این سیاره که تقریباً ۴۸۵۲ کیلو متر قطر دارد و فاصله متوسطش از آفتاب ۵۸ میلیون کیلو متر است یعنی از ۴۶ میلیون کیلو متر تا هفتاد کیلو متر تغییر می نماید و دو ریش از زمین در موقع نزدیکی به کره ارض ۸۲ میلیون کیلو متر و در موقع دوری از زمین ۲۱۷ میلیون کیلو متر است فقط صبح ها قبل از طلوع آفتاب در سمت شرقی آسمان و شبها بعد از غروب آفتاب در قسمت غربی آسمان دیده میشود بسه خصوص اگر فصل بهار یا خزان باشد بهتر و روشن تر به نظر می آید.



اهله عطارد

کلینیک امراض روماتیزم قلبی

- طبق پرسنل های و قایوی تاسیس این کلینیک یک عمل اقتصادی کتلوی مؤثر و دوامدار است
- بیشتر مرصها نیکه به این مرض مصاب میباشند بین سنین ۵ تا ۲۵ سال عمر دارند
- غرض از تاسیس چنین کلینیکی و قایه نمودن مردم از امراض قلبی خاصه روماتیزم قلبی است .

خدمات از زشمندی در قسمت مردم انجام دهد بهین جهت میکوشد که کلینیک های مختلف برای معالجه امراض مختلف بوجود بیاورد که کلینیک رومو تولوژی از آن جمله است .

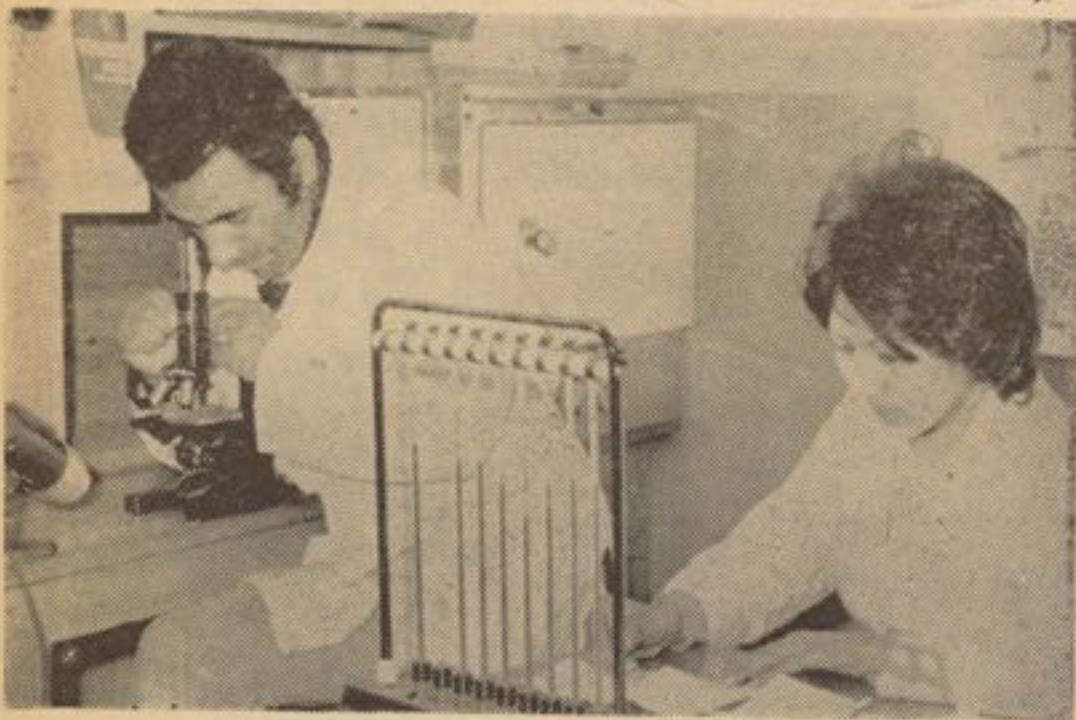
خوشبختیم که میتوانم بگویم حالاکه این کلینیک افتتاح شده یکی از آرزو های وزارت صحت بدین وسیله بر آورده شده است .

غرض از تاسیس این کلینیک وقایه نمودن مردم از امراض قلبی خصوصاً روماتیزم قلبی است .

و چون واکسن برای دفع ووقایه این مرض وجود ندارد بنابراین بهتر است که بوسیله نسرآت رادیو و جرایم مردم را متوجه این نکته گردانیم که زمینیه را برای بروز این بیماری فراهم نسازند و کوشش کنند که با عوامل موجود در رهنمای کلینیک روموتولوژی خود را در برابر این مرض و قایه نمایند .

دکتر مکمل در قسمت عملیات قلبی به داخل کشور توضیح کردند که :

وزارت صحتیه تصمیم دارد سرویس (کار دیو لوزی) را با کلینیک صدری انکشاف



لابراتوار کلینیک اوموتو لوزی

بشمتری بدهد و با ایجاد امکانات پولی این سرویس بزودی آماده و فعال خواهد شد و اضافه کردند :

اگر شرایط مالی ایجاد کند وزارت صحتیه در آینده قریب در تمام ولا یات بزرگگو مراکز بر جمعیت با تابر نمودن کلینیک رومو تولوژی مرصضان امراض قلبی و مخصوصاً آنانکه مصاب به رما تیزم قلبی هستند خدماتی انجام خواهد داد .

تاسیس چنین کلینیک هانه تنها برای صحت مردم خدمت میکند بلکه طبق پرسنل های و قایوی عملی است . اقتصادی، مؤثر و دوامدار .

بناغلی دو کتور مکمل گفتند . این کلینیک هفته دوبار برای معالجه مرصضان آماده خدمت میباشند باید علاوه کنیم که این کلینیک تنها برای شاگردان مکتب بوده بلکه تمام مرصضانی را که ناراحتی قلبی داشته باشند و به آن

مراجعه کنند تحت تدای قرار میدهد و برای مرض بی رضاعت علاوه از معاینه و تدای ادویه مورد ضرورت آنها را نیز خواهد داد و مجاآ معالجه شان خواهد کرد .

سابقاً بیماری که به مرض روماتیزم قلبی گرفتار میشد نسبت به موجود نبودن وسایل علمی و فنی ناچار بود با قبول مصارف گزاف بخارج مملکت مسافرت نماید . و البته برای

مردم بی بضاعت تحمل چنین مصرف فوق العاده مشکل و حتی نا ممکن بود ولی دولت جمهوری با تاسیس این کلینیک خدمتی ازینگونه بیماران انجام داده است و برای تدای چنین مرصضانی اقدامات مفیدی انجام داده است . وزارت معارف در تهبه جای برای کلینیک با وزارت صحتیه همکاری کرده است .

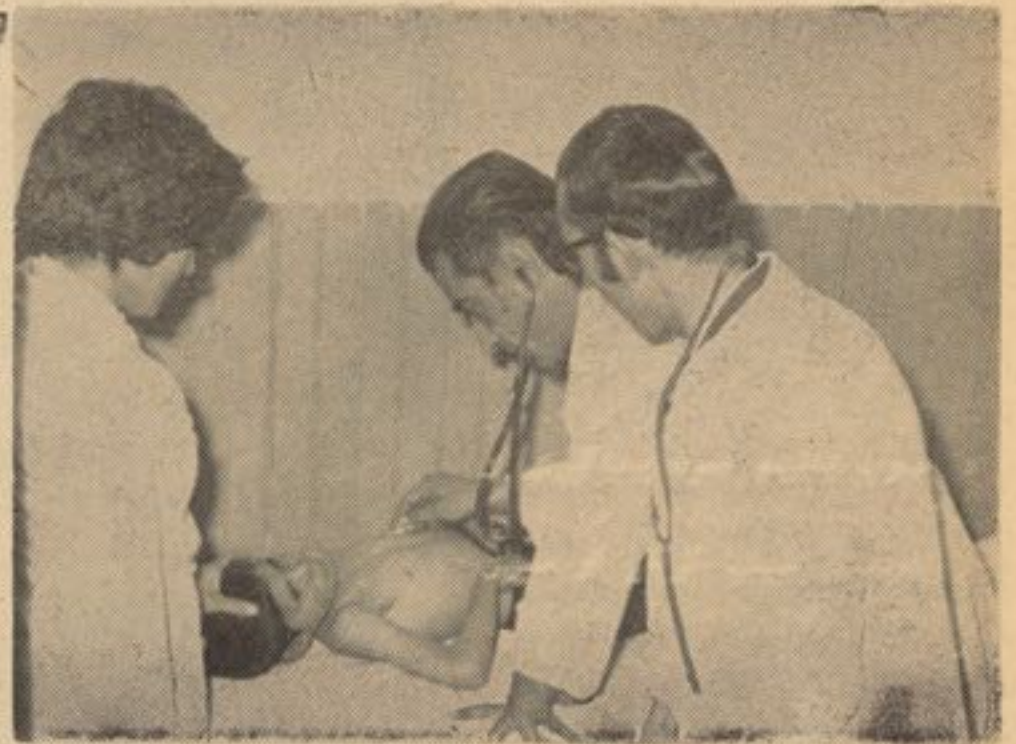
بناغلی مکمل مرصضان مصاب به امراض قلبی ممکن است به چند نفر برسد ؟

فعال درین قسمت احصایه ذیقی وجود ندارد ولی میتوانم بگویم که این مرض بیشتر در اطفال و جوانانیکه سن شان بین ۵ تا ۲۵ است بیشتر دیده میشود میتوانیم بگویم که در امراض قلبی منازل غیر آفتابی و نقاط نمناک و مرطوب و غذای صحتی و لباس ناکافی عموماً عامل بوجود آورنده این مرض است . ولی متوجه باید بود روماتیزم قلبی بعلمت مصاب شدن مرصضی به رما تیزم ، سفلیس ، دفتری و نثرینای گلون بوجود میاید .

چندی قبل خبر افتتاح کلینیک روموتولوژی برای وقایه از امراض قلبی خاصه روماتیزم قلبی چاپ شد خبر نگار زوندون برای مصاحبه ای به ملاقات بناغلی مکمل رئیس عمومی صحتی وزارت صحتیه رفت تا اطلاعات بیشتری کسب کند آنچه در زیر میخوانید نشرده همین مصاحبه است .

آقای مکمل ممکن است در باره کلینیک روموتو لوزی اطلاعات بیشتری در اختیار بگذارید ؟

باکمال میل میدانید که دولت جمهوری پیش از همه متوجه صحت عامه مردم و خاصاً جوانان و اطفال مملکت است و همیشه این آرزو وجود دارد که دولت جمهوری بتواند



دکتر معالج حین معاینه یک طفل

دعطر جنوو وړ مولیونی

سپری یوخل بیا په مراوی کتوسره دینڅی خیرنو ، چاودو او گو نخو لاسونو ته وکتل اوبیایې په زړه باندی دغوصی اوقهر یوه لیو نسی خپه راغله . په قهر سره یې ور ته وویل .

— له تاسو سره هډو ډوډی خوندي نکوی !

بنڅی به غم جنه تو گه ور ته وکتل لاس لکه چه له خپلو خیرنو او چاودو لاسونه شرمیری . په غدرغوښتونکی لپچه یې ور ته وویل .

— څه خبره ده ؟ ته ولی دا سې شوی یی . هره ورځ آبی پاتی لټوی خیریت خو دی ؟

خوسپری خواب ور نکړ . اوسترگی یې بیا دبنڅی په تټر باندی ولکیدی هغه سینه وچه او هډو کیزه وه . له بسه چه ډنگره وه ، داسی ښکاریده چه گواکی لا پیغله شوی زده او تې یې ندی کړی . خو اصلی خبره داوه چه بنڅی دری بچیانو پیخی له کاره ایستلی وه او دتیو ښکلا اوتازگی

یې پیخی له منځه وړی وه . او سپری ته د هغی ښکلی اوله هو سجنو تیو سره سینه وریاده شوه . د هغی تیو یو یو ډول ریږد در لود او چه هر وار به یې گام اوچتاوه نوبه یې ښکلی تی ورپر دیدل اودخوانانو په زړو نو

کی به یې یو اور بل کړ . دسپری په ستر گو کی د هغی ښکلی اودسپوړمی دټیکلی په شان خیره نخیده . دو غټی توری سترگی ، تور گن او اوردده ویښتان او دنکه ونه . اوچه هر ور

به دهغی تصویر دسپری سترگو ته مجسم شونو زړه به یې په کوکو وژپل . هغه به یې هره ورځ لیدله او چه سپری کار هم کاوه ، هم د هغی لپاره و . چه سه پاروختی به دفتر ته ولاړ نو به یې دغولی برس راواخیست اوددفتر غولی به یې ښه جار وکړ . . او په تیره بیا به یې د هغی میز خو خو واره ور ته په صافی باندی پاک کړ چه و به خلید او چه د حاضرې وخت به شو نو هغه به سره لاسه نورو مامور ینو دفتر ته راغله او لو به له سپری سره سترگی مشی و کړه .

اوتولو به ټوکی ټکالی ور سره وکړی اوبیا به په خپل کار لگیا شول . سپری به ددفتر په یوه گوټ کی ،

ناست و او دهغی دمیز خواته به یې کتل . ښایې د هغی په زړه کی یوه ورځ هم نه وی گړ خیدلی چه ددفتر دغه پیاده ولی دو هره ور ته گوری اوبیایې هم چه هډوی خيال بسه ماغزو کی نه وی نخیدلی . هغه ډیره خوشاله پیغله وه .

له پلو سره به یې خندل . هن له سپری سره یې هم یوه نیمه ټو که کوله . اوچه هر وار به دسپری سترگی دهغی لوڅو او سپینو پوندو یو خان ته ور ښکلی نو ترغوړو به سور کیده اوبیا به یې ستر یې کشته اچولی . اوله خان سره به یې لا اندیښنه پیدا کیده چه څوک یې دیواځ خیزی مینی په پټ راز پوه نشی .

اوزمانه همداسی به تیریدووه . دسپری نور کور ته زړه نه کیده اوچه سهار به شونو دمار غه به شان به یې وزرونه خلاص کړل او والوت به خو چه ماښام به دکور خواته روان شونو په پښو کی به یې دمه نسه وه

اوهډو به یې زړه نه کیده چه ولاړشی هغه له هرڅه نه کرکه احسا سوله . له خپلی میرمنی نه چه ستر گو او خیرنی یې گونځی پیدا کړی وی . لاس اوبیسی یې چاودیدلی وو اویښتان به یې تل خیرن اوچر . له خپلوماشومانو سره یې مینه نه احسا سوله .

هغه پاک ستره او ښکلی ماشومان غوښتل هغسی ماشومان چه سره اوسپین وی او یا کی جامی یې په خانونو کی وی . هغه د خپلو خیر نو ماشومانو څخه چه به شلیدلو کالیو پوښل شوی وو ، کر که در لوده له هغوی سره یې مینه نکو له ارغوی یې نه ښکلول .

سپری ته کور یو کو چنی جیل و . هغه به چه ماښام دی کو چنی جیل ته راغی نو داسی به ور ته ایسیدله چه څوک یې په مری باندی پونده ږدی هغه نوی هوا ، آزاده هوا او تازه هوا غوښتله . هغه ته دمیرمنی سوړ اود لوگی بوی ښه نه ایسیده .

هغه غوښتل چه دعطرو وزمی په سپرمو کی سون کړی . هغسی وزمی چه په دفتر کی دننه د هغی له خان او چامو نه لټیدلی . خو همدا چه هره شبه به دسپری میرمن دهغه څنگ ته پر یوتله نویو سوړ اودود غرن بوی تر ینه پور ته شو . دسپری سابه یې بنده کړه او مخ به یې له بنڅی نه وراوه نژدی بهو چه چپغه کړی .

له هغه وخته چه هغی دسپری په ژوند کی خپله خیره ښو دلی وه نو کور اوژوند ورته ډیر تور او کرکجن ایسیده . له خپلی بنڅی او خپلو بچیانو سره یې خبری نکولی . اوچه

هر وار به یې په خپلی بنڅی باندی ستر گی ولکیدلی نو زړه به یسی وموښودل شو . او په زړه کی به یې داخبره تیره شوه .

— آه چه بنڅه کاله ژوند خو مره په مری داری سره تیر شو بنڅه کاله یو عمر دی خو خدای (ج) په ما باندی خومره تور اوله خوار یو سره تیر کړ . دانښنه ، دا ماشومان . . . دوی یوه ورځ ماو ژنی . .

اوله همدی اندیښنو سره به لگیا اوبوخت و هغه هره ورځ یوه بانه لټوله چه خپله میرمن ورته او هغه وخورزی . هره ورځ به یې ماشومان وهل او به روح کی یې هره شیبه یوتو فان روان و .

کله کله به یې له خانه سره داسوچ کاوه چه که یوه ورځ هغه خپل کورته راوولی ، او مینه ور سره وکی نو څنگه به وی . خو سمداسه به یې ستر گی دخپل خوار ژوندانه په بیلو بیلو برخو ولکیدی .

هلته یو زوړ کټ چه یوه نری او زړه نالیچه یې برته وه ، لیده هاخوا ته به یې دوه زړه یخدانونه تر سترگو شول چه له زړو او شکیدلو کالیونه ډک وو او هلته یې یوڅو زړه لوښی او کپری تر نظره زاتلل او چه داصحنی به یې ولیدی لاسی به یې زړه شین شو او خلق به یې تنگ شو . خپل ذهن به یې لدی خواره ماحول نه واپوه . او داسوچ به یې له خانه سره وکړ چه یوه ښکلی مانی وی او پدی مانی کی یوه ارته خونه ددی از تی خونې په یوه گوټ کی دی له کړ کی سره چه مخ په بن خلاصیږی یسوکت ایښو دل شوی وی . هلته به دیوه

باسته او نیکلی پالنگ دپاسه له هغی سره پروت وی ...
 اوچه داسوج بهی کولو نو په شونډو باندی به یی یوه بی رو جه موسکا وگډ یده داسی لکه چه دخپلو هیلو او آرزو گانو پای او انجام وینی اودا خیالو نه تل دهغه به ذهن کی وواو دزړه خونه یی ور ډکه کړی وه اوشیې ور څی یی له همدی خیالونو سره تیرو لی ...
 خویه تیره بیا هغه ما بنام چه کورته راغی سخت څور یده. هغی خپل یوزوږ کمیس ور کړی و چه خپلی بنځی ته یی ور کړی دهغی زړه سخت ور ته سو زیده. هغی ویل چه گڼی دابه له سپری سره مرسته وی. خو همدا چه کمیس یی کور ته راوړ او بنځی ته یی ور کړ نو هغی به بدسولی سره ترینه واخیست او زړزور یی به غاړه کی واچوی. همدا چه بنځی هغه واغو ست نوسپری ته لاسی هم غوصه ورغله. آخر دهغی کمیس دبنځی د پښو تربیویو پوسری و. هماغسی عطر جنه وزمه ترینه پورته کیده. سپری ته پدی غوصه ور غله چه هغه جلوه یی نه درلوده چه دهغی په خان کی یی در لوده به غوصه یی وویل .

— وباسه ... زر کمیس وباسه که نه اوس بهدی ککری در ماته کړم...
 بنځی په اریانی سره ورته وکتل او ورو یی پو نښته و کړه
 — دادی ماله ندی راوړی څه ؟
 سپری په غوصه ورته وکتل او چیغه یی کړه .
 — نه! داوړ کمیس پکار د چه بنیادم واغو ندی ، نه ستا په شان خوسی .
 زر شه او ویی باسه ... دا کمیس هډو تاته ندی جوړ شوی .
 بنځی زر او له عا جزی نه په ډک انداز کی کمیس تر غاړی وډ یست اوسپری ته یی واچوه .
 هغه په پیره واخیست . په خپلو موټو کی یی کښیکود. او چه بنځه دډوډی راوړو لپاره ووله نو یی په خپل ټټر پوری جوخت کړ او خوڅو واره یی بوی کړ او بیایې په سترگو پوری ومو ښود تر سترگو یسی تریی ترمی اوشکی بهیدلی. خوچه

بنځه یی پیر ته راتله نو هغه زړزور خپلی او نیکلی پاکی کړی . بنځی کمیس بهمیخ باندی وڅراوه . خو دسپری سترگی ترینه نه غږیدلی . تر هغو چه خوب یوزو ...
 یوڅو ورڅی سپری له کمیسه سره عادت اخیستی و. هغه به هر سهار اوهر ما بنام هغه لیده چه دمیخ دپاسه څړول شوی . او زړه یی ډر ته خوشاله و. دهغه بولی هیلسی او بشپړی آرزو گانی به هماغه کمیس کی او یی شوی وی . دهغه هر څه وروسته تر هغی هماغه کمیس و .
 او په شپو شپو به دلیو نیو په شان له خو به را کښینا ست او کمیس به یی ښکلاوه . تر هغو چه هغه ستر ویر او مصیبت پری راغی ...
 هغه ورڅ ما بنام همدا چه سترگی ستومانه له کساره راغی نو لاسم ناست نه و چه سترگی یی دمیخ خواته ولاړی. خو کمیس یی په خپل ځای ونه لید. په پیره یی بنځی ته ورغړ کړه .

— «کمیس چیری دی ؟»
 بنځی له یی اهمیتی نه په ډکه لښجه ور ته وویل .
 — هغه می وران کړی او ماشوما نو ته می دوه کمیسو نه جوړ کړل .
 اولایې دا خبره نه وه خلاصه کړی چه دسپری در نده خبیپه یی پر مخ ولگیده . اوسپری دلیونیو به خیر رمبازی وهلی او سځی ته گو ا بن کاوه .
 بنځه اریانه پاته ده چه څه وکی او خه ووی . هغه پدی نه پو هیده چه پدی کمیس کی څه راز تغبنتی دی . اوسپری ته هغه شپه تر نیمو شپو خوب نه ور ته . بنځه هم څکرویدله ځکه چه په مړه گیده یی و هل خو پدی و و هغه شپه همدا چه آخر خوب وزغی ، نو یی خوب لیده چه هغه چا به چیری باندی توکړی او کړی کړیده سپری یو خوا ، پښی یی بله خوا او خان یی بله خوا پراته دی .
 هره خوا به وینو سره ښکا ری اوسپری چیغه کړه اوله خو بسه



کینا ست .
 سپری خولی یی په تندی باندی ناستی وی . دی پر یشان خوب هغه سخت ډارو لی و ...
 دهمدی شپې په سبا همدا چه دفتر ته ولاړ او بیاما مورین راغلل نو سپری و لیدل چه هغی له خانه سره یوه قوټی چاکلیت راوړی او په مامورینو یی ویشی هک پک پاته و . یولو مامورینو ډر ته وویل چه چای دم کړی . هغه لا چای نه و راوړی چه له هری خوا په هغی باندی دمبارک دی شه کوژده اور بنست وشو دسپری غړی وتښتیدل او پوه شو چه د خیالو نو پیغله یی له لاسه وتلی ده . سر یی جوړ لیده ، په خبری نه پوهیده او گنگس و .
 څو واره د مامورینو غوصه یسی راغله . خو هغه به خپلو سو چو نو کی ډوب و .
 هغی ته به یی چه کتل دپخو ا په شان یی خیره نه وه . هغه پخوا نی سادگی یی نه در لوده شو ندی یی تن سپری کړی وی او په سترگو یی هم څه تور دارو موبنلی او پوری کړی وو .
 سپری ورڅ تر غرمی ور سو له خو ورو سته تر غرمی و چه هغه آمر ډرو غو بنست . په غوصی سره یی و پو نښته .
 — ته ولی دومره بنځو ته گوری...؟
 ټول آمران له تانه سر ټکونه کوی اوسپین سترگی دی بو لی .
 دسپری ژبه ونښتله . هیڅ نه پوهیده چه دا خبره چا آمر ته کړی ده .
 خوچه وروسته تردوه ډر خو له هغه دفتر نه تبدیل شو نوی آمر دانصیحت ور ته وکړ .
 — سپری ډیر بنځو ته نه گوری .
 او ایله چه سپری پوه شو چه د خیالونو او خو بو نو پیغلی یی آمر ته سر ټکونه کړی یده چه ډیر ور ته گوری او خپلی سپینی سترگی نظر دهغی په سپینو او ښکلیو پو ندیو غړوی خو دسپری په نوی دفتر کی ډډه نه لگیده .
 هغه د پیغلی عطرجنسی وږمی غو بنتلی .

روزنه‌ای بسوی نار یکپا

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

شب از نیمه گذشته است و مهمانانی که من دعوت کرده ام هنوز پشت میز غذا خوری اند. روی میز بیشتر به میدان جنگ دیده ای مانند است تاروی میز غذاخوری. هیچ چیز سر جای خودش نیست، همه چیز درهم و برهم است.

دختری که روبروی من نشسته است، سرفه کوتاهی میکند و بعد سگرتی از روی میز بر میدارد، سعی میکند روشنش کند موفق نمیشود، مردی که همراهش آمده است گوگرد میزند و سگرت را روشن میکند، دختر یعنی آن تشکر می خواهد روی مرد را ببوسد، نمیتواند، نیم خیز میشود و همین که از جایش بلند میشود تعادل خودش را از دست میدهد یک گیلان و دو بشقاب را روی فرش اتاق می اندازد و صدای شکستن آن در فضای آلوده و دود گرفته اتاق می پیچد. محسن خان غر میزند و میگوید:

- اکبر! مواظفش باش. کسی که نمیتواند نباید زیاده روی کند. آنوقت نگاهی بصورت من می اندازد و میگوید:

- لیلا! چرا ساکتی؟ تو مثل اینکه ...

حلو حرفش را میگیرم و میگویم:

- برای من کافی است. بعد یکی از تکمه های بیراهم را باز میکنم و میگویم:

- هوا زیاد گرم شده ..

نگاه محسن خان پائینتر میلغزد و روی تکمه ای که باز کرده ام متوقف میماند

من شراره های هوس را از نگاهش میخوانم. بدون هیچ حجابی دستش را رابطرف من دراز میکند و دستم را در دست میگیرد و میگوید:

- لیلا! ... لیلا! ... من ...

دستش را با ملایمت عقب میزنم و میگویم:

- محسن خان! شما میخواستید چیزی بگوئید!

لبانش را باخنده باز میکند و میگوید:

- بلی، بلی! ... میخواستم بگویم، هوای اتاق واقعا گرم شده، دلجم

میخواهد در حویلی چند دقیقه قدم بزنم.

با تمسخر میگویم:

- در حویلی؟! ولی این حویلی مثل حویلی خانه شما نیست، نه کلبی دارد و نه سبزه ای و نه جایی برای قدم زدن.

تقهقه اش اوج میگیرد:

- عیب ندارد. هوای بهتر از اتاق

که دارد. آنگاه از جایش بلند میشود و میگوید:

- راهنمایی ام نمیکنید؟

از جایم بلند میشوم و میگویم:

- چرا؟

بعد از پشت میز بلند میشوم و دست محسن خان را که نمیتواند درست سر بایش بند شود میگیرم و هر دو

خوانندگان عزیز قضاوت میکنند

لیلا عزیز!

من ترا از نزدیک ندیده ام، ولی درد من، قصه اندوه بار زندگی من ورنجی که متحمل میشوم پسان سرگذشت غم ناک توست. باین تفاوت که غمناکه تو در مجله ای به چاپ میرسد و تو با خواندن آن تا اندازه ارضا میشوی و دردت تسکین میابد. همانطور یکه شاعر و نویسنده احساس درد ناکی را که نشانه از رنج خودش و محیطش است روی کاغذ می آورد و احساسات و حالات روحی اش را بدینوسیله انعکاس میدهد.

تو نیز قصه زندگی ات را می نویسی قصه ای که ممکن است داستان زندگی بسیاری از دختران معصومی که فریب هوسهای زودگذر را خورده اند، باشد.

و اما من، از تو بیچاره ترم میدانی چرا؟ برای اینکه من تا بحال نتوانسته ام قصه این فریب و گناهی را که مرتکب شده ام بنویسم و تصمیم هم ندارم بنویسم چرا که، وقتی قصه ای ترا میخواهم گمان میکنم ایشبه مصیبت بر من گذشته است و نامه های که تو دریافت میداری در من نیز موثر است و برای مدتها پنجه های غم و درد را از دلم دور نگه میدارد.

حتما تا اینجای نوشته من پرسش های در ذهن تو بیدار شده. بهتر است آرام باشی.

اینطور فکر کن که عین را می بیند که تو رفته ای منم تعقیب کرده ام منتها نامه ها فرق می کند حتی آدمهای و چهره هاییکه مسیر زندگی ترا تغییر داده اند یکی است تفاوت در شکل قصه است.

من این سطور ناچور و کوتاه را بخاطر آن برایت نوشتم که زندگی همین است. هر کس غمی دارد و به اندازه توان و استعدادش آنرا متحمل و پذیرا میشود. ولی واقعیت اینست که در جریان زندگی این حوادث پیش می آید. اگر سر تا سر زندگی ساده باشد یعنی پای غمی و قصه دردی در میان نباشد اصلا زندگی نیست.

تا نظر تو چه باشد کاش میتوانستم بتو کمکی بکنم تا این از درد و رنج تا حد زیادی میکاست

(ف - ن از غزنی)

از اتاق بیرون میرویم.

بیچ بیچ نامفهوم دیگران را میشنوم، اما چیزی از آن نمی فهمم.

من بی اعتنا به سرگوشی دیگران از راهرو میگذرم و با اتفاق محسن خان

قدم به حویلی میگذارم. هوای بیرون جان تازه بمن می بخشد و وقتی به وسط حویلی، جایی که نه سبزه دارد

و نه درختی میرسم، دستم را از دست محسن خان بیرون میکشم و میگویم:

- شما باین حویلی و باین خانه باید آشنایی زیادی داشته باشید.

زبانش را روی لبان خشک شده اش میگرداند و میپرسد:

- چطور؟

- چطور؟! شما مگر دوست نزدیک پدرم نبودید؟ باید باکنج و کنار این خانه آشنایی کاملی داشته باشید، در واقع این خانه را مثل من باید بشناسید.

ابلهانه نگاه میکند و میگوید:

- پدرت! دوست نزدیک پدرت! ها ... بلی ... باید این خانه را بشناسم ...

دست لرزانش را داخل جیبش میکند و قطعی سگرت باز نشده از آن بیرون می آورد و در حالیکه سگرت را میان دولبش میگذارد، دو باره تکرار میکند:

- پدرت، دوست نزدیک پدرت! من چیزی نمیگویم و چشم در چشمش میدورم. برق خاموش نگاهش را، مثل آتش مرده ای که زیر خاکستر شود، برویم می باشد و باز میگوید:

- پدرت! ها، بلی پدرت ...

بعد سکوت میکند و من با عجله میروم:

- خوب، پدرم چه ...؟

لبخند بی مقصود می میزند:

- لیلا! چه لزومی دارد، دنبال این افسانه را بگیریم، من پدرت را یک بار دیدم، فقط یکبار. آنهم چند سال پیش ... تو آنوقت ها خیلی کوچک

(بقیه در صفحه ۶۲)

گونا گویای خواندنی

جایزه های برای خوش خوابی

کلبوب ها وانجمن های زنان واقع جایزه ای برایش اعطا کنند در نتیجه در یکی از شهر های امریکا تصمیم جایزه ولقب ملکه خوش خوابی را به

پیرزن ۶۷ ساله ای دادند که روی یکی از دراز چو کی های باغ عمومی

شهر بخواب رفته، و دزد زرنکی هم دندان های ساختگی او را از دهنش

بیرون آورده فرار کرده بود .



به این پیر زن ۶۷ ساله يك تشك پلاستیکی و يك عدد تخت خواب و يك

جفت دندان ساختگی به عنوان جایزه داده شد تا بعد از آن آرامتر و راحتتر

گرفتند تا ملکه خوش خوابی را در بین زنان آن شهر انتخاب کرده، بخوابد .

کشتی اتمی

تا چندی پیش تنها از سه کشور بزرگ جهان یعنی شوروی ، امریکا و آلمان که صاحب کشتی های



بزرگ اتمی زیردریایی اند نام برده میشود . ولی درین اواخر کشور جاپان

نیز موفق بساختن کشتی اتمی زیر دریایی شده که بدینتر تیب بعد از آن چهارمین کشوری که همچو کشتی های دارند، عرض اندام نموده است .

کمپسول برای رانندگان

از جمله مشکلاتی که يك درپور

همیشه به آن موا جه است مسئله پنجر شدن رگم هوا بی داخل تیوب

هاست که باید ساعت هارا برای رفع این مشکل صرف کند، اما اخیراً يك شرکت آلمانی کمپسولی اختراع

کرده که میتواند ، سه تیوب را بطور عادی هوا بدهد، و طریق استفاده از آن به قسمی است که هر گاه

تیری پنجر شود و یا کم هوا، کمپسول را در محلی که تیوب از آن هوا میگیرد ، گذاشته بدین طریق

هر قدر هوای که ضرورت باشد ، داخل تیوب میشود و بهترین مقاد این

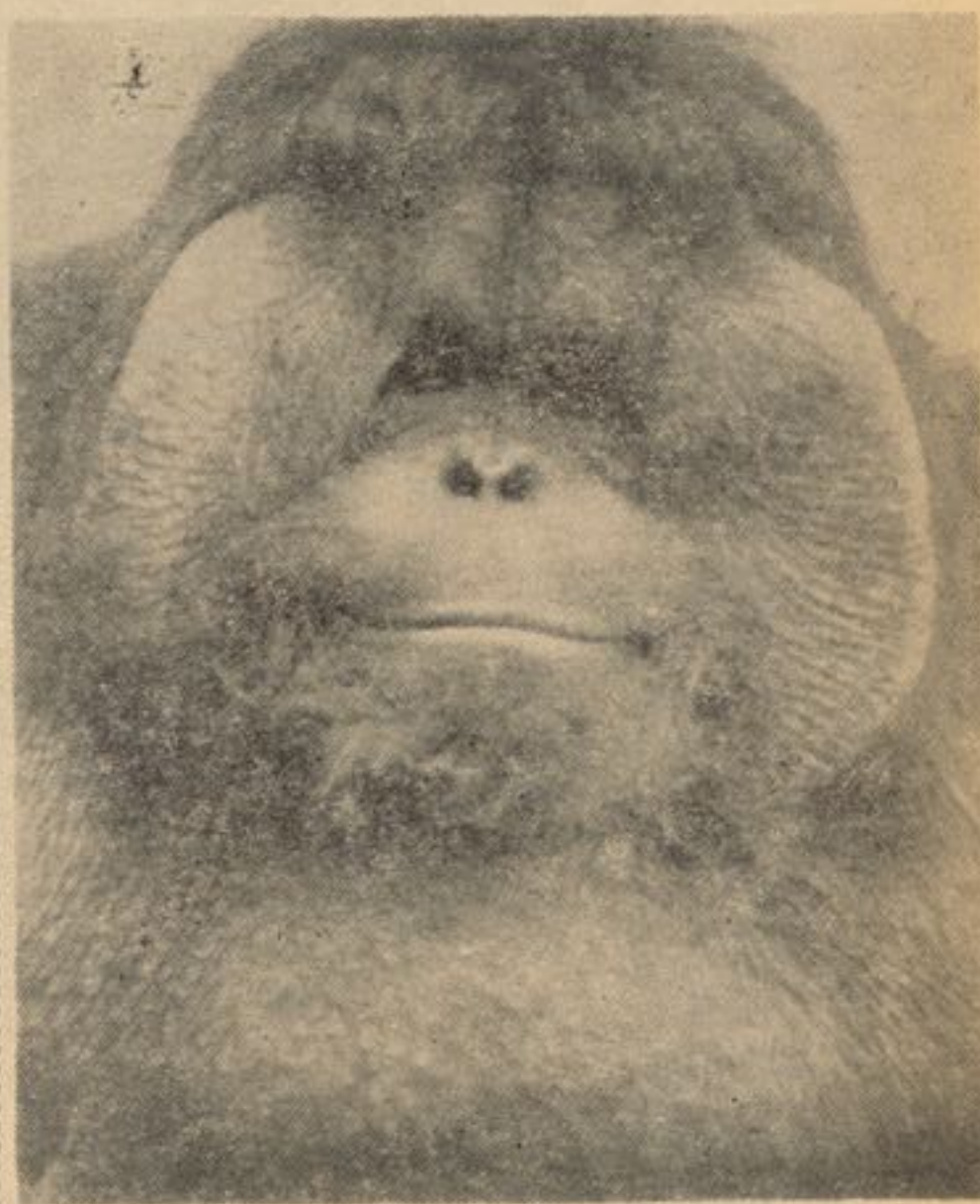
کمپسول در بنست که از ضایع شدن وقت جلو گیری میکند . ممکن این وسیله بزودی به بازار عرضه شود .



وسایلهای جدیدی

برای پولداران

اخیراً يك شرکت امریکایی که مصرف تهیه اسباب بازی و وسایل تفریحی است ، وسیله ای جدیدی ساخته است، که در نوع خود بی نظیر است . این وسیله که بشکل حیوان ساخته شده، طریق استفاده از آن به قسمی است که : هر کسی بخواد از آن استفاده کند بالایش مینشیند و با فشار دکمه مخصوص حیوان بر او می افتد . حرکت این حیوان ۱۸ کیلو متر در ساعت است .



عکس جالب

که تاکنون ساخته شده مقام اول را اختیار کرده و بیشتر مورد استفاده ترومندان قرار میگیرد .

بطری های مخصوص صیغه در يك محل مناسب حیوان نصب گردیده به وسیله جدید نیرو بخشیده او را به حرکت می اندازد .

گفته میشود که این اختراع جدید که در بین تما می وسایل تفریحی

هماز

هنگام که گریه می دهد ساز
این دود سرشت ابر بر پشت
هنگام که نیل چشم دریا
ز خشم به روی می زند مشت

زان دیر سفر که رلت از من
غوزه زن و عشوه ساز دده
دارم به بهانه های مانوس
تصویری از او به بر کشاده

لیکن چه گریستن چه طوفان؟
خاموش شبی ست . هرچه تنهاست
مرئی در راه میزند بی
واوازش فسرده برمی آید
نهای دگر منم که چشم
طوفان سرشک می کشاید

هنگام که گریه می دهد ساز
این دود سرشت ابر بر پشت
هنگام که نیل چشم دریا
ازخشم به روی می زند مشت



زیر نظر گل محمد ادیبیار

عهد شکن

هنگامیکه اشکریزان و خاموش با قلبهای
نیم شکسته از هم جدا شدیم گسستهات
شکون و سرد شد .

وبوسه عایت ازان هم سرد تر .
سینم صبح دریکر فر سودهام سرماریخت
وبوسه یخ زده تو سر های توانسوزی را که
اکنون حس میکنم برآیم بارمغان آورد .

همه عهد عایت را شکستی و دو گوشه
گل آلود شبروت تن شستی . من اینک نام ترا
از زبانها می شنوم واژنگ آن بخود می لرزم
زیرا تو نام خویش را به بهای ننگ شاعر
خریدی . هنگامیکه جدا می شدیم نالیدم :

قلبم را پس بده و تو روی گردانده گونه
برآروختی و گفتی : هدیه رانمی توان پس
داد و من بساز گشتم و از نیمه راه گسین
گفتم :

من هم خاطره ترا پس نخواهم داد !

«لرد بایرون»

زمزمه

در غریب شب این سوخته دشت
من و عم . . . چه بر من بگذشت

ای عطش دررگ من جاری باش
شعله زن دودم کن کاری باش

رگ غم سوخته . ای ریشه من
بجک از طاول اندیشه ی من

دشت شب تاخته ام خاموشم
موج خود باخته ام مدهوشم

طفل آواره شبر خوابم
تشنه خویشتم . گردابم

برگ پائیز بدست بادم
ریخته . سوخته . بی بنیادم

کاروان سوخته جاوشم
در بدر زمزمه ای . خاموشم

گره کور غم بازم کن
قصه پایان دود آغازم کن

ای توکم . نامعلوم . ای نایاب
کنگ نا معلومی را در یاب

دست پیش آرکه رفتن از دست
دامن گیرکه هیچم در هست

من و تو چیست؟ من و من باشم
جوگویی و تمنای نمی

من و چیست ؟ من و من باشم
روح تنگ آمده ازن باشم

بگریزم و به هم آویزم
عطش در عطش هم ریزم

نفسی در نفس من بفشان
بکشانم . بچشانم . به نشان

بشمان بر سر بازار مرا
جان فدای تو . بی بازار مرا

سبک بد نامی بر جانم زن
کوس رسوایی . بر بامم زن

زندگی چیست؟ سراب است . سراب
نفس پاشیده برآب است . برآب

عشق خونابه دل نرسیدن
کفن ماتم خون پوشیدن

آرزو گورکن دشت جنون
ناتش از عشق و شرابش از خون

چند پیربست سعادت در قاف
نغمه اش لاف . همه لاف و کزاف

مرهم سوختن از ساختن است
چه قدری که همه باختن است

زندگی چیست ؟ مرا یاد بده
آنچه میدانم بر یاد بده

توتیایی تو بچشانم کش
تشنه ام . تشنه بی آتش . آتش

تشنه بر ریشه جان دوخته ام
دل به هر شعله غم سوخته ام

باد آواره گورستانم
بدر پاشیده به سنگستانم

برق میشود یخین رازم
بر سیورغ غم . بگذازم

بیش ازان لعظه که نابود شوم
شب شوم . شعله شوم . دود شوم

در غریب شب این سوخته دشت
گرگی برزدو نالیدو گذشت

«رحمانی»

گل شب

می خندی و باز می کشایی لب
همراه تو ناله می کند بازی
«امشب چه شب عمیق آرامی است
درو نه نوازشی . نه فریادی!»

ناگه لب تو زبوسه می سوزد
چون برگ گلی زنبش زنبوری
در گام من و تو - هر دو - می پیچد
زان بوسه تند طعم انگوری

لبهای تو رنگ تازه می گیرد
از لذت بوسه دیده می بندی .
«امشب چه عمیق آرامی است !
می گوئی و زیرکانه می خندی

هنگام سپیده دم که اردکها
از بام افق ستاره برجسته
در بستر ماسه های مهتابی
از دور . دو سایه را یکی بینند
«نادر پور»

وقتی که چراغ ماه روشن شد
وقتی که گل ستاره ها روئید
وقتی که نسیم شور دریا ها
کف های سفید آبرا بوئید

تنها و برهنه باز می آیی
باعطر بنفشه ها و نرگس ها
لبهات برنگ زنده آتش
بازوت برنگ تفتت مس ها

برمی شود از تن تو آغوشم
چون بستر ابر از تن خورشید
می خندی باگرشمه می گوئی
«کی می شود این ستاره هارا چید»

من مینگرم به آسمان خاموش
تومی تگری به چشم من حیران
بلك من و تو بزیر می افتد
چون بال دو مرغ در شب باران

از من شعر میخواهی

نگاهت شعر میخواهد
تو خود شعری
به آن سیمینه بیکر
گرازل بیکر تراش قدرتش از سیم خام آراست
وشاید از برای مدح و تحسینش
ز عاشق شعر میخواهی
تو خود شعری
به آن رخسار گلگون که نازکتر از گلبرگ است
به آن یکدسته سنبل گزیت در دامن آویزد
نگاهت شعر و چشمت شعر ساز و سنبل مویت
یکایک شعر مگویند و با اینهم
به افسونت
بجادویت

بزبانی وطنازی و باهر چشم و ابرویت
بر بچه را ! تو از من شعر میخواهی
«سر شار روشنی»

بان چشمان بر افسون .
بان آواز جادویی
بان زبانی و سیمین تنی و فتنه انگیزی
تو از من شعر میخواهی
خدایا این چه افسون است
چه شعر است این سخن سازی
که با آن مرمرین بیکر
بت آشوبگر - شوخ تمنا ساز - راحت سوز
از من شعر میخواهد
تو خود شعری
نگاهت

نرگس افسونگر - چشمان سهلایت
دودیوان شعر مرزگان زدن دارد
و با این جمله شعر
از این دل بشکسته از غمها

این لب هابن لبخندی زد و من می دیدم
 و بعد آن خنده پدرم را می شنیدم . خنده
 پر زورت پدرم را که در دهان خفته مانعکاس
 می کرد و در دهان گوش های من !
 - هه هه هه هه هه ...
 - ها ها ها ها ها ...
 - هی هی هی هی هی ...
 - هه هه هه هه هه ...

- اوه اوه اوه اوه ...
 پدرم به قافه من خندید . پدرم با این
 خنده هایش هر چه نفرتی را در دلش ازین
 دنیا و مردمش داشت سرافرازی می کرد .
 و باخروش خنده اش امواج نفرت را در
 خانه مای برافروخت . و من وادم از امواج
 این نفرت استنطاق می گردیم . خانه مایک
 کابوس بود و خنده های پدرم آهنگ این

از دل گذشته يك چوره چشم مرا نگاه
 میکند و نگاه هایش مرا میخوردن حالی ندارم .
 آینده ای ندارم . زندگی من یکپارچه گذشته
 است و يك چوره چشم هایتکه مرا نگاه
 میکند و نگاه هایش مرا میخورد .
 من ناخود آگاه قدم را روی کاغذ می کشیدم .
 برای لحظاتی بدون آنکه خودم متوجه باشم
 اینکار را میکردم . من غرق در افکارم بودم .
 این دست هایم به اراده خورشید اینکار را
 میکردند . دست های يك نقاش مهم تر
 از چشم ها و افکار اوست . و در آخر اراده
 خورشید را پیدا میکنند . اگر بتوانید مرا
 تناس بشانید .

خوب من ! الان متوجه میشوم . بیستم
 دست های من چه کرده بودند . حالا خطوط
 روی کاغذ برجسته ترین نظر می رسید . و من
 نگاه می کنم ها ! درست ! آن خط های منحنی
 از دو جانب منتهی میشود . به دو خط مستقیم
 فرورفته . این دو خط منحنی گوتاهی را
 موازی به هم طی میکروند پایین ترمی آمد .
 و بعدا دست ... بعد هر دو بيك خط منحنی
 معذب روی خورد . و بطرف پایین می آمد
 و خوب !

چی شدها ! این تصویر يك انسان باید
 باشد . من این دو منحنی رابه هم وصل
 می کنم . و تمام میشود ها ! این دو منحنی
 در جانه به هم وصل میشود و جانه ای پدید
 می آید . معصم !

این تصویر نه چشم دارد و نه هم هیچ
 چیز دیگری . ولی این يك خط منحنی معذب
 کتبه کافست که بی حالی کند این مرد
 ای یافت .

خوب ! چه میتوانم بکنم ؟ حالا که پدرم
 اینقدر مرا تسخیر کرده بود ! من باید چشم
 را رها می کردم . دوباره سفید و بعد دوباره
 سیاه درین این دوباره سفید . در يك
 لحظه دو چشم . دو نگاه خشمگین از روی کاغذ .
 از زیر آن ابروهای معذب بمن دوخته شده
 بود و حالت این نگاه ! تعجب ؟ نه ! حیرت ؟
 تحقیر ؟ شاید . تنفر ؟ بلی ! تنفر تنفر !
 و خدا میداند این تنفر را من چگونه کزیده
 بودم . خوب مگر نه اینکه من معجون این
 تنفر را از پدرم به ارث برده بودم . و
 این معجون حالا در ورای این خط هانجم
 ای یافت .



يك نقش و

پس چوره مردیست معصم ! جانه معصم جانه معصم
 پدرم .
 من آنقدر این خط منحنی معذب کشیده
 را بیاد می آوردم که الان ناخود آگاهانه آنرا
 روی کاغذ آورده بودم . این خط منحنی معذب
 که در خاطر من برای این نقش بسته بود . من
 همیشه جانه پدرم چشم می دوختم . این
 خط منحنی معذب که وقتی پدرم میبید میشد به
 لرزه درمی آمد . و من این خط منحنی معذب
 را که می لرزید می دیدم . نه ! من جرأت
 نداشتم بالاتر . به چشم های پدرم نگاه کنم .
 میترسیدم دريك لحظه برق چشمان پدرم
 امواج شعله های خشوع ، مرا بسوزاند و به
 خاکستر مبدل کند . نه من تحمل آن نگاه
 های خشمگین پدرم را نداشتم . در این حال
 من فقط يك چیز را می دیدم . این خط منحنی
 معذب را که می لرزید . و در آن حال از صدای
 نعره دوردستی آگاه بودم . با صوت غمور
 و دورگری .

- توجوجه سگ ! توجوجه سگ ! ...
 توجوجه سگ هرزه ... و من این نعره را از
 دوردست های شنیدم . و این خط منحنی
 معذب را که جانه پدرم بود می لرزید می دیدم .
 بعد این صداها در دهان گوش هایم فرود
 می رفت . و در دالان خاطر من انعکاس میکرد .
 و من متوجه میشدم . این توجوجه سگ هرزه
 من بودم که ناکام مانده بودم . و این خط
 منحنی معذب که می لرزید جانه پدرم بود
 که هیچ توجوجه سگ هرزه ای را که ناکام بماند

خوب ! باز هم گذشته ... ! من چرا باید
 خودم را با این گذشته مصروف میکردم . این
 تصویر هیچگونه شباهتی به پدرم نداشت .
 هیچ شباهتی نداشت . این تصویر بیکه فقط
 دو چشم داشت و دو نگاه و دیگر هیچ .
 من باید لب ها را رسم میکردم . لب ها و
 چشم ها . بینی ! بینی را می توانستم باید
 يك خط منحنی کمی مایل رسم کنم . فقط
 این لب ها و چشم ها بودند که می توانستند
 حالتی در تجسم بدهند . چشم ها که نگاه
 میکرد . و لب ها که از هم باز می شد . با بیهم
 نقل می شد . ولی این لب ها بیکه من الان
 روی کاغذ کشیده بودم از هم باز شده بود .
 يك لبخند ؟ بلی . و آیا این لبخند از نشاط
 بود ؟
 هرگز ! این لبخند هرگز نمی تواند با آن
 نگاه پر نفرت تناسی بهم برساند و نشاط را
 تجسم بدهد . پس این لب ها برای چه از
 هم باز شده بود ؟
 استیضا ؟ بلی . من ناگهان بخود می آمیم .
 و می بینم چی کشیده بودم . يك نگاه تنفر !
 و يك لبخند استیضا ! پدرم ...
 من وحشت زده به تصویر خیره میشوم !
 من چی کشیده بودم . افکار من . من الان درین
 لحظات خود آگاه و ناخود آگاه در نوسان بودم .
 من در لحظات ناخود آگاه چیز هایی بوجود
 می آوردم و بعد در لحظات خود آگاه وحشت
 میکردم .
 و این چشم هابن نگاه میکرد و من می دیدم

این کبوسی که پدرم از پدرکلانش به ارث برده بود . بعد مادرم را که دختر با نشاط و ستان بوده این کسبوس آورده بود . من در این کسبوس چشم بعدنیاکشوده بودم . ایشان شب . آن شب ده سال پیش . سه های پدرم به ناله تبدیل شده بود . پدرم سرطانی شده بود . زهران معجون نفر



اورا بالاخره از یادآورده بود . پدرم دیگر ضعیف شده بود . و دیگر نمی توانست قاه قاه بخندد و باهایش تغییر بکشودتفرش را بیرون بریزد .
 حالا پدرم درامواج تفرش دست و پا میزد . یک مردابی که تمام محتوی آن زهر بود . و ناله میکرد . از درد ناله میکرد . ناله سرد و غم انگیز .
 و بعد این ناله هم به زوزه تبدیل شد . زوزه شومی که بوقتی خنده بود . شبیه زوزه سگی که مرگ را در دوقدمی اش ببیند و از ترس زیاد نتواند صدایش را بلند کند .
 بعد این زوزه هم خاموش شد و سکوت همه جار را گرفت . و ما به این زوزه سکوت گوش فرادادیم . این سکوتی که زوزه های پدرم را در دلش داشت و الان بپایس میداد .
 و من به مادرم نگاه میکردم . قیافه پیرمادرم . چشمان پیرمادرم . و هالی پیرمادرم و احساس میکردم که مادرم هم این زوزه سکوت را می شنید .
 و حالا این تصویر با آن چانه مصمم ! با آن شیار های پیشانی با آن ابروهای تند ، با آن نگاه های پرنفرت . با آن استیزاء جقدر شبیه پدرم بود ها .
 گریبی روح پدرم در اتاق من سرگرتان بود و الان آمده بود و خودش را روی کاغذ کشیده بود . فقط برای اینکه مرامسخره کنند .
 با این لبخند ، با آن نگاه . و بعد آن نفر از دل ناریک گذشته هارین ست .

مرا ببین که ساینس می خواندم . من در فاکولته طب دوس می خوانم . در آن دالان های طویل زیرزمینی فاکولته . ما انسان ها را تسلیخ می کنیم . درست مثل یک ماشین اعضای بدن شان را از هم جدا می کنیم . و یک هادی هایشان را درست مثل سیم های موتر حساب می کنیم و بعد به هم پیوند می دهیم . وظایف هر کدام از این سیم های بدن انسان را بدانی گیریم .
 این تارها بانوسان های درونی را حسا سات راه دماغ انتقال می دهد . درست همانطور که یک بیک سیم جریان برق را به داخل ماشین انتقال میدهد .
 و بعد صدای استاد اناتومی را بیاد می آورم .
 - انسان فقط یک ماشین است ! بسک ماشین .
 درست ! و حالا من در این اتاق تاریک درواری این کتاب ها . آن جمجمه که استاد به من هدیه کرده بود تا سرش مطالعه کنم . و این تصویر و این دیوار و سوسه میشوم ، درست است که خاطره پدرم خوش آید نبود و لسی حالا گذشته . مرا ببین که فکر میکردم روح پدرم داخل اتاق شده و بعد روی این کاغذ در مقابل این تصویر حلول کرده . چه احمقانه !
 من به خودم می خندم .
 دروازه به شدت باز می شود . من سرم را بر میگردانم .
 مادرم با وحشت بمن خیره شده .
 - چرا مادر ؟

نوشته: مسعود راحل

یک تصویر پر

من نگاهم را از تصویر برمی گیرم . و به این دیواری می دویم . این دیواری که هیچ حرکت نمی کرد . این دیوار یکه نمیدانم چگونه با سنگدلی پدرم ارتباط میگرفت .
 الان این دیوار سیاه بود و اسرار آمیز . اتاق هم تاریک بود .
 من هر وقتی به اتاقم می آمیم پنجره ها را می بندم . بعد در روی این دیوار خط نوری ظاهر میشود . من سرم را برمیگردانم .
 مادرم هست . که سرش را از بالای دروازه داخل کرده . و درون اتاق را می نگرد .
 - داود! اینجا کسی هست!
 - نی مادر !!
 مادرم مکت میکند . گویی او هم به سکوت گوش میدهد .
 - پس تو یاکمی کم می زدی ؟
 - هیچکس مادر! من کم نمی زدم .
 - ولی من شنیدم تویی گفتمی
 .. نان چند دقیقه بعد تیار میشود .
 من به خودم فرور میروم . این صدا های درونی من آنقدر هار بلند بود که حتی مادرم هم آنرا شنیده بود ؟
 نه مادرم خیالاتی شده بود . درست همانطوریکه من خیالاتی شده بودم .
 چه حماقتی! در یک لحظه من این تصویر را با گذشته ام . با این گذشته تاریک ارتباط میدادم . و فکر میکردم روح پدرم بر کالبد این تصویر بیک نوری حلول کرده . چه خرافاتی!

داؤد ! تو خندیدی ؟
 - بلی ! ولی بسیار بلند خندیدم مادر !!
 مادرم مکت میکند . گویی می خواهد مطمئن شود که خنده من مانند خنده پدرم در سکوت انعکاس نمیکند .
 - بسیار بلند عزیزم ! مثل پدرت .
 - مثل پدرت . مثل پدرت . این جمله کوناه برای لحظاتی در انکارم اینطرف و آنطرف می رود . تا من بالاخره به معنی آن متوجه می شوم .
 - مثل پدرت .
 - چی گفتمی مادر ؟ مثل پدرم .
 ولی مادرم رفته بود . دروازه هم بسته بود . آن خط نور روی دیوار هم محو شده بود . حالا اتاق تاریک بود و من بودم و این تصویر مگر نه اینک این تصویر بازم به پدرم شباهت داشت . آن لبخند اهریمنی آن نگاه پرنفرت .
 این تصویر مرا طلسم کرده بود و ما را میخواست تسخیر کند . نه! این تصویر نمی توانست مرا تسخیر کند! این تصویر را من خودم کشیده بودم و حالا می توانستم نابودش کنم . من می توانستم این چشم هارا بانوک پندل ام کور کنم . با آن لبخند را به گریه تبدیل کنم . مگر نه اینکه من نقاش بودم و این تصویر را هم دست های من خلق کرده بودم . من دستم روی کاغذ می لرزد و من خط منحنی بزرگی روی تصویر می کشم . یک ضلع یک جلیبیا . یک جلیبیا بزرگ! من

می خواستم با یک جلیبیا این تصویر را مسخره کنم . و بعد به تصویر خیره شدم . این خط منحنی . یک ضلع یک جلیبیا الان روی تصویر نقش بسته بود وجه نقشی ! داغ یک شمعی بر یک خنجر حالا تصویر واقعا اهریمنی شده بود . مگر آن نگاه و آن چشم ها . آن لبخند کافی نبود . و تصویر هنوز لبخندی زد . سه من این تصویر را نمی توانستم مغلوب کنم . این تصویر را من اگر چشم هایش را هم کور میکردم می خندید و اگر لب هایش را هم قفل میکردم باز هم نگاه میکرد . این تصویر تنها در روی کاغذ نبود . این تصویر در خاطر من بود . و تصویری بود ابدی ! با آن خنده و با آن نگاه .
 من صداهای مقطع مادرم را که در آشپز خانه کار میکند می شنوم . مادرم نان شب را تیار میکند . و لحظه ای بعد من صدایش را می شنوم .
 - داؤد ! تو خندیدی ؟
 من به آن اتاق دیگر می روم . مادرم بمن نگاه میکند . من سرم را پائین می اندازم . و مصروف می شوم چند لقمه از کلویم فرود می برم .
 و اما مادرم ! من سنگین نگاه های مادرم را هنوز احساس میکردم .
 نه نه ! مادرم هنوز بمن نگاه میکند . من حالا باید سرم را بردارم . من سرم را بر میدارم . مادرم با عجله نگاه هایش را می دزدد . و مصروف خوردن میشود . من بابی اعتنایی می پرسم :
 - من بیشتر مادر ! مثل پدرم خندیدم ؟
 مادرم با تعجب مرا نگاه میکند و لبی با عجله تعجب اش را می پوشاند و لبخند می زند . همان لبخند پر چین و چروک که بیشتر غم را انعکاس میدهد تا نشاط را .
 - نه ! مهم نیست پسر ! فقط اینک من در مقابل صدا های بلند حساسیت دارم .
 ما درست ! و من می دانستم چرا حساسیت داشت .
 من دیگر چیزی نمی گویم . من به دور دست ها گوش می دهم . به صدای دور دست ماشین موتر ها ! صدای ماشین موتر پراز جنبش و حرکت و زندگی است .
 بعضا فکر می کنم موتر ها از انسان ها زنده تر هستند . و من به این صداها گوش فرامیدهم . صدای روح نواز ماشین موتری بگوش میرسد که سرشار از زندگیست . بعد صدای نزدیک می شود . الان موتر از خم کمرچه ماعبور میکند و بعد نزدیک تر . الان موتر از مقابل خانه ماعبور میکند . غرش موتر برای یک لحظه خانه ما را بر می کند . سکوت را بهت زده و شکست خورده باقی میگذارد و بعد دور می شود . من موتر را در خاطر من مجسم میکنم . با آن چشم های زیبای شفاف که فقط یک نگاه دارد . یک نگاه ثابت . الان این موتر باوقار تمام روی سرک می لغزد و با نشاط مادرم باز مرا نگاه میکند .
 صدای بر نشاط هارن ! من بخردم لبخند می زدم .
 مادرم حتما این لبخند را دیده . من صبر میکنم . برای لحظه ای تعهد میکنم که به چیزی فکر نکنم . ولی نگاه های مادرم قطع نشده . من سرم را بر میدارم . درست! مادرم بمن نگاه میکند . این دفعه نگاهش را هم نمی دزدد .
 - تو خسته هستی پسر !
 - ها! درست مادر . امروز چهار ساعت تمام در این زیرزمینی سرد فاکولته بودیم . تطبیقات میکردیم مادر! سرانسان ها! بدن انسان ها . شکم انسان ها .
 بقیه در صفحه ۶۰

دنوی عصر لوری!

ستا په هره گرشمه کښې نوی سوزا ونوی ساز دی
 نوی درد دی، نوی شور دی، نوی طرز او نوی رازدی
 ستادی نوی سوز او سا ز ته بسی تعبیره شول شعرونه
 خکه ستا دازلې حسن له زږونه بی نیازدی
 نه دی زلفی په ملا خاتگی ترورنو او رنگونو
 نه دی سترگی توری کړی، نه دی سترگی اماردی
 نه دی دم تیرونه ورته، نه دی چم نفسی شان دی
 نه دی هغه وږنوری کړی، نه دی ستر کښې عجازدی
 ای دنوی عصر لوری چه سازه بی سر تر پایه
 بهدی واپه سادگی کښې داخه رنگ او خسه انداز دی

(لایق)



د صبا سترگی

په لیمو کښې می غوړی دجا سترگی
 چه کانه دسیحا کسری زما سترگی
 ستا دسترگو بلا وا خلم داسی نشته
 مالسیدلی په دنیا دی بلا سترگی
 هر صبا دجا انجام ته اشاره ده
 خه خو ماته شه گویا د صبا سترگی
 اوس کښې دی دیقین د جواهرو
 که پخوا می وی کجکول دکدا سترگی
 زږه می بیامی نوشی نه توبه گارنو
 سافراشمن خوشی کړه په ماسترگی
 په ککو کښې می دشیو لکه ډوی دی
 دا محتاجی ستا دمع ده ربا سترگی
 ما حمزه نه په وړیا وی دوریا نه
 که می واخلس دیدن په بسا سترگی

(حمزه)

عشق درس

که په هجر کښې خوک ما پوښتی له حاله
 حال خودادی چه ناتوان یم بی مجاله
 زه دیار په دیدن خکسه شتاب کړم
 چه دصبر بقا نه وینم تر کاله
 چه تر حسن تر جهاله یی زار نشم
 شونده یم د خوبانو تر جهاله
 نه ومانه نصیحت مکره ناصحه
 عشق بی نیاز دی له تریاب اوله وباله
 بی ذلیل آشنا دحسن له تریفه
 هیخ می پوښته نه توره قیل وقاله
 مانتشقی په درس کښې نورخه لوستی نه دی
 بی له زلفو بی له خط وبی له خاله
 په دنیا په آخرت می دی خدای نه کا
 بی نصیب د مېرو بانو له وصاله
 که یار سرپه دیدن غواړی مه جاروزه
 دغه حکم رحمان کسری دی دلاله

(رحمان بابا)

دیدن

دادکل په خوا کښې چه له نازه ترانه وایی
 زای ائینی ته سبا خپله ائسانه وایی
 روغ خلک که مالیونی بولی نو گرم نه دی
 اوس خولیونی خلک هم ماته زبوانه وایی
 هاشی دی پتنگ چه اورن شه می ستی کړیدی
 مینه ورته خپله فلسفه کښې پروانه وایی
 ای شومه اشناچه دی دیدن په مایر زونه دی
 داسی یارانی ته به خوک ختکه یارانه وایی
 ای آشنا خیرات دیدن کله کله هم کوه
 خیردی بیگوهره دی خیرات ته شکرانه وایی

(بیرگوهر)

د زړه دوا

په شپه کښې د هجران د زړه زما می ته یی
 معنی په صحرا کښې اودهجر په سودا کښې
 داستاد زلفوتاری که زما دشب تاره دی
 تیاره کښې به اوسیرمه په تاپسی کړیږمه
 بسترد زړو غم کښې اودخیال په پا کرم کښې
 نه خوب شته آرام شته نه می فکر نه می پام شته
 نه رنج دی نه مرض دی ستا وصال زما غرض دی
 د معنی مسافریم او د حسن مجاوریم
 لغرت له بندگی کرم او آزاده زندگی کرم

نفسی د بختانی دی که لوگی سیلنی دی

د زړه منقل نه خیزی مدعای ته یی ته یی

(عبدالله)

گلایې بشره

له حیا دی آینه په مخکښی آب شوه
 په فراق دی گونه زږه دافتاب شوه
 ورځ په ورځ درې روښنایی دمخ زياتیږی
 نوی میاشت چه دی روانه په رگاب شوه
 چه بی گل داستاد معن په رخسارولید
 شگوفه د زړه په وینو کښې غرقاب شوه
 چه حاضر په عدالت شو ستا دحسن
 گرتکه زبه دسوسن په سوال او خواب شوه
 بیا به ولگسوی اور دجا په خونه
 چه له قبره دی سمن بشره گلای شوه
 چه بی ستا آتشی شونوی په زړه گرخی
 خه عجب که دهغوسینه گیاب شوه
 چه مشغول داستادمخ په خال وخط شوم
 مشغولا راخه پاتی د کتاب شوه
 نه چه توره تیروی زه در پوهیږم
 مفرره شپدی زما په باب شوه
 ستا دلم له ډیرو اوښکوچه تل زای
 دحمید خونه په مخکښی دسیلاب شوه
 (حمید)

ولی؟

نظر نه گوی زما په زړا ولی
 به زړا یوری خندا کړی زما ولی
 ډیره زده کښې غیوت راشی له نسیمه
 چه له زلفو سره ستاشه آشنا ولی
 خړدپوهیږی چه رقیب زما دشمن دی
 په ویل یی معن یوشی کړی له ما ولی
 ستا د دواږو یسر بوسترگو وایه
 د حیا دکان له ماکه تا لا ولی
 ودی خپل معن توری زړه ته حیرانیم
 چه یی مینه نه تودیرزی له تا ولی
 که ابری په تندی لونم کوکی وکرم
 په دا کوکو زما نه کړی پروا ولی
 معزله چه ته شری له خپله دره
 په گلونو باندي گرخی بورا ولی
 (معزله)

شوخی سترگی

دامی رنگی شوخی سترگی یار دجادی
 خوک به وژنی په خنجر انگار دجادی
 چه ملک سپی، پیری یی لتاخوان دی
 دا جوړشوی په شنه خوی سینگار جادی
 کونکه زبه دسوسن ورته گویا شوه
 دا آواز دکوم بلبل منقار د چسا دی
 چه یی نوره نوره په آرزو لخواړی
 دا غالب په درست عالم انوار دجادی
 چه له آهه یی آسمان شمکه لې زپیری
 دایه پر کو پر کو غوغ بیمار دجادی
 چه حسین لکه پتنگ ورباندي جل شو
 دغه ناز دی دکوم انگار دچسا دی

(حسین ملک پوری)



عکس و مطالب

استفاده از انرژی زمین



پیش بینی کردن ذخایر مواد مولد انرژی
 علمارا بفر این انداخته است که از انرژی
 داخل زمین استفاده کنند . به اساس فیصله
 ملل متحد از دوسال به اینطرف در قسمت
 های مختلف امکان استفاده از مواد مستطاب
 داخل زمین تحت مطالعه گرفته شده است .
 به این اساس دسر حدیسن مکسیکو و
 کالیفر نیا یک چشمه آب جوش ر یافته اند
 که میتواند ساحه زیادی را در جنوب غرب
 اضلاع متحده امریکا از آب گرم برنیساز
 بسازد . درعکس چشمه آب گرم یکی از شمیر
 های ایتالیا را مشاهده میکنید که بخارات آب
 از آن متصاعد گردیده است . ازین چشمه
 میتوان انرژی برق هم استحصال کرد .

بازیچه های خطرناک



طبقه روشنفکر غرب بر علیه یک فابریکه
 طبقه روشنفکر غرب بر علیه یک فابریکه
 تولید سامان بازی اطفال احتجاج کرده اند
 این فابریکه سامان بازی را به اشکال مختلف
 و از جمله از روی آلات قتاله میسازند . آنها
 گفته اند بازیچه تاثیر عمیقی بالای روحیات
 اطفال دارد . اگر اطفال با چنین بازیچه های
 خطرناکی بازی میکنند احساسات گرم پستی
 شان تقویت میشود . در عکس شما یک
 کیوتین (آله ای که در انقلاب کبیر فرانسوا
 برای قطع کردن سرانسانها بکار برده شده بود)
 را بشکل بازیچه مشاهده میکنید که سن یک
 کسی واجدا میکند .

اردوگاه اسرا



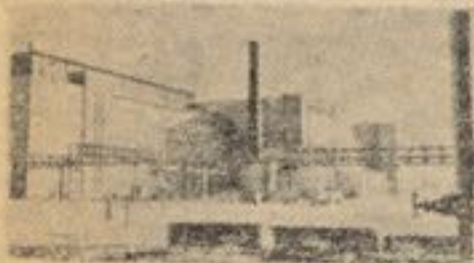
درین عکس یک اردو گاه اسرای انگلستان
 را در شمال ایر لند مشاهده میکنید که در آن
 هفتصد نفر آزادیخواهان و مساوات طلبان
 بدون محاکمه محکوم بحبس شده اند .

کشف جدید



متخصصین اتحاد شوروی عقیده دارند که
 در اسلحه گرم یک حافظه مقنا طبیعی
 موجود است . توسط بعضی آلات فسیل شده
 شده میتواند که مثلا از یک تفنگ چه وقت
 فیر صورت گرفته است . این مطلب در
 کشف جرایم و حادثات جنایی کمک میکند .
 بر علاوه یش پیشی گزده میتواند که مثلا از یک
 وقت میل تفنگ خراب میشود و متفجر
 میگردد .

برق اتومی



دریور سلاو یکی از شمیر های چکوسواکی
 سلاواکیا چندماه قبل اولین فابریکه برقی
 هستوی بکار افتاده است که به کمک اتحاد
 شوروی اعمار گردیده است .
 درین دستگاه بحیث منبع انرژی از
 یورانیوم استفاده میشود که ظرفیت تولیدی
 آن ۱۵۰ میگاوات می باشد . در جوار آن یک
 مرکز تولید برق دوم هم ساخته میشود که
 دارای ظرفیت ۸۸۰ میگاوات می باشد . در
 سال ۱۹۷۳ در منطقه جنوب غرب موروا بنا
 کار ساختمان یک تولید انرژی برق به همان
 شکل شروع شده است درعکس او لین مرکز
 برق اتومی چکو سلاواکیا را مشاهده
 میکنید .

طیاره کوچک



یکتفر پیلوت انگلیسی بنام جان پو تر
 در میدان هوایی وینک فورد توسط آله پرواز
 دهزده بنام یو پیتریک حرکت نمایشی پرواز
 را اجرا کرد . آله مذکور که مانند بایسکل
 با پای زدن بحرکت در می آید ساده ترین
 نوع وسیله پرواز می باشد . ماشین مذکور
 نه متر ارتفاع گرفته میتواند و چهل دقیقه
 دقیقه میتواند پرواز کند . درعکس ما شمیر
 مذکور را همین پرواز مشاهده می نمائید .

تئاتر موزیکال اطفال

در استیتون بنام گیرو تئاتر در جوار
 سر کس جدید یک تئاتر موزیکال اطفال
 ساخته میشود که گنجایش ۱۲۵۰ نفر کودک
 را خواهد داشت ویر علاوه در بالکون جایی
 برای والدین این اطفال ساخته اند تا
 هنرهای کودکان خود را تماشا کنند . این
 تئاتر اطفال سالونی برای کنسرت دارد که
 هفتصد نفر در آن جمع شده میتوانند درعکس
 شما مدل این تئاتر را تماشا هده میکنید .

دوسمین تکت پوستی از روی تابلوی های پیکاسو



درین اواخر نیو بورد و زنونما بندگی
 های موسسه ملل متحد تکت پوستی جدیدی
 طبع کرده اند . در تکت تابلوی از سال
 ۱۹۳۸ که کار پیکاسو می باشد چاپ شد .
 این تابلو پور توت دختر پیکاسو
 است .
 این دومین تابلوی پیکاسو است که از
 روی آن تکت پوستی طبع میشود . رسم اول
 پیکاسو که تکت پوستی شده است عبارت از
 بیرفی است بنام گویر نیکا که در سال ۱۹۳۷
 رسامی شده است .



بید شتر از مرگ

نویسنده: جیمز مونرو

ترجمه: دکتر شهباز

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشتن از لندن معشوقش - تاسا - در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می‌گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لوفیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و هوسر ش لیب که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لغتمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

اورا به قتل برسانیم. - او چگونه آدمی است؟ - سخن مدت‌ها قبل یکبار او را ملاقات کرده بودم ولی آنوقت نمیدانستم چکاره‌اش است؟ اگر آشنا می‌بودم چقدر خوب میشد. این را گفته از جیب بزرگش که بی خود پاکتی را بیرون آورده به سلینا داد و سلینا با دیدن تصویر ناگهان خود را با گریج، رویرو شد دید و آنوقت فهمید که وی یک دروغگو نبوده است.

گشتی حرکت خود را بسوی غرب معیار کرد و در میان آبهای نیلی رنگ ادریاتیک خرامان به پیش روی برداشت. ساحل غربی آن نقاط زیبایی که بدیده صنعت و هنر دست انسانها بود در افق بیدار گردید.

و کم‌کم آنقدر نزدیک شد که مسا فرین گشتی فلیبا می‌توانستند کلبه‌های ماهیگیران، قایق‌های بزرگ بادبانی ماهیگیری که روی بعضی از بادبانهای آن تصویر چشم و یا ستاره رسم کرده بودند تا از نظر بدزما نه بصورت باشد، جزء به جزء تشخیص دهند. هر قدر بیشتر میرفتند کثرت گشتی‌های تجارتی، زورق‌ها و قایق‌های ترانسپورتی و تفریحی را بیاتر و وضع فعال و پر تحرک شهری میدانستند که اینک چند دقیقه بعد وارد آن می‌شدند. سرعت فلیبا به نهمه یا نین آورد و شده بود در بندرگاه بسوی محلی که مرکز تفریح و ان و اشخاص معروف ونیس و جهان بود، نرم‌نرم می‌لغزید، هوشیاری جهانگردی بارنگهای سید، گازینو، ها، باغچه‌های پر از گل‌های رنگارنگ و درختهای زینتی و دورنمای مینارهای بلند کلیساها در اینجا و آنجا، مزده ختم او لیسن بخش مسافرت دریایی شان را بانسیم خوش آیند بحری به آنها میرساند. فلیبا داخل کوی سن مارک گردید و نزدیک جزیره سن خارچ لنگر انداخت.

گریج میان فلیبا و ناکسوس در عرشه ایستاده بود و چشم از منظره جالب ساحل برنمی‌داشت. دریا از انواع گشتی‌های خورد و بزرگ جوش می‌خورد و در ساحل یک جمعیت پر جنب و جوش و هیجان زده قابل تشخیص بسود فلسیابسوی او بر گشته گفت:

خیلی زیبا و خیلی خطرناک است. ناکسوس بجای گریج سه جواب ا و برداشت:

هنوز ایسن یک گسوسیه شهر است. دیدنیهای زیادی درونش پیدامیشود. اینهم قصر من است و با انگشت یک تمارت کوچک و مجلل را نشان داده دو ریسین را در اختیار گریج قرار داد: گریج دوربین را بر چشم نهاده متوجه ساحل گردید. قصر کوچک در نظرش منظم و جالب توجه آمده در کنار زینت عایی که به محل رقص میرفت دو قایق موتوری

بسته بود. از تحسین نتوانست خود داری کرد و در عین حال پرسید: - اینهمه ترتیبات برای چیست؟ - بیشتر از انراهم خواهی دید. غلو کن جان. مناسب در این جا یک محفل رقص داریم.

چقدر نفر باین رقص اشتراک خواهند کرد؟ - تقریباً سه صد نفر. - خبرنگاران، عکاسان و نمایندگان تلویزیون تلویزیون نیز حتما خواهند آمد؟ - طبعاً با ماسکه بزرگی است. قرار بود نیز حتما خواهند آمد؟ - بپوسه؟ - آری جان و این برای من خیلی اهمیت دارد.

گریج نفسش را که حبس کرده بود، رها کرد و گفت: باشد. تو اگر نقشه منزلت را در اختیار من بگذاری، کارها رو براه می‌شود.

هر دو با شماره ما کوس بدخل گشتی رفته نقشه خانه را زده به زده و یاد فت از نظر گذراندند. یک درب دخول و یک درب خروج داشت. این از نظر گریج مطلوب بود. جانب دیگر خانه را ساحل و آب کانال بزرگ گشت احتوا میکرد. باغچه بی هم داشت که از یکسو به کانال خورد و از سایر جوانب سه کوچه‌های باریک نیس محاط میشد. قرار بود کارکنان گشتی در دعوت سرویس کنند و روی خود گشتی یکی یا دو نفر بنوبت بپره دهند. او رگستر از روم احضار شده بود و نیم بیشتر معنوعین را هم اروپایی‌ها تشکیل می‌دادند. نا کوس فکر میکرد ایسن و کلام خوبی برای شهرت بیشتر اوست و گریج احساس کرد که این از آرزوهای جدی ناکوس بشمار میرود و دیگر جلو گیری اینهم خیلی دیر شده پوسه تمام کارها را انجام داده بود. گریج در آخر مله اگره شان گفت: بسیار خوب آنطور که تو میخواهی

بشود. ولی هر دوی شما باید در کنار هم باشید و از میان جمعیت دور نشوید. هر کس باید آنرا بداند که اگر مایل است شما را به بیست در آنجا میتواند بشما برسد.

ناکوس گفت: - طبعاً و علاوه یک چیز دیگر هم است. گفتم این بال ماسکه است. همه با ماسک شرکت خواهند کرد حتی یکی برای تو هم آماده شده است.

این همان چیزی است که دنیا لش می گشتم.

زیمه شب شروع میکنیم و چند لحظه قبل از دیدن شفق ماسکها بیرون آورده خواهد شد. گویا ونیسی‌ها در قدیم چنین میکردند پوسه این طور میگوید و میگفت که چنین ماسکها مخصوص بزرگان می بوده است.

اشخاص معروف و ثروتمند.

در هر حال پوسه ترا قانع کرد که تری مثل آخرین سلسله آنان استی و بعد لحظه بی تاه لایامه داد: پس قبل از نیمه شب اتاق خوابت را ترک نخواهی گفت، قول است؟

قول است.

بسیار چه کسی نی قبل از آغاز محفل آن جاخواهند بود؟

گما رسو تنها یک ساعت قبل آنجا خواهند بود. باید منزل برای پد برایی کا ملا آماده باشد. عمده گشتی که به نوبت بپره خواهند داد، گروه اول شان ساعت ۱۱ آنجا خواهد رفت.

و شما نان اینجا؟

آنها هم میتوانند بمانند. تمام را ساعت ۱۰ شب صرف میکنیم. میشود. اما من هم اکنون می‌خواهم به ساحل بروم. میتوانم این محافظ را با خود همراه ببرم؟

هر چه میل خودت است. فقط او را آیا راجع بمن چیزی به او گفته‌ای؟

خیر.

سدر بصورت باو بگو که من محافظ جدید تو استم و توصیه کن هر چه من باو امر می‌کنم اطاعت کند. آه راستی هاری... ناکسوس به او گریست و گریج گفت: یقین دارم میدانی چه باید بکنی؟ ناکوس جواب داد: میدانم در موقعی که اینجا بکنم، چه بکنم. فقط همین.

فصل یازدهم

موتور بوت، نزدیک لیدو گریج را به ساحل پیاده کرد. گریج پس از سفارش براننده که همانجا منتظر او بماند، به اولین قهوه‌خانه نزدیک بندر برای تیلیفون کشیدن شتافت. آنقدر فرصت نداشت که نادانانلی برود و برگردد. به جستجوی محل اقامت‌گاریز سول پرداخت همگه او را پشت تیلیفون حاضر یافت. مختصری از ماجرا را باز گفته در عین حال پرسید که سلاح با خود آورده است یا خیر؟ بعد از اینکه صحبتش را با او تمام کرد، قهوه‌خانه را ترک گفته بسوی دکانها لار. گوسن مارکو براه افتاد. برای پیدا کردن دواخانه که مورد ضرورتش بود، دچار مشکلی نشد و از آنجا بسرعت نزد راننده موتور بوت برگشت و توضیح داد:

به قصر تیلیفون کردم، کسی جواب نداد. برو یک نظر کن به بین آنجا چه خبر هائی است؟

من همین جا منتظرت میمانم.

تیسوس اطاعت گفته به موتور بوت پرید و از طریق کانال بسوی قصر حرکت کرد. گریج وقتی تنها ماند نگاه می‌به اطراف خود افکند و در میان از دجام با همان نظر ازل انگلیسی جذاب قد بلند را شناخت که بطلون سیاه، گرتی سیبوت آبی رنگ، کفش هایی بمود فلور تینیا و شاپوی بوربانی سرو وضع او را آراسته بود کسریج از میان جمعیت از خود بی‌خبر و معامله‌چی با آسانی راه خود را باز کرده بسوی نزدیک شد و به سختی مرد بلند قامت رانته زده به محله گفت:

معدرت می‌خواهم آقا!

عیبی ندارد. آیا شما هم انگلیس هستید؟ چه خوب شد. در حال امید وارم سراغ کدام فرونده گاه بپره را درین نزدیکی‌ها داشته باشید.

وقتی باین گوشه بر گردید، قهوه‌خانه را خواهد یافت. بیاید باهم برویم. از میدان گذشته و برای اینکه فشار جمعیت از دست شان نکند، زیر سایبان یک درب، بنام بردند. گریج یکبار دیگر بدقت آنمرد را تاربیست و بعد گفت از دیدنت خوشحالم. آیا اسلحه را آورده‌ای؟

کاربر سون جواب داد: بگذار اول خریطه‌شهر را نشان بدهم.

خریطه بزرگی را در پناه درب از هم کشوده گریج از یک گوشه آن گرفته و در عین حال

يك چيپ خود را سگيني احساس كرد. خنده
بي بر لب آورده گفت :
مشتكرم . ميل داري امشب درين بالماسك
اشتراك كني؟ كارسبون جواب داد اين نهايت
آرزوي من است شبخوبي خواهيم داشت.
سدر اينصورت برو و براي خودت نقابسي
دست و پاكن . ساعت ۱۱ در همين جا با هم
خواهيم ديد درست است ؟

نوشيد. كريج پرسيد:
- در آنجا معا فظين ما هم خواهند بودو
انها بيكار نمي نشينند . نو كيسه ها را به
حال خود شان بگذار و توتنها مراقبت بزرگ
ترها باش وعده نمي از همكارا نترس هم بسا
خون بگير وهميتكه متوجه حادثه سوکسو
شدي ، فورا بمن اشاره كن يا اطلاع بده .
- آيا شما منتظر گرام حا دله استيد ؟

خانمها ومساله لباس . يكي ازين حوادث
است .
- واضح تر صحبت كن . تا بفهم چه
ميخواهي بگوئي .
- خانم نا كوس يك لباس مخصوص
امشب ساخته اند . پيا بسوني هم ازعين همان
مود براي خودش تپه کرده است .
- يقين داري ؟

- آري . چيز ديگري براي گفتن نداري؟
در ينفوق صدای مي چون پا شيدن دانه
هاي تسبيح روي سنگ فرش ويعد هم بهيم
خوردن بالهاي كيوتر آن سا حلي راشنيدند
يك گروه تور نستبيهاي الهائي كهعكاس
هم با خود داشتند ، بسوي آنها نزديك مي
آمدند . گاربرسون خريطه را براي خود
نزديك برزو كريج شتاب آورده گفت:

هر چه در هميا فت باين بزرگي احتمال
وقوع دارد .
- كاش واقع شود .
اين را گفته دگر باره . دهان بد هان بوتل
مذاشت ولحظه ئي بعد بوتل خالي در ميان
انگشتا نش بافي ماند . در همان حال انگشتان
نيرو مندش شروع بفشردن بوتل خالي كرد .
تمام قوت خود را متمر كز کرده وعسرق از
صورت تش جاري شده بود تا عاقبت بوتل در
هم شكست وپاره هاي شيشه روي ميز وزمين
فرو ريخت . آنوقت بسوي گار سون كه بوتل
ديگري را براي او مي كتود ، نگر ريسته
پرسيد :

- آري . ولي مشكل بيستر براي تو خواهد
بود . به ددرس خواهي افتاد .
راستي من از تو خوشم آمده بود .
تيسو س اين را گفته شراب خود راختم
كرد وبعد با كريج بسوي ساحل رفته .
سوار موتر بوت شدند وچندلحظه بعد داخل
كشتي فليبا بودند .

زود باش برو ترتيب بپير آشامي را بگيرد
ويك بوتل هم بخاطر من ايزرو كن .
گادير سون از او جدا شد و مشغول
تماشاي راننده موتر بوت گرديد كه با مهارت
قايق را بساحل بسته از آن بيرون برود وبه
استقامت محلي كه او ايستاده بود شتافت
كريج با خود فكر كرد (يو نايمنهـ
انبر اكه روزي كشته خواهند شد هر گز
تصور کرده نميتوانا نند) اما كه ميدانند
شايد (تيسو س) حق بجانب باشد . چه كسي
ميتواند جرئت آنرا داشته باشد كه قتل ناـ
كتوس راخيال كند . تيسوس به او رسيده
گفت :

- آيا تو هم ميتواني؟
كريج بجاي گار سون جواب داد :
- كافيست . مرد نيرو مندي استي . توففظ
در موقعي كه احتياج داشتم ، نزديك من باش .
تيسو س باسر اشاره اطاعت داد . بنو شيدن
بوتل سوم پرداخت وگفت : تا شروع مجلس
رقص ديگرنو شيدني دربين نخواهد بود وكريج
تايد كرد:
- غنيم همنظور .
- امشب حوازين نا راحت كننده اي پيش
خواهد آمد .
- چه حوادثي ؟

معلوم ميشد مدعوين بالماسكه از همان
لحظه لباسهاي خودرا پوشيده اند . كريج
بزحمت ازميان قباظه هاي عجيب كه لباسهاي
ناپليون ها ، شواليه ها ، حقه بازها ، ملكه
هاي قبرسي ، دزدان دريايي ، دهائي ها ،
اصيلزاده ها وغيره را دبربر کرده وگردبادبه
ويسكي نوشيدن مشغول بودند ، گذشته
پهلوي كسي كه دستكش طلايي پوشيده
وقيافته لاردبايرون رابغودگرفته بود ، توقف
كرد . مارك سوي ون بودسلام داد . كريج
بعجله جواب اورا گفته بسوي اتاق خودرفت .
اوبابيد يك دزد دريايي مي شد . يك
بطلون باپاچه هاي وسيع ، جكسه هاي
پوستي نرم ، پيراهن سبيد ، قطيغه سياه و
يك دستمال سرخ براي اينكه بسر خود
به بندد ، برايش آماده گذاشته بودند .
كريج تپانچه سيت ويسون وكارد بولسر
آلماني را هم ضميمه اين كلكسيون كرده

- زنگ تيلفون را كسي در آنجا نشنيده
است .
- شايد نمره را غلط گرفته باشم . اين را
گفته منتظر جواب تيسو س بسوي اونگريست
اما طرف اظهاري نكرد . لاجرم كريج به
حرف در آمد .

وقت داري يك چيزي بنو شيم ؟
ازين پيشنهاده ، تيسوس چنان خوشحال شد
كه حاضر بود ، هما نجا نطق مفصلي راجع به
منا هدايش در قصر ايراد كند ولي كريج
زياد او را بحرف در نيا ورده وبسوي قهوه
خانه حركت كردند .

اين قهوه خانه تقر بيا از ده سال به
اينسو در آن نقطه باز شده ولي هيچ چيزدر
آن نسبت به ده سال قبل تغيير نكرد بود
حتي گربه هائش بنظر همان گربه هايده
سال قبل جلوه كرد . از نظر كريج درو ينس
همه چيز شايد بحال خود باقي ميمانده . پشت
خود را بد يوار ي كه تقر بيا نيم متر عرض
داشت تكيه داده در بيرون روي تراس نشستند
تا در عين حال عابر ين را تماشا كنند . در
نزديك شان گروهی از گسبه سر گرم نوشيدن
قهوه وكافه زينا بودند . تيسو س شراب و
كريج آرو يتو فرمايش دادند . كريج كه غرق
تماشاي اندام ور زينه وغول آساي تيسوس
بود ، به گار سول گفت بوتل بسته بياور و
فتي ديد كه حريف بدون وقفه آن بوتل را
سر كشيده ، بوتل ديگري براي او فرمايش
داد .

تيسوس گفت: شب خسته كنده بسوسي
پيش رو خواهيم داشت. دزد ها بيكار نمي
نشينند وبهر تر تبيي باشد دستبر دي باين
مهيا نان نرو تمند خواهند زد .
- آنها كه دعوت ننده انسد ، چكو نه
ميتواند داخل قصر شو ند؟
- آنها بصورت سا ختگي از خود دعوت
مي كنند . حتى من يقين دارم كار تهاي خودرا
خيلي پيشي در ست کرده باشندي .
بابوتل مرتبا دهان بدمان ميشد وبعجله مي

اينجااستم وروسي خودرا بسالا زده
افزود: وقتی يك شوهر بخواهد يك ارباب
ترك باشد ، زنش نيز ميتواند براي او در
جلدبشترين چاربه حلول كند .
بعد زيوراتي راكه در انگشتايش زده بود
بصدادرآورده هر دو دست راروي سر گذاشت .
صدای غرش ناكسوس مانند آواز يك كرمك
بلند شد كه ميگفت :

- فليبا ، براي خدا ، كافيست .
- فليبادستهارا باين آورده صورت خودرا
نيز باروسري پنهان كرد:
- مي بخشي جان ، امشب بدون علتسي
احساس ناراحتي ميكنم .
- امراينظوراست از رفتن به مجلس رقص
صرف نظر كن .
- غيرممکن است . همه چيز آماده شده ،
مگر نه مي يني ؟ بعلاوه رفتن من شرط است .
ناكسوس داخل صحبت شد :

- هيچ لگوالي ندارد ، خو ش خواهد
گذشت . بعد بسوي كريج برگشته پرسيد:
براي توجه كاري انجام داده ميتوانم چان؟
كريج نگاهي به فليبا انگذد كه مشغول
بالازدن روسري بود وزگهاي شقيه اش متورم
نظر مي آمد . چهره اش رنگ پریده بود
واحساس مي شد كه به دوا احتياج دارد .
بقيه در صفحه ۵۶

فليبا ، براي خدا ، كافيست .
- فليبادستهارا باين آورده صورت خودرا
نيز باروسري پنهان كرد:
- مي بخشي جان ، امشب بدون علتسي
احساس ناراحتي ميكنم .
- امراينظوراست از رفتن به مجلس رقص
صرف نظر كن .
- غيرممکن است . همه چيز آماده شده ،
مگر نه مي يني ؟ بعلاوه رفتن من شرط است .
ناكسوس داخل صحبت شد :

فليبا ، براي خدا ، كافيست .
- فليبادستهارا باين آورده صورت خودرا
نيز باروسري پنهان كرد:
- مي بخشي جان ، امشب بدون علتسي
احساس ناراحتي ميكنم .
- امراينظوراست از رفتن به مجلس رقص
صرف نظر كن .
- غيرممکن است . همه چيز آماده شده ،
مگر نه مي يني ؟ بعلاوه رفتن من شرط است .
ناكسوس داخل صحبت شد :



آماده شد . درهمين وقت درزده شدواندريوس
داخل گرديده پاكتي را بوي داد وگفت جوابي
است كه از دوست تان رسيده است .
كريج ، پاكت راكشود . درميان آن استاد
سهم شركت هاي پلاستيك غذاي دريايي و
ماگراالكريك را يافت كه درتمام آنها از طرف
اودوهزار پوند سترلينگ سرمايه گذاري
شده بود . زير آنها در كاغذ كوچكي اين پيغام
راخواند : «تاويل ، مشكوك . بيابسونسي
مشكوك . مارك سوي ون معلوم ميشود با
يوسه همكار است . ولي از آنها كاري عليه
ناكسوس ساخته نيست . خودت بيدار باش .
لوميس .»
كريج از اندريوس پرسيد : همه اش
همين بود ؟
آندريوس جواب داد :
- خبرهاي ديگري هم گرفته ميتوانم .
بعلاوه آقاي من ميخواستم به اطلاعاتان برسانم
كه درضيافت فراموش نشدني امشب ، من
نيز اشتراك خواهيم كرد .
كريج باحفظ احتياط گفت : ولي من امشب
درميان آنها سرگرمي به جستجوي دوستانم
وقت ضايع نخواهم كرد .
آندريوس پرسيد :
- سيگار مي كشي آقاي من ؟
- خير . ولي اگر تويخواهي ميتواني يكدانه
ازين سيگار ها برداري .
وازرير بغلش تپانچه سيت ويسون رابه
آندريوس نشان داد . آندريوس جواب داد :
مشتكرم . وخارج شد . كريج هم چند لحظه
بعد به ساير مدعوين بيوست .
ناكسوس شبیه يكي از اربابان قديمي
تركي لباس پوشيده بود ودردان لباس خيلي
مضحك مي نمود . بدنبال اومويي يكي از زنان
حرم اش ريده ميشد . سبه چرده ، سبه مو
وزيرشلوار درحرير ، سراپاي اندام زيباي
زن را زيباتر جلوه ميداد . روسري حريري
سياه اش فقط رخسار اورا پنهان ميداشت و
ساير قسمتها بصورت آزاد تری در اختيار
چشمان كتككاو قرار ميگرفت . وقتي كريج
مشغول جستجوي فليباشد ، حوري حرم ناگهان
به خنده درآمده گفت :
- اينجااستم وروسي خودرا بسالا زده
افزود: وقتی يك شوهر بخواهد يك ارباب
ترك باشد ، زنش نيز ميتواند براي او در
جلدبشترين چاربه حلول كند .
بعد زيوراتي راكه در انگشتايش زده بود
بصدادرآورده هر دو دست راروي سر گذاشت .
صدای غرش ناكسوس مانند آواز يك كرمك
بلند شد كه ميگفت :

گدازگاه

فکا هیات این شماره را بنا علی
احمد غوث زلمی محصل ادبیات
ارسال کرده اند .

با حرکت

مزد



بدون شرح

.....

«سر صحبت»

یک نفر سالخورده چند وقت پیش به اروپا رفته او با کشتی از ایتالیا بفرانس میرفت . در اثنای قدم زدن در کشتی چشمش بدختر زیبایی میافتد . عشق پیری کار خودش را کرده او اختیار از کف مسرد سال خورده میرود . پس از مدتی نقشه کشتی بالاخره تصمیم می گیرد سر صحبت را با او باز کند . روز اول جرات نمی کند حرفی بزند ، روز دوم و سوم هم خجالت میکشد بالاخره روز چهارم که آخرین روز مسافرت است صد دل را یکدل کرده نزد دختر زیبا میرود و میگوید :
«ببخشید خانم ، شما هم با همین کشتی مسافرت می کنید»

شخصی غرق شد کس دیگری
او را نجات داد شخص نجات یافته
گفت برادر نزد من نوت ده افغانیکی
است اگر پنج افغانیکی میدا شتم
در بدل این کار برایت میدامش
آن شخص گفت فرق نمیکند یکبار
دیگر خود را بینداز که نجاتت دهم
تمامش را بده .

«زیبایی زن»

پسر و دختری باهم راجع به
زیبایی حرف میزدند . پسر گفت :
- من فکر میکنم دخترها از پسر
عازیباتراند .
دختر بلا فاصله گفت :
- زیبایی زن يك امر طبیعی
است .
اتفاقا در اینجا اشتباه میکنی
چون زیبایی زن يك امر کاملاً
مصنوعی است .

تأثیر نطق

دو نفر که عادت داشتند همیشه
در جماعت و محافل مختلف سخنرانی
کنند بایکدیگر درد دل میکردند
اولی گفت :
- بدترین چیزی که مرا رنج
میدهد اینست که ببینم کسی در موقع
سخنرانی من به ساعتش نگاه کند .
و دمی آهی کشید و گفت :
- بدتر از آن اینست که پس از
نگاه کردن آنرا تکان بدهد تا
مطمئن شو دک خوابیده یا کسار
می کند .

دخترك چند وقت بود که با پسر همسایه گرم گرفته بود ، بالاخر
مادرش پرسید :
- دخترم فکر میکنی این پسر تو را دوست داشته باشد؟
- خیلی مادر جان !
- تا حال پیشنهاد ازدواج را با تو کرده .
- نه چون خیلی خجالتی و کم جرات است تا حالا این پیشنهاد را
نکرده ولی باحرکاتش برآیم فهمانده .
دیزش
مردی از پشت تیلیفون گفت :
- دکتر جان پسر من سخت ریزش کرده . دکتر جواب داد : فرق نمیکند
من فر دا منزل شما می آیم و او را معالجه میکنم ، شما او را از سایر
افراد خانواده جدا نگه دارید و ...
ولی شما نمیدانید خدمه ما او را بوسیده است .
- چه کار بدی ، مجبورم او را ضد عفونی کنم .
- دکتر جان من همی ترسم . زیرا خدمه ما را بوسیده ام
- موضوع خیلی مشکل شد این میر سازند که شما باعث شیوع
بیماری شده اید .
بلی چون خانم را هم بوسیده ام .
- خدای لعنت کند ، پس من هم مبتلا شده ام .

از: وگو گو گو لیشکین
ترجمه: غالب عالی

پیاده مسؤل است

سیدوروف بازم بالای وظیفه اش ناوقت آمد . البته او از چندین روز باینطرف ناوقت
سرگارش می آید ، يك دفعه برایش گفتیم : او کاتب چرا ناوقت میانی ...؟ غمگم کرد
و خود را تیر نمود ، دفعه دوم گفتیم ، دفعه سوم گفتیم ... بالاخره حوصله ام پسر رسید و این
مطلب را روی تخته اخبار داخلی شعبه نصب کردم .
آنر شعبه حاضری بمن گفت :
- ببین ... تو حق داری چنین چیزی بروی تخته بنویسی ... اما باید علت را دریافت
علت را جستجو کرد و ببینیم چه موضوعی است که باعث ناوقت آمدن او میشود .
من در پی کشف علت شدم . او را تعقیب کردم . دیدم قضیه بیخ دارد . بلی این
موضوع را بعد از کنجکاوی زیاد فهمیدم .
علت از این قرار بود که ما مور شعبه اعلانات هم ناوقت می آید و کاتب از او یاد گرفته .
در پی کشف علت ناوقت آمدن ما مور اعلانات برآمدم ... بالاخره واضح شد که مدیر اعلانات
هم ناوقت می آید و او از او یاد گرفته ...
علت ناوقت آمدن مدیر اعلانات را هم کشف کردم ، علت آن بی علاقگی مدیر عمومی بود
بلی من این مطلب را فهمیدم اما باید علت بی علاقگی او را دانست . بالاخره فهمیدم که
بی علاقگی او از عصبانیت های بیجای آمر شعبه نشأت گرفته .
در پی کشف عصبانیت های آمر صاحب بر آمدم ، بیچاره بیجا عصبانی نبود ... يك
عالم مکتوب را برای اعضاء گرفتن به آمر عمومی می فرستد ولی روزها مغل میشود .
چه کار بدی ... اما نه نباید اینقدر عجولانه قضاوت کرد بایست قضیه را کشف کرد و علت
را دریافت نمود .
آمر صاحب عمومی آدم فعالی است ، پس چه شده که مکتوبها را دیر تر نرزد خود
تکمه دارد ... ؟
این مطلب را هم خودم کشف کردم .
آمر صاحب عمومی پیاده بازیگوش دارد . روی میزش را پاک نمیکند ، هر روز و قتی
اومی آید می بیند که بروی میز خاک نشسته غالبش بلند می شود ، با پیاده پنج و شش
میگوید و در نتیجه يك عالم وقت اداری او تلف می شود . مش اهدا میکنید که همه تقصیر
بگردن پیاده است ...؟ روز دیگر در تخته اعلانات و اخبار نوشتم : «کاتب اعلانات ناوقت
می آید ولی تقصیر آن بگردن پیاده آمر صاحب عمومی است ...»

(پایان)

چشم پشك :

چشم يك نفر را که دید
خود را از دست داده بود ،
عوض کردند و بجای آن چشم
پشك را پیوند زدند . چندی
بعد که مرد مذکور بینایی خود
را بازیافت یکی از دوستانش
از او سوال کرد که با چشم
که تازه آنرا پیوند زده است
چه حال دارد . مرد گفت :
شبها وقتی میخواهم يك
چشمم بطرف غار موش خیره
میاند

بالزاک شناسان

فانتزی

مترجم ذال

چند روز پیش در امتحانات پو هنتون شرکت نمودم. آنروز مطابق پروگرام امتحان مضمون ادبیات اروپا از شاگردان اخذ می شد. استاد مضمون که امتحان اخذ میکرد از رفقایم بود. زنگ زده شد. شاگردان همه به صفت رفتند و رفیقم نیز خود را با عینک هایش مجبوز نموده و فیافه دیگری بخود اختیار کرده بسوی همه شاگردان نظر انداخت و بعد بسوی من نیز با همان فیافه نظر انداخت که گویی من نیز شاگردش باشم.

وقتی تمام محصلان در جاهای خود قرار گرفتند یکی از محصله هارا نزد خود طلبید و سوالی باو داد:

- لطفا در باره شیلر و فعالیت های ادبی اروا تارش معلومات بدهید؟

- شیلر - محصله در حالی که به جوابات خود اطمینان هم نداشت شروع به سخن زدن نمود.

- در نیمه دوم قرن هجده تولد یافته. او مناسبت نزدیکی با گوته داشت و مخصوصا از همین لحاظ در سال ۱۷۷۹ بسوی زیمرر چنانکه گوته کار می کرد رهسپار گردید. محصله به سخنان خود ادامه داده افزود:

- لازم است تذکر دهم که بیست سال بعد از در شهر تور در غرب فرانسه یکی از نویسندگان معروف دیگر نیز تولد یافت که نوره دوبالزاک بود ...

محصله بعد از تشکله سخنانش را با بیسجا رسانید بصورت مفصل و شرح درباره زندگی و آثار بالزاک به استادش جواب میداد و استاد سر تا پا سخنان او گوش میداد و با علاقه مندی جوابات وی را می شنید. بعد از لحظه در مقابل نام محصله در جدول امتحان نمره اعلی

گذاشته شد.

این بار نوبت بیک محصل رسید. محصل باهیجان بسوی میز امتحان آمد.

استاد با غرور و ذوق زیاده روی بسوی شاگردش کرد و گفت:

- خوب رفیق! تو اکثرا در سیمینار های صفتی که در باره هوگو دایر شده بود حاضر نبودی. بینم حالا چطور آمادگی خواهی داشت؟ خوب بفر مائین در باره هوگو و روانییزم او چه می دانید؟

- هوگو ... ویکتور هوگو ... هو... هو... هو...

هوگو ... زبان شاگرد در حالیکه بندش پیدا می کرد خواست به صحبت آغاز نماید.

- هوگو یکی از نویسندگان رومانسیک فرانسه است. اما علاوه از رو مانتیوم در فرانسه در آن وقت سبک های ادبی دیگری نیز وجود داشت. مخصوصا ربالیزم. معروف ترین نویسنده سبک ادبی این عصر انور دوبالزاک است.

- لازم است تذکر داده شود که بالزاک بصورت واضح و مستقیم اعلان کرده ادبیات باید بصورت مستقیم با لای زندگی تأثیر داشته باشد.

محصل برای اینکه استادش را بخود متوجه ساخته باشد با سرعت هرچه تمامتر و مفصل تر درباره بالزاک شروع به سخن زدن نمود و آنقدر سرعت حرف می زد که استاد نمیتوانست او را متوقف سازد تا آنکه مجبور شد ورقه نمرات را بالا کند و نمره عالی در مقابل نامش بگذارد.

- شاعر بزرگ ایتالیایی دانته ... (شاگرد دیگر شروع به جواب دادن نمود).
در نیمه قرن سیزدهم تولد یافته. اشعار

دانته تأثیر بزرگی بر ادبیات آنوقت ارو پسا وارد نمود ...

بزرگ ترین و معروف ترین اثر ادبی دانته کمیدی الهی است. با ارتباط با این اثر ادبی لازم است متذکر شویم که بالزاک نویسنده بزرگ فرانسوی نیز بهترین اثر ادبی خود را بنام کمیدی انسانی نوشته است ...

شاگرد با دلی جمله فوق بدون اینکه به سوال استاد در باره دانته صحبت کند درباره بالزاک و آثار ادبی او شروع به سخن زدن نموده و و آنقدر پرگویی نمود که بالاخره بیک نمره اعلی دیگر نیز در جدول امتحان افزود گردید.

نوبت به شاگرد دیگر رسید وقتی پارچه سوال را از بالای میز بر داشت در باره سوئیت و فعالیت ادبی او سوال شده بود. این شاگرد آخرین کسی بود که نوبت خود را می گذشتاند و لذا شروع بجواب دادن نمود.

- سوئیت یکی از نویسندگان سیرتیک انگلیسی بود و از جمله آثار معروف او یکی هم (مسافرت گولیور) نام دارد.

- سولفت شخصی ضعیف المزاج بوده و همیشه مریض بود پایه عبارت دیگر دارای صحت خوب نبود ... از نقطه نظر وضع صحنی سوئیت بیشتر به بالزاک شباهت داشت. و مانند بالزاک نمیتوانست بیشتر به نوشتن آثار ادبی بپردازد ... و از همین جا او نیز اصل سوال را گذاشته در باره بالزاک صحبت نمود.

این شاگرد مانند شاگردان قبلی آنقدر تبحر و دانشمندی خود را در مورد بالزاک و بالزاک شناسی به استادش عرضه نمود که استاد

مجبور شد باو نیز بلند ترین نمره را بدهد. باین ترتیب امتحان ختم شد. بعد از اینکه آخرین شاگرد اتاق امتحان را ترک گفت. رو به طرف استاد که رفیق و دوستم بسود نموده باو گفتم:

- رفیق آیا توجه نشدی که تمام شاگردان در مقابل پرسش های تو تنها درباره بالزاک صحبت کردند و تو همه را نمره اعلی دادی؟ استاد شانه هایش را بالا انداخته بالهجه مخصوص بمن جواب داد:

- چطور امکان دارد!!! می دانی من بتو چه میگویم؟

- من در همین تازگی ها در باره یک نامه خیلی معروف بالزاک مطالعات و تحقیقات کرده ام. درین نامه نویسنده نابغه میگوید: ریش و متبع دانائی یک سوام را دانائی شخص در مورد او سوغات خارج آن تشکیل میدهد که در وقت سوال دادن به شاگرد از روی معلومات اضافی آن معلوم می شود.

- بصورت عموماً می توانم بتو بگویم که بالزاک ...

استاد خواست با اشاره به بالزاک بیکار دیگر این عنوان را برانمن از الف تا یی) تشریح کند. اما من زیاده بران آرزو نداشتم سخنان او را بشنوم.

زیرا بخاطرم اند که استاد چند روز قبل رساله دکواری خود را در مورد بالزاک و بالزاک شناسی دفاع نموده بود و لذا فقط ضعف او را شاگردان یافته بودند و ازین سبب بود بود که هر شاگرد خود را در گذشتاندن امتحان قوی احساس می کردند.

دوستم داری بانی

در نا مرد جوان با هم صحبت

میکر دند ضمن صحبت دختر رو

کرده به پسر و گفت:

- نمیدانم دوستم داری یا نه؟

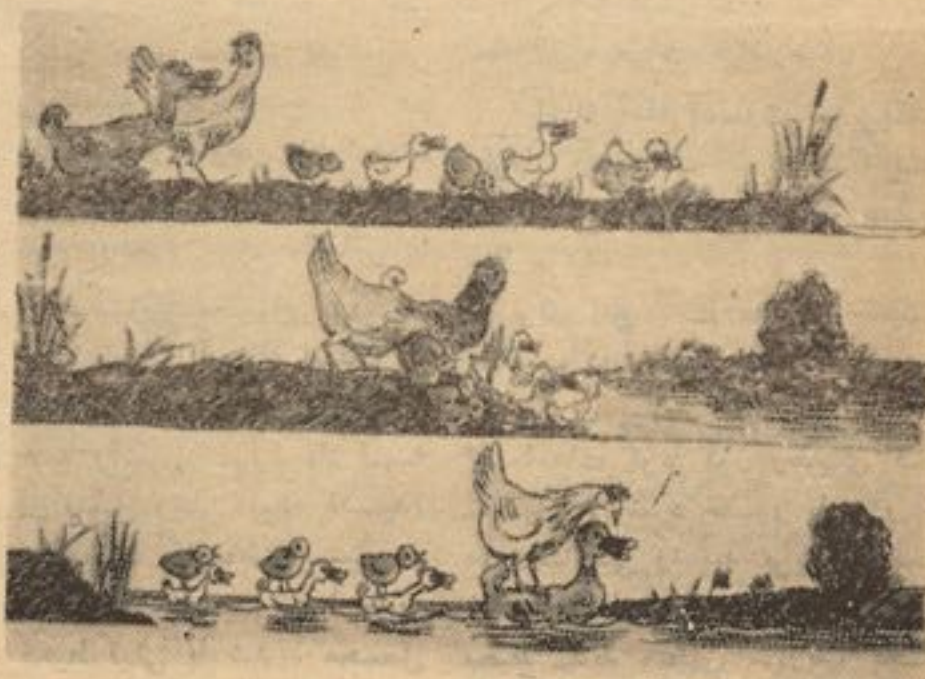
عزیزم به اندازهی ترا دوست

دارم که دیوانه تو هستم، دیوانه ...

برای اینکه این دیوانگی را ثابت

کنم حاضرم در زودترین فرصت با

تو ازدواج کنم.



بدون شرح



زن دلسوز !!

اولی: من برای اینکه کبسه ام کهنه نشود درجه ام از آن استفاده نمیکنم.
دومی: من هم برای اینکه شیشه های عینکم ساییده نشود، بدون عینک مطالعه میکنم.



سعادت در حسن تفاهم است



افراد و شخصیت های شان گوناگون است و نمی توان انتظار داشت همه آن یکسان باشند. از اینکه تصور می کنید حیثیت شوهرتان در شغل و مقام قبلی در نظر مردم بیشتر بوده و حالا کمتر شده غم و اندوه بخود راه ندهید، چه بسا اشتغال بکار جدید تر قیات بیشتری را در آتیه برای او فراهم آورد. اجازه ندهید کمبود یا عدم وسایل راحت و تسهیلات گذشته در محل جدید شما را افسرده و دلسرد کند؛ باحد اکثر استفاده از وسایلی موجود استقامت خود را در برابر شدید زندگی آزمایش کنید. توفیق در این امر ممکن است شما را بنحو مطلوبی بحیرت بیندازد.

قبل از آنکه قضاوت نهایی بکنید، اطراف و جوانب کار و شرایط محیط جدید را باصبر و حوصله بیازمائید. برای بدست آوردن دوستان مناسب در محیط جدید قدری پیش از دیگران بیشتر قدم گذارید. در اجتماعات گوناگون و مفیدی که تشکیل می شود حضور یابید و کارهای مناسبی را بپذیرید. وضع خود را با عناصر و عوامل با ارزش محیط جدید منطبق سازید. بجای

برخی از زنان بواسطه انس و الفتی که با افراد خانواده یا آشنا یان خود دارند، حاضر نیستند از آن محلی که سکونت دارند به جای دیگری انتقال یابند. البته برای خانواده ای که در محلی مسکن و ماوا گرفته و مستقر شده مشکل است که ناگهانی به محل جدیدی نقل مکان نماید و این امر نیازمند سهامت و تدبیر است. زنی پایه های ازدواج باید چنان مستحکم باشد که این نقل و انتقال با به طیب خاطر پذیرفته شود. زندگی سعادت آمیز و خوش خانوادگی را با گردآوری اشیاء و استقرار در یک محل مخصوص نمی توان تامین کرد. سعادت و نیکبختی را باید بوسیله ایجاد حسن تفاهم کامل میان خود و شوهر و اطرافیان بدست آورد و نیروی مقابله با موفقیت های خطیر و بحرانهای ناگهانی را باصبر و شکیبایی تحصیل کرد. اگر شما نیز با مساله انتقال به نقطه جدیدی مواجه شدید و ناگزیر از ترک لانه و آشیانه مورد علاقه دوری از فامیل و اطرافیان گشتید، این پیشنهادات را بخاطر بسپارید. انتظار نداشته باشید محیط جدید مانند محیط قبلی باشد. محل و موقعیت های کسب و کار نیز مانند

رهنشوهرداری

مشارکت در هر چیز، خواه آن چیز تکه ای نان باشد خواه ایده و فکر، مردم را بیشتر بیکدیگر نزدیک می سازد. یکی از اساسی ترین طریقه های روابط زنانشوهری، شرکت در علایق و دلبستگی ها و تفریحاتیست که مورد عشق و محبت هر دو طرف باشد. طور دایم بکار اشتغال ورزیدن و تفریح نکردن روش عادلانه ای نیست و زندگی زناشویی را به جهود و خمود می کشاند. زنی که میدانند درسرگرمی ها و مشغولیات شوهر نیز باید سهمی داشته باشد، مانند تفریح مصاحب و رفیق صمیمی به محبو بیت خودمی افزاید. بسیاری از زنان رامی شناسم که دایم غمین و افسرده اند و شکایت دارند از اینکه چرا شوهرشان تعطیلات هفته و اوقات بیکاری را به کار می گذرانند. زنانی که در تفریحات و اوقات بیکاری و فراغت شوهر خود شریک





از جهان مود



نقش خنده در صحت و زیبایی

خانم هلن میگوید: اگر مصایب را پرستاری کنید رشد و نمو میکند باید بر ضد اندیشه هایی که اسباب پریشانی و اندوه رافراهم میکند، جنگید. زیرا اندیشه های اندوه آور مثل اندیشه های جنایت انگیز، آزاد دهنده است، شخصی می تواند بوسیله، جوان نگاهداشتن نیرو های معنوی جسم خود را هم جوان نگاه دارد. افکار اندوه آور مغز زندگی را می خورد. بعضی ها پیش بینی های بی جا می کنند و بدینوسیله برای خود اندوه می تراشند و در آتش آن می سوزند.

یک عده هستند که در کلیه فصول از بدی هوا شکایت می کنند. در تابستان از گرمای نالند، در زمستان از سرما و در خزان و بهار از باد و باران هیچ فصلی برای ایشان لذت بخش نیست.

و یک عده دیگر رنجهای را که خو را در عرض عمر کشیده اند و انکار یا رسن آوری را که دارند در هر مجلس باز می گویند و دل مجروح دیگران را مجروحتر می گردانند.

بدینسان در حق دیگران بدی می کنند. خوبست این گروه همواره اندرز آگوشه را در نظر داشته باشند که میگوید:

«غصه و گرفتاری های خود را برای خود تان نگاهدارید و زندگی دیگران را تیره نگردانید.»

شادی حقیقی با موسیقی سرور آور آمیخته است.

یک موسیقی که سراسر وجود را برقص و طرب در می آورد:

یک آهنگ معنوی که آدمی را از مصایب این جهان غافل میگرداند.

دانشمندی گفته: «خنده همان خاصیت را در خنده رو می بخشد که خورشید در گیاه می بخشد.» کسی می تواند خوشحال باشد که بداند چگونه از آنچه دارد لذت ببرد. خواستن چیزهایی که بدست نمی آیند و معلوم نیست بدست آیند، مولد درد و اندوه است.

باید دم را غنیمت شمرد و از آنچه در دست است استفاده کرد و بکار خود مشغول بود.

کسیکه در انتظار آنست که فردا گنجی بدست آورد و بیک خوشبختی غیر مترقبه نایل گردد خیال خام در سر می پروراند و سرا انجام پشیمان می شود. زیرا نقد را از دست داده و به نسیه دست دراز کره. پیداست چنین شخصی هرگز خوش نتواند بود.

خردمندی گوید: «نه فقط باید مزارع دماغ را حاصلخیز گردانیم بلکه باید تفریگاههای آنرا هم آباد کنیم»

همین شان دیگری میگوید: «هر کس بایست برخ از روز را با خنده رویان بگذراند!»

زنی که در کودکی پرستار ما، در جوانی همراز ما و در پیری تسلیت ده ماست.

(آری نسن)

زنی که در کودکی است که با اندک تبسم خندان و کمترین بی مهری گریان می شود.

زن از هر نگاه

زن مخزن اسرار خلقت است.
زن زینت مرد است.
(کارل کوتزکو)

...

زن دارای قلبی است پسر از اسرار که هیچ زبان قادر به شرح آن نیست.

(مستوری)

زن فرشته ایست که در کودکی پرستار ما، در جوانی همراز ما و در پیری تسلیت ده ماست.

(آری نسن)

...

زن کودکی است که با اندک تبسم خندان و کمترین بی مهری گریان می شود.

(؟)

درد دل جوانان

روان شناسی برای جوانان

عمل مغز در توجه

عمل مغز در توجه چیست؟ آیا در توجه دخالت مستقیم دارد؟ پدیده ها دلالت میکنند بر اینکه مغز در مواردی سبب و علت توجه است یکی از این پدیده ها نوسان ادراک است. نوسان ادراک وقتی اتفاق می افتد که چند لحظه ای محرکی را بیک صورت و چند لحظه بعد به صورت دیگر درک میکنیم یا اصلاً درک نمی کنیم.

مثلاً وقتی به ستارگان ضعیف می نگریم لحظه ای دیده نمی شویم. روان نشناسان حدس می زنند که این نوسان ادراک به نوسان مغز مربوطه میشود. همچنین است وقتی ۱۲۱ را گاه بیک صورت و گاه به صورت دیگر می بینیم.

موارد دیگری که حدس می زنند توجه یا عدم توجه مستقیماً در ضبط مغز است مواردی است که با خواب مصنوعی، اشخاص را از بعضی حواس خود غافل میکنند و در نتیجه مثلاً می توانند دندان او را بکشند یا عمل جراحی روی او انجام دهند بدون اینکه دردی حس کند - یعنی به درد توجه کند.

برای اثبات دخالت مستقیم مغز آزما یشهای مختلف بعمل آمده است. (مثلاً ۸۷) ولی نتیجه این آزما یشها مورد انتقاد واقع شده است «۷» به صورتی که هنوز این مسئله که آیا سازگاری مستقیماً از طرف مغز انجام میگیرد یا سازش موضعی و پیرامونی است هنوز مورد بحث و اختلاف است.

درد دل جوانان

و این باعث میشود که از اطرافیانم عقده بگیرم و. یگانه عالم آن هم صورتم است.

- بلی بر علاوه اینکه مقبول نیستم صورت نسبتاً زشت هم دارم و این باعث میشود که اطرافیانم مرامسخره کنند و تحقیرم نمایند حتی افسر اد خانواده من که نزد یکترین کسانم بشمار می روند این عیب و نقص را همیشه به رخ من کشیده و تحقیرم می نمایند.

گذشته من بیادام نیست ولی از روزیکه خود را شناخته ام تا امروز زندگی من سراسر رنج و بدبختی بوده است. شاید بعضی هابدبختی را طور دیگر تعبیر کنند ولی من صاف و پوست کنده میگویم در زندگی خو شبخت نبوده و نیستم. و این بدبختی و عقسارت رنجم میدهد نمیدانم کدام یک رازود تر بشما بگویم از اینکه تعلیم خود را ناقص گذاشته ام یا تحقیر همسالان و حتی خواهرها نم.

من چکنم که خداوند مرا خوشگل نیافرید، آیا این گناه من است که صورت زیبا ندارم؟ و آیا لازم است که همه مرا بدیده حقارت نگاه کنند؟ از شما می پرسم که آیا مستلزم این همه تحقیر هستم؟

به هر حال یگانه عاملی که باعث بدبختی و رنج من است صورت نا زیبای من است و بس.

بخر حال از شما میخواهم که این نامه مرا نشر نمایند تا شاید یا نشر این نامه خود را تا اندازه تسلی دهم.

بلی من دختری هستم ۲۱ ساله که تعلیم خود را تمام گذاشته و خود را در خانه محبوس نمودم زیرا هر روز که مکتب می رفتم غیر از تحقیر، چیزی از اطرافیانم نمیدیدم.

نامه های رسیده

بنا غلی صلاح الدین از لیسسه صنایع کابل.

نامه شما به اداره مجله رسید و واقعا نظریات شما در قسمت بهبودی مجله دلچسب و مفید بود از حسن نظر شما که در قسمت مجله دارید تشکر میکنیم.

به امید همکاری های بیشتر شما.

پیغله ذکیه از لیسسه عایشه درانی.

نامه شما که برای مجله فرستاده بودید رسید امیدواریم که احساس شما را همه همسالان شما داشته باشند به امید موفقیت شما.

پیغله عالمه از ولایت کندز.

واقعا شما خوب موضوعی را برای مجله انتخاب نموده بودید اما نه برای مجله ژوندون بهتر است که آنرا برای مجله دیگر که ازین قبیل مضا مین را چاپ میکند بفرستید.

بنا غلی عبدالکریم.

شعر شما که جوانی نام داشت هر چیز بود غیر از شعر امید است در آینده اشعار بهتری بگوئید.

به امید موفقیت شما.





شاگردان مهتم از



نام : هما رؤفی
 صنف : نهم لیسه عالی شه
 درانی .
 درجه : اول نمبر .
 سن : ۱۶ ساله .
 علاقمند : مطالعه
 آرزو : میخواهم در آینده معلم
 شوم .



نام : غلام سخی .
 صنف : نهم لیسه حبیبیه .
 سن : ۱۶ ساله .
 درجه : اول نمبر .
 علاقمند : مضا مین ساینس .
 آرزو : میخواهم در آینده انجنیر
 شوم .

جوانان و نظم و ترتیب در زندگی

نظم و ترتیب در همه امور زندگی برای انسان لازمی و جزء وظایف او محسوب میگردد ، مخصوصاً آنکه این نظم و ترتیب باسلیقه خاصی توأم باشد .

در عکس شما یک دختر جوان را می بینید که ازین ذوق و سلیقه برخوردار است . او مانند صدها و هزاران جوان دیگر میخواهد که در زندگی خویش نظم و ترتیب دهد . و ازین رو یگانه اطاق که برای او تخصیص داده شده است که البته بالوازم ضروری زندگی از قبیل



الماری لباس ، تخت خواب ، میز مطالعه و غیره مجهز میباشد و لسی جالب اینست که دختر جوان باکارهای خویش توانسته است از یکطرف از سرگودانی خود را نجات دهد و از جانب دیگر توانسته است که از خود ذوق و سلیقه نشان دهد مثلاً از کارهای جالب او یکی ساختن جا برای بوتها در پله یکی از الماری لباس است که موید ذوق و سلیقه این دختر محسوب میگردد .

اختراعات و تازه آوری هادر دنیای طب



هم زمان با پیشرفت علوم دیگر علم طب نیز به نو به خود پیشرفت قابل ملاحظه نموده است و این پیشرفت مرهون زحمات دانشمندان علم طب بوده است و البته در پهلوی این دانشمندان انمختر عین و مکتشفین وجود دارند که دانش و علم را تکمیل نموده اند . کشفیات تازه در دنیای طبابت این امیدواری ها را بوجود آورده که خطرناکترین مرض بزودترین وقت تشخیص شده و در کار دو کتور و معالجه آن تسهیلاتی فرا هم گردد .

مثلاً ماشین جدید که در بعضی از ممالک اروپایی مخصوصاً در قسمت طبابت جدیداً بکار میرود واقعاً راه جدیدی را به طبابت امروزی باز نموده است .

این ماشین که ظاهراً شکل تلو یزیون را دارد و توسط یک نفر

بنا علی محمد نادر از لیسه استقلال .

مضمون انتخابی شما دلچسب و خواندنی است در شماره آینده نشر میشود اطمینان داشته باشید .

بنا علی احمد فرید
 نامه شما که عنوانی مجله ژوندون تحریر یافته بود به ما رسید . امیدواریم که رضایت همه خوانندگان از جمند را حاصل کرده بتوانیم به امید همکاری های بیشتر شما .

بنا علی محمد زبیر .
 نامه پر از شفقت و مهربانی شما به اداره مجله رسید از حسن نظر شما تشکر .

اداره میگردد میتواند بدون اینکه ساعتها وقت دوکتور را بگیرد با گرفتن چند سوال از مریض می تواند بزودترین فرصت نوع بیماری مریض را تشخیص بدهد البته با فشردن چند تکه از این ماشین در صفحه که شکل تلو یزیون را دارد . دو کتور موظف با سوال نمودن چند از مریض و گرفتن پاسخ از مریض بدون اینکه اشتباهی در تشخیص مرض بوجود آید بدون اتلاف وقت مریض تداوی میشود . نا گفته نباید گذاشت که این ماشین به ظاهر ساده تقریباً شکل کامپیوتر را دارد و در تشخیص و معالجه آن هیچگاه سختی و اشتباهی رخ نمیدهد . و سرعت عمل این ماشین یکی دیگر از صفات آن بشمار میرود .

مردی بانقلاب بقیه

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه زندگی اش را از کف داد.
 الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک کاردون به تعقیب
 مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
 میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوارتمان لوکس به کرایه گرفته می
 خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای
 ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترلا میکند
 دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما
 اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

(اگر چنان موقعی برسد که
 یک دختر بی پناه و بی کس بدو ن
 اتکا باشد و ن شک در یک شب
 خواهد بود لولا من می خواهم یک
 نگاه در منزل کوچک و مقبول تو
 بیندازم بما اطلاع رسیده که در
 منزل شما سرقت شده است بسیار
 امکان دارد در همین لحظه مرد سیاه
 پوست پشت بستر خواب شما
 پنهان شده باشد. این مفکوره که به
 او خصالت غیر قانونی قایل شویم
 بازو خینه یک شوالیه مطابقت نمی
 کرد.

آقای ویلیام شما اتاق خواب
 راجستجو کنید. من به شما لو نمی
 روم وهم به اتاق خواب سر می
 زنم.)

لولا با خشونت اعتراض کرد :
 (اگر شما کمترین حس مسوولیت
 و وجدان داشته باشید به اتاق
 خواب من داخل نمی شوید .
 الک اعتراف کرد: (متاسفانه
 من از صفا تی که گفתי بی بهره -
 هستم . حتی کمتر از جرعه از
 اخلاق در من سراغ نمی شود .
 گذشته ازین لولا، من کدام خانواده
 بزرگ منسوب نیستم من یکی از

نخواهد شد اما بهر حال کلید
 را هم میخواهم از نزد تان بگیرم.)
 الک هیچ تر دیدی نداشت که لولا
 دروازه منزلش را از داخل قفلک
 کرده بود و این حدسش درست
 از آب درآمد. او زنک دروازه را به
 صدا درآورد و مدتی طول کشید تا
 اینکه لولا در لباس خواب ظاهر
 شد.

لولا پرسید : (آقای انسپکر آمدن
 شما به چه منظوری است ؟ او حتی
 کوچکترین تعجبی هم از خود نشان
 نداد.

(صرف یک ملاقات عادی
 اجازه میدید وارد شویم ؟)
 لولا دروازه را بازتر کرده به
 الک و گاردون اجازه ورود داد . یک
 خفیه پولیس دگر هم به تعقیب آنها
 وارد اتاق شد .

لولا اظهار داشت بمن فردا رئیس
 پولیس را ملاقات میکنم و اگر او بمن
 قناعت کامل ندهد، من جریسان
 امشب را در تمام جراید و روزنامه
 ها به نشر خواهم سپرد. هیچ قابل
 سمع نیست که در نیمه شب وارد
 منزل یک دختر تنها شد که بیگس
 بدون اتکاء باشد ...)

الک جواب داد: (من میخواهم
 لست تمام کرایه نشین های این
 عمارت را ببینم.)

دربان شروع کرده بردن اسمای
 یک از کرایه نشین ها با شغل
 و محل ماموریت شان الک پرسید :
 (این اپارتمانهاوس از چه کسی
 هست؟)

در بان پاسخ داد: (عمارت مربوط
 به شرکت مایتلند می باشد. حال
 آقای مایتلند عمارت پرنس کاکس
 را که در چهار راه برو کلی واقعست
 خریده ...)

الک حرف دربان را قطع کرد :-
 لطفا سر گذشت خانوادگی او را
 بمن بازگو بید هر چه از شما می
 پرسم. جواب دهید، ماد مواصل
 بسانو در کدام ساعت به اپارتمان
 برگشته است ؟)

(او تمام شب را در منزل بوده
 و قطعا بیرون نرفته است بصورت
 دقیق از ساعت ۱۱ روز عمارت را
 ترک نکرده است.)

(کسی نزد او بود ؟)
 دربان متر ددماند و قدری فکر
 کرده جواب داد: (آقای مایتلند
 شخصا با ماد مواصل بسانو آمد
 اما زود برگشت .

الک در حالیکه خیر به چشمهای
 دربان میدید پرسید : غیر از
 مایتلند کسی دگر اینجا بود ؟)

(نه غیر از آقای مایتلند کسی
 بدیدن ماد مواصل بسانو نیامده
 است .)

(یک کلید آبار تمان ماد مواصل
 را که با خود دارید بمن بدید .)

دربان متر دد ماند و سپس
 التماس کرد: (با این کار شغلم را از
 دست میدهم. شما چرا بشت
 دروازه اودق الباب نمیکنید ؟)

الک اظهار نظر کرد: (اوه بلی
 اگر من کسی را هنگام گرفتاری
 متوجه موضوع بسا زم عیبی ندارد
 و یا مثلا اگر جنایتکاری را بخوام
 باز داشت کنم، نخست روی شانه
 اش رابه انگشت زده، حکم بسا ز
 داشتش رابه او ابلاغ کنم روز شام

جمله ۱۰ فرزند پدر م میبا شم و اگر
 چیزی وجود دارد که من ا جا زه
 دیدن آنرا نداشته باشم. درآ صورت
 محض بگوئید: (چشمها را ببند من
 به یقین همین کار را خواهم کرد و
 از شما اطاعت میکنم .)
 هیچ چیزی که اشتباه برانگیزد
 در منزل لولا بچشم نخورد از اتاق
 خواب یکلراه به تشناب باز میشد
 و کلکین تشناب باز بود . الک چراغ
 دستی را روشن کرده به کمک آن
 دیوار بیرون را روشن ساخت و
 دید که یک شی شیشه بی کوچک
 بدیوار نصب بود.

الک زیر لب غرش کرد : (مثل
 یک این ولاتور معلوم میشو د) سپس
 به اتاق خواب برگشته در پی یافتن
 محل فرستنده رادیویی بر آمد او
 پله دروازه یک آلماری را که از
 چوب شیشم بود باز کرده دید که
 بین آن بر از لباس های رنگه بود .
 الک دستش را در میان لباس ها
 داخل کرد آلماری از نوع بسیار -
 قشنگتر بن آن بود. که الک تا آنروز
 دیده بود تخته داخل آلماری گرم
 بود.

لولا بادستهای بسته آنجا
 ایستاده الک رامیدید و تبسم استهزا
 آمیزی به لبهاش پیدا بود. الک
 دروازه آلماری را دوباره بست و
 انگشتهای حساسش بر سطح پله
 دروازه بدنبال یک دکمه بجستجو
 پرداخت.

مدتی را دربر گرفت تا اودکمه
 ایراکه بدنبالش میگشت پیدا نمود
 سرانجام یک توته چوب را پیدا کرد
 که زیر فشار انگشتش فرو رفت
 و قسمت پیشروی آلماری باصدا ی
 مخصوص فرود آمد.

الک صدازد: (آخ ، یک تخت
 خواب که درعین حال آلماری لباس
 هم میباشد . این یک اختراع بسیار
 عالی است ! اما آن قسمت آلماری
 یک تخت خواب نبود و الک هم
 در نظرش راه خطا رفته بود بروی
 یک تخته چندین عدد گروپ و



کردیم و از همه جر یان واقف شدیم
 فردا صبح به دستهای بقه دسبند
 میزنیم و من آمده ام تا بتو آخرین
 شانس را بدهم . من همیشه در خفا
 نسبت بتو علاقمند بوده ام . تو يك
 چیزی داری که همیشه مرا بپاید
 دختری می اندازد که يك وقتی جنون
 آسا دوستش میدا شته م .
 لولا اظهار داشت : «الك ، حال
 يك مو ضوع را بشما فاش میکنم .
 شما هیچ کس را گرفتار نکرده اید
 و شما هیچگاه نخواهید توانست
 کسی را گرفتار کنید . شما آن
 طعمه پای لچ خود بالدر را در سلول
 هاکن جا دادید تا ازین راه فستحی
 نصیب تان بشود . اما شما هرگز
 به رازی دست نخواهید یافت . حق
 دارید حر فهای مرا باور نکنید .
 ولی جریان همینگونه است که گفتم .»
 اگر هر وقتی دگر میبود گاردون
 بدون شك با انبساط خاطر به قیافه
 الك میدید تا تاثیر چنین حر فهارا
 در صورتش بخواند ، زیرا خفیه
 بو لیس مجرب از شنیدن کلمات لو لا
 خود را سخت تحقیر شده و بیچاره
 می پنداشت و زرخش روی سینه اش
 افتاد . او با بیچارگی از پشت
 شیشه های عینکش خیره به طرف
 لولا نگرست .

لو لا به صحبتش ادامه داد : هاکن
 به هیچ چیزی اعتراف نخواهد کرد .
 زیرا دست بقه بازویش را خواهد
 فشرد ، همانگونه که سراغ میلز
 را گرفت . به سروقت لیتنوف رسید .
 حتی اگر بقه اراده کند ، خدمت
 شما هم به آسانی می رسد . البته
 این مر بوط به تصمیم اوست . حال
 شما میتوانی مرا محبو س کنید . اگر
 خواسته باشید میتوانی مرا به
 زندان بیندازید . زیرا به کمک
 دیکتافون همه چیز های را که به رای
 بنت گفته ام شنیده اید . چرا مرا به
 زندان نمی اندازید و نمی خوا هید
 علیه من اقامه دعوا کنید ؟ الك که
 جرأت حرف زدن از وی سلب شده
 بود ، خوب میدا نست که علیه لولا
 بسانو هیچ الباتی نداشت و هیچ
 دلیلی که بتواند مسئولیت ویراناب
 کند در اختیار الك نبود ، ولو لا
 میفهمید که او اینرا میدا ند .
 گار دون اظهار کرد : لو لا تصور
 میکنید به همین سا دگی از چنگ
 من بیرون می روید ؟ لو لا نگاه
 خشم آلودی به او افکنده گفت :

(بقیه در صفحه ۶۱)
 صفحه ۴۵

ترانسفر مر هادر کنار هم نصب
 شده و آن تخت جز دستگاہ فرستنده
 چیزی نگری نبود .
 الك پرسید : (ماد موازل لو لا !
 شماحتما برای داشتن همچو يك
 دستگاہ اجازه نامه دارید ؟) اما در
 حقیقت او عین چیز را حدس نمیز د
 که حصول لا یسنس برای دا شتن
 يك همچو در انگلستان به زحمت
 صادر میشود .
 اما لولا به طرف میز تحریر رفته
 سندی را آورده به او نشان داد . الك
 متن لایسنس را چندین بار خوانده
 سرش را به عنوان تایید شور داده
 محترمانه گفت :
 - (شما يك آدم بسیار پر کاری
 هستید . و حالا میخوا هم جو ازی
 را بمن نشان دهید که بقه نمبر يك
 برای شما اعطا کرده است .)
 - (و من میخوا هم از زبان شما
 بشنوم که مردم را در نیمه های شب
 از خواب میکشید تا جواز نامه های
 شانرا تقطیس کنید ؟)
 الك به اختصار گفت : (شما
 امشب ازین دستگاہ به نفع بقه ها
 کار گرفته اید . و شاید آن نقد ر
 شایستگی داشته باشید که به
 کلونل گاردون تو ضیح بفر مایید
 که چرا دستگاہ مخابره رادر خدمت
 بقه ها قرار داده اید ؟
 لو لا برای نخستین بار به دیک
 مراجعه کرد : « من ازین دستگاہ چند
 عفته میشود که استفا ده نکرده ام .
 اما خواهر یکی از دوستان من امروز
 شام از من خوا هش کرد اجازه دهم
 او از آن استفاده کند . و يك ساعت
 پیش ازینجا رفت . »
 گار دون سوال کرد : « منظور شما
 ماد موازل بنت است ؟ » لو لا با
 تعجب به قیافه گار دون خیره شده
 میخواست نتیجه حر فهایش را
 در صورت او بخواند :
 - « شما از کجا میدانید ؟ »
 الك خنده دو ستانه بصورت لولا
 زد « لو لای عزیز ، حالا تو بخودت
 خیانت کردی و مر تکب اشتباه اول
 شدی درست در لحظه ای که به زبان
 بقه شروع به حرف زدن نمودی و
 پیام بقه را مخابره میکردی ، ماد موازل
 بنت پهلوی من ایستاده بود . لو لا
 مشت ترا باز کردیم حال بهترین
 کاری که میتوانی کرد اینست که
 بنشیننی و تمام حقایق را بما بگویی
 ما دیروز شام نمبر ۷ را هم گرفتار



هزار و یکپ

لاله کودر جلال آباد

قبل برین در صفحه هزارو یکم سپ خودم مطالبی می نوشتم و همکارانی نبود که دین صفحه سهم بگیرند . اما درین اواخر نویسندگانی کمر همگاری بسته و درین صفحه به قلمفرسایی آغاز کرده اند و حتی بعضاً مخلص شرمندوک را درین صفحه راه نمیدهند چنانچه در هفته گذشته مضمونی زیر عنوان مزاحمت نشر شد که متاسفانه در حروف چینی بعلمت هوشیبری رفقا اسم نویسنده اصلی آن از چاپ باز ماند ، با طلب پوزش از نویسنده محترم آن متذکر میشوم که مضمون مذکور را محترمه عالیه ایوب نوشته بودند . اینک باز هم قصه لاله کو در جلال آباد را که بنام علی احمد غوث زلمی نوشته در برابر شما قرار داده خودم رخصت میشوم . چه کنم چاره ندارم .

براه خود ادامه داد .
پیش رفتیم و از پل گذشتیم در آن طرف پل عجیب منظره بی بود . یکنه داد بچه ها با چوب های دراز کسر چوب را چنگل مانند ساخته بودند مسلح بودند و آماده به جنگ آوردن کاغذ پران . اما و بحال دهقان بیچاره بیکه در آن نزدیکی گندم گشته بود زیراهمه بدون اعتنا در زمین های زراعتی پشت گدی پران هله نش زده میدیدند .
یک گدی پران آزاد شد و تار آن به گوش لاله کو اصابت نمود بچه ها تار را کش نمودند نزدیک بود که تارشیشه گوش لاله کو را از بیخ ببرد اما زود متوجه شده و تار را از گوش لاله کو دور نمود .

بطرف دریا آمده خواستیم لحظه ای که در کنار دریا بنشینیم در نزدیکی کنار دریا که رسیدیم لاله کو را گفتیم : (دستان را بده که کنار دریا مایل است ما را بلغزین در همین انا دیدیم یک زیگلو و یک ویک قندو لک جوره از کنار دریا به طرف پائین میدوید لاله کو بالایشان صدا نمود : «احتیاط ! کخطر ناک است» اما آنها نشنیدند و دخترک در پایین آمدن کنترل خود را از دست داده راساً بریا رفت و افتاد .
بچه هاییکه در آن نزدیکی بودند یا لای دخترک مانند آنکه موش را از آب بکشی تر شده بود چک چک کردند .
لاله کو به دخترک گفت «بی بی جان نه گفته بودم که احتیاط کنین دخترک در حالیکه گریه میکرد هیچ نکت و دست زیگلو را گرفته از آنجا دور شد بعداً به نظریه لاله کو دوباره بطرف شهر آمدیم باز هم در شهر با همان صحنه های قبلی مواجه شدیم لودسیریکرهای رستورانها که با یکدیگر مسابقه میدادند هیاهوی شهر را دوچندان ساخته بودند در شهر از لاله کو اجازه خواستیم و برایش گفتیم که شما بروید خانه زیرا میمانان منتظر تان هستند مائش را در اتاق خود گذاشته فردا کابل بخیر حرکت می کنیم اگر کدام امروخیتی باشند بگو بد گفت : (زنده باشند اما باید شب را همراهی من تیر کنید گفتیم نمیشود شما بروید باز انشاء الله در کابل باهم خواهیم دید گفت آن انشاء الله حس میمانان که رخصت شدن کابل میام از لاله کو خدافظی نموده به اتاق خود آمدیم .

فردا آرزو درین موتر رفقا تبصیر
می نمودند که چرا این میمانانها میبندند فکر نمیکند که کسانی که در آنجا خانه دارند برای این نرفتند که شب و روز از میمانان ناخوانده پذیرایی نمایند بلکه برای سیر و هواخوری رفته اند . دیگر را کبیرن مو تر نیز سخنان رفقای ما را تایید نمودند ادامه دارند خدای میمانانرا انصاف بته که لاله کو ما را از جلال آباد رفتن بیزار ساخته اند .

ونی چه گپ شده ؟؟ گفت : «هیچ وقتیکه میخواستیم نان بکشم سر پوش دیکه برنج که از زغال و خاکستر پر بود در مابین دیکه چه شد و از طرف دگه دیکه قورمه که در پشت سرم در سراجاگک بود آنهم جبه شده و گوشتهایش پاش پاش شد .»
همه گفتیم فرق نمی کند هرچه که تیار باشد بیارید خانی خورماس .
بعد از نان خوردن ننی گلو آمده گفت : خاک شوم چیزی نخوردید ، خیالمان بدلتان نشده بود ، نام خدای اشتو کام که میان و چرس گده هوش و سرم نیمعانتن خاک دسرم عزت تان نشد .

لاله کو ننی گلو را گفت : «حالی چه
دجانشان میزنی و گپیتی شان پس دگه طرفها را جمع کو .
همه ما بر خاسته به لاله کو نیزی گفتیم اگر پل بسود میروین بفرمایند .
لاله کو گفت شما بیرون منتظر باشین **معمایم . در بیرون تقریباً بیست د قیق** منتظر لاله کو ماندیم اما از لاله کو خبری نشد فکر کردیم ننی گلو او را اجازه نمید هد دیدیم سرو کله لاله کو پیدا شد همه روان شدیم .

درواه لاله کو قصه های زیادی نمود و **ضمناً گفت : «خیال دارم که چند روز بعد** دوباره بکابل برم زیرا در آنچه از دست میمانانها به تنگ آمدیم مالز کابل همراه خود چندان لیاف و کمبل کافی نیاوردیم نام خدا میمانانها هم پس در پس آمده میرن .
زمانیکه به پل بسود رسیدیم ، جوش و خروش بینظیری بود ، مردم پیر طر فروان بودند و نزد اکثر خورد و کلان گدی پران دیده میشد که از هر طرف بیوا بلند نموده بودند لاله کو را گفتیم (لاله کو پرت گدی پران بخرم قبیل میکنن) گفت نی بچیم حال دروان مانیر شده ریش سفید شدیم گفت خدانگند لاله کو از صد گل تان نو نیم گل تسان شکفته دلناترا نیاغزین لاله کو خنده کرد و

ویک تعداد دیگر ننگچه گک های ترق ترقی را گرفته و صدا آنرا می کشید ند که هر کسی از نزدیکشان میگشت گوش های خود را محکم میگرفتند و به حال ایسن عد جوانان الفسوس میخوردند اما آنها مغرور انه میخندیدند یکمده از جوانان دیگر ماکه بایک پطلون و جاکت ملبس بود ند خود را بدور پتویی پیچانیده و منظره عجیبی به شهنسیر جلال آباد افزوده بودند و پیر طر فی که میرفتند هیاهو کرده خنده های قاهقاه را سر میدادند .

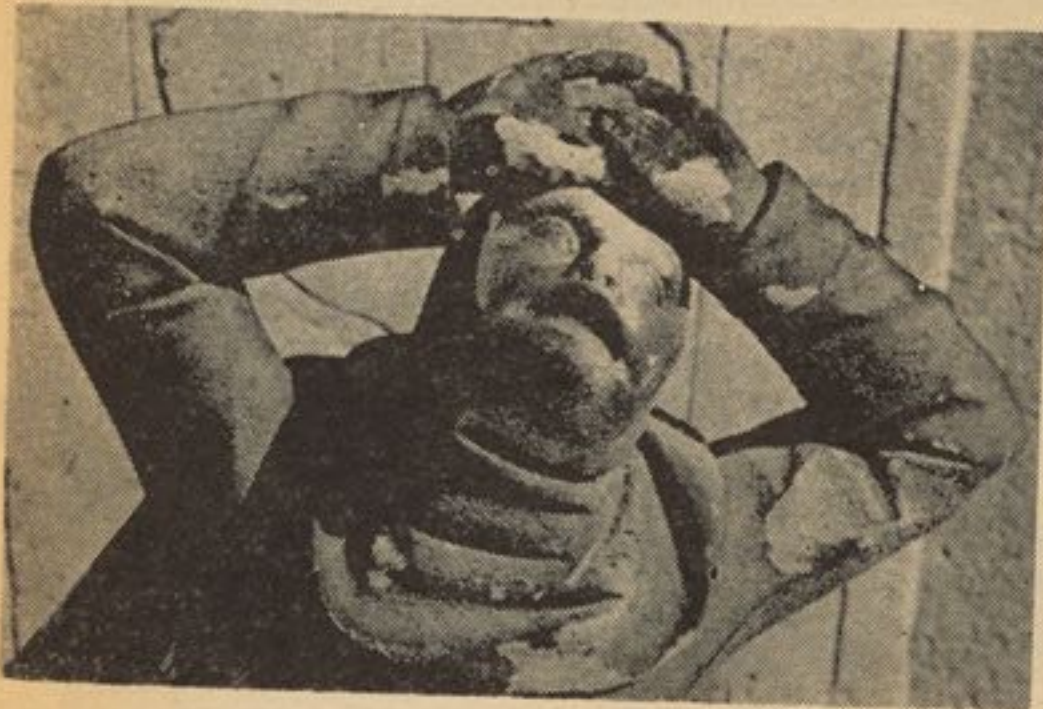
چون گرمه بودیم گمی چیلی کباب خریدیم و همراه پر خجه های چوب بیکه در بین آن موجود بود به کمال میل نوش جان نمودیم بعد از نان خور دن به اتاق خود آمده چون خیلی خسته بودیم همه بخواب رفتند جز من زیرا یکی از رفقا خر میزد و دیگری سر رفه میشد و آن یکی دیگری بخواب آرام رفته بود و نکان وقت در خواب چیخ های وحشتناکی میکشد که دل انسان میبرد آمد . لحظه اییکه خوابیم **میبرد خرخش رفیقم از خواب بیدارم** میشود رفیقم را از خواب بیدار نموده میگفتم : «به پهلوی بخواب که خر میز نس اما باز هم خر میزد ، دیگری بی در پی سرفه میشود آن یکی گاه گاهی چیخی میکشد که درین من سوخته بودم ، پیر صورت صبیح شد وقتیکه به خانه لاله کو رسیدیم لاله آمده و همراه یک یک مابغل کشی نموده عید مبارکی کرد لاله کو ما را بدرون منزل شان دعوت نمود . در حالیکه میمانانهای زیادی موجود بود رفتیم و نشستیم وقت ظهر میخواستیم بیرون شویم اما لاله کو مقاومت نمود و گفت باید نان چاشت را یکجا با دیگر میمانانها صرف نمایم .
همه منتظران بودیم که یکبار ننی گلسو در حالیکه به آواز بلند می خندید به اتاق داخل شده و لاله کو را مخاطب نموده گفت : «خبرداری لاله کو جان که چه شده ؟؟ لاله کو سرخسود و رنگان داده گفت :

روز اول عید اضحی رفتیم منزل لاله کو تا عید سعید را برایش تبریک گفته و لحظه ای باهم بنشینیم و کب بزییم اما متاسفانه نه در خانه تشریف گذاشتند و همراه با فامیل شان چندی قبل به جلال آباد رفته بودند .
دوباره خانه آمدیم و نان چاشت را خوردیم و بعد از ظهر همراه با چندتن از رفقا از خانه به عزم جلال آباد حرکت کردیم .
در ایستگاه موترهای جلال آباد جای سوزن انداختن نبود ، تعداد موترها هم کم و هم گرایه موتر را مالکین بدل خود میگرفتند .
یک نفر با فامیل خود آمده و گرایه موترها را پرسان نمود ، یکی برایش گفت : «والله اغه بیادز قیمت ها خو بسیار بلنداس ، تو یوتا هفتاد افغانی ، و الگه یکصد و بیست افغانی و سوویس پنجاه افغانی .
مردباشین این کلمات خواست از رفتن به جلال آباد منصرف شود اما خانمش با آواز بلند بالای مرد داد زد : «خدانگد کسه قیمت هایش ازین هم کرده رو چند باشد ه شو میرم ، هر کو داد «برومه نرم ؟؟ هیچ نیشته باید حتما بریم .»
مرد چون دید زنش سخت محکم است نا جلال آباد روند و شرط هم چشمی را بجا کنند به یکی موتر هاسوار شدند .

ما هم به یکی از موتر هانسته حرکت کردیم ، وقتیکه به جلال آباد رسیدیم یکسو رفته سراغ لاله کو را گرفته به منزل شان رفتیم .
لاله کو کجاست ؟؟ گفت : «معمایم ننی گلو و لاله کو کجاست ؟؟ گفت «همراه گلو جان رفته بازار ناسو دا بیاره ، نام خدا ایقه میمانانها آمده که دل ماره از خانه سیاه کدن ، خورماز یکطرف مسافر و از طرف دیگر میمانانها چوقه جوقه می آیند از خانه گرفتن در جلال آباد یکلی میمانان شدیم ، گفت : «معمایم ننی گلو و لاله کو صبح بخیر پیش لاله کو می آیم خانم لاله کو شله شد که شب بیاید اما در جواش گفتیم شما از جفات همینقدر میمانانها برآئید بسیار است خدافظ .
ما به شهر آمده و در یکی از سرای ها اطاقی پیدا نمودیم اما اینرا باید بگویم که بعد از بسیار تب و تلاش توانستیم اتاق مترو کسی پیدا نماییم . لباس های خود را گذاشته به سیر شهر برآمدیم .
در شهر بیروبار عجیبی بود ، پسران ، دختران ، خورد سالان ، بزرگسالان و خوار کوکو هادرشهر پروان هدف معین پائین و بسا لا میرفتند .

یکمده پسران جوان و شیک پوش کسه تعدادشان بعد دوازده نفر می رسید بد هن خود بازیجهی را گرفته بودند و بیک صدا آواز خوش ترانش بازیجه را بیرون می آوردند

حتی سنگها به تنفس احتیاج دارد



یک شکل و مجسمه کلیسای کولون که جهت ترمیم به ورکشاپ آورده شده سلفر دای او کساید گاز های سوخته با معاونت و همکاری یاران یک ترکیب دیگر یعنی اسید سلفوریک را با وجود می آورد. این ترکیب سنگ های دیگری را به سنگ گچ مبدل می سازد.

تمام چیزهای این جهان راه خود را می پیمایند بدون آنکه اثری از خود بجا گذارند. اما تنها ابداع و خلاقیت معنوی انسان است که میتواند او را تانسلی های متعددی زنده نگهدارد. در امتداد محیط ماحولیکه انسان برای خودش اعمار نموده چیز های مهم و باارزشی را در ساختن کلتور و فرهنگ از خود بجا گذاشته که از سده به وگزنند زمان درازمان بوده است. آرت و هنر نسل های گذشته که در موزیم های ماذخیره گردیده از هر نوع نفوذ و قدرت های منفی که در تمام اشکال خود فساد و پوسیدگی تولید میکند محفوظ و مامون نگه داشته شده است. در آنجا تغییر و پوسیدگی آهسته و متوقف گردیده، اما جلوگیری و دفع کامل آن میسر نمی باشد.

اثرات مهمی را که قدرت و توانایی روز افزون بشر در راه متنوع ساختن زندگی وارد نموده سبب شده که مردم عملیه تغییر شکل را که همه روزه در حال حرکت و جنبش بوده و تولیدات اجناس یا انرجسی را بلند و پایین می آورد فراموش کنند و باینصورت طسرق جلوگیری و کنترل آنرا میسر ساخته نتوانند. یک سازه سوخت موتوری را بحرکت می آورد یا تولید حرارت میکند در حقیقت یک تغییر

شیمیایی را انجام میدهد. تولید خود بخود این تغییر شکل در بین آب و هوا پراکنده میگردد. که البته اثرات آن دفع شده نمیتواند. در شهر های بزرگ صنعتی کثافت و دور آورگازیم انسان را شدیداً متاثر ساخته و موجب میشود که سنگ ها تکه و پارچه گردد. کارهای آرت و هنر مثل دژها و کلیسا ها که در طی قرون متوالی محفوظ مانده چنین فکر میشود که سنگهای آن از جنس های کوچک ابدی ساخته شده اکنون بسسوی تجزیه و متلاشی شدن نزدیک میشود. در حالیکه عمارات دیگر با وجودیکه از عین مواد ساخته شده اند اما چون در آنجا فابریکه وجود ندارد بنابراین از آسیب و زیان محفوظ مانده است.

کلیسای کولون بزرگترین و مهمترین کار معماری در جرمنی شناخته میشود. در استان این کلیسا از سال ۱۲۴۸ شروع میگردد. در همین سال بود که سنگ تهناب چنین یک عمارت وسیع و بزرگ گذاشته شد. اما کارهای آن بدون هیچگونه شک و تردید نایباً دوم قرن ۱۹ خانه پیدا نکرد. کولون قبلا یک شهر بزرگ در قرون وسطی شناخته میشد که یک تعداد قلب های انسانی برای پیشرفت داخلی و ارتقاسای صنعتی آن می تپید. سلفردای اوکساید که توسط

عملیه احتراق آزاد گردیده بود اثرات خود را در همان مرحله اول بالای سنگ های کلیسا باقی گذاشت. سنگ ها ابتدا با این پدیده عادت کردند اما در اخیر یک سنگی که توسط رومن ها تهیه و تصب شده بود کاملاً فرسوده شد. و در طی قرن گذشته معاوضه گردید. معبد در جا های کمتر معروف به خطر این پدیده شرایط بهتر، موجود است که باقیایسه با سنگ های ریگی و سنگهای آهکی که مورد استفاده قرار گرفته در مقابل تغییرات جوی مقاومت نشان میدهد تا اندازه رضایت بخش می باشد.



هنده تصادم مستقیمی که در تجاوزات هوایی جنگ عمومی دوم صورت گرفتست قدرت خرابی و اضلال کلیسا هارا پیدا کرده نتوانست. اما آلودگی روز افزون و مرمکن است که جای آن خرابی را در چند دهه محدود اشغال نماید. عناصر ضعیف رقابل پیمایش که در موجودیت کلیسا دخالت نازد کارهای محافظوی خود را در طی قرن های گذشته بدرستی انجام داد تا اینکه سلفردای اوکساید یعنی بخار لوگو موتیف میان آمد.

کلیسا آهاکه روزی مدخل و نقطه نمایشی شهر های آلمان محسوب میگردد نقطه اصلی معروفی به خطر وسایل نقلیه و آشییز خانه اواقع گردید. قله یا قبه های بلند کلیسا ر معرض دودهایی قرار گرفت که توسط جن های بیشمار تولید می گردید. ابروان سلفردای اوکساید که مؤلف انرجی ناخته میشود از هر یک لودکش هاو پایس ای سوخته شده هجوم آورد و با آب مخلوط گردید که در نتیجه اسید سلفوری را بمیان آورد و هتکامیکه با کتالیست های موجود در خاک شهرهای بزرگ یکجا گردید ترکیب اسید سلفوریک را بمیان آورد.

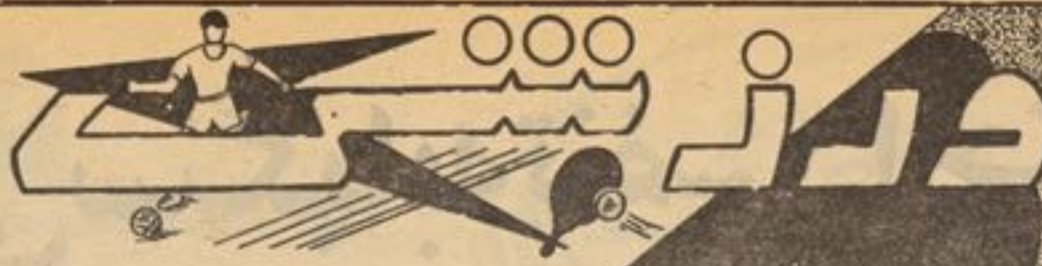
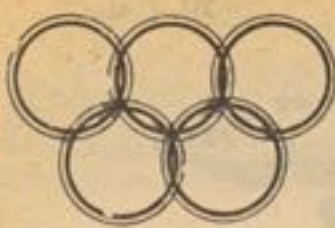
فساد و ساییدگی سنگ ها تنها متوجه شهر های بزرگ نیست بلکه این خطر عام شمول می باشد. مثال زنده این ادعا همین کلیسای هندونی در آلمان می باشد که بچنین یک سر نوشت غم انگیز مبتلا گردیده است.

این چیز آهک سنگ یعنی یکانه مباشر واجت سنگ های ریگی را به سنگ گچ که یک عنصر دارای نسج بزرگتی بوده و قدرت انبساط و فشار را در ذرات ریزیک به تنهایی دارد تغییر و تبدیل نمود. بعد از آن یاران تمام آن چیزهایی را که ضایعه نامیده میشود بمیان آورد. این عملیه بطور پیوسته تکرار شده و این توسط عناصر دیگر که دشمن و مضر سنگ شناخته میشود مانند کلورین، آمونیا، فلورین و پارچه های بیشمار مواد فلزیه کیوتران با وجودیکه اسلادر طبیعت به سمیت دشمن و مخالف شناخته نمیشود تمام و کامل گردید. تمام این چیزها منجر به ساییدگی و تحلیل کامل سنگ گردید.



این چیز از حیطة قدرت و توانایی محافظین و نگهبانان و همچنان معماران و ساینسیست ها که مشغول اقدامات ترمیمی بوده و میکوشند تا از ضایعات وارده جلوگیری نمایند خارج میباشد. آنها قدرت آنرا ندارند تا کار های بدون تعویض را با استفاده از پوش های شیشه ای که میتواند از بخارات فاسد و مضره جلوگیری نماید انجام بدهند.

آنها میدانند که چه چیز ضرورت است تا از عملیه فساد و پوسیدگی جلوگیری بعمل آید. آنها تمام عملیه هارا قابل پیمایش ساخته اند، اما آنها قدرت توقف و مانع شدن از آن را ندارند. مفاهیم و وسایلی که در اختیار آنها قرار دارد بسیار کم و ناکافی است. آلودگی هوا پیوسته زیاد و زیاد تر میگردد. قسمت های مختلف یک کلیسا در ساحاتی که تمام عمارت در معرض خطر واقع شده و یا اینکه تمام عمارت در تهنید از بین رفتن قرار گرفته است میتواند که معاوضه و تکمیل گردد. بهترین و مهمترین این متود هارادر استفاده دهقان ها قرار گرفته تا آنان را در کارهای مشکل شان یاری و مساعدت کند. مصروفیت فعلی



بازی یوگا



زمانیکه در جهان از طبایع خبری نبود مردمان هند باستان تمریناتی را بوجود آوردند که توسط آن معلولین و مریضان را تداوی میکردند کلمه یوگا از کلمه (یوج) اشتقاق یافته که یک کلمه سانسگرت بوده معنی اش تصفیه و وزیدن، تقویه نمودن و تمرین نمودن را میرساند یوگا یکی از تمرینات عنعنوی هندی هاست، این حرکات از طرف صبح و عصر در حالیکه غذا صرف نگردیده باشد اجرا میگردد. جوگی ها حرکات را وقتی اجرا میدارند که علالت مزاج نداشته باشند حرکات جوگی را همه مردم چه مرد باشند چه زن اجرا می دارند

حرکات یوگا در تمام انستیتوت های تربیت بدنی و مکاتب متوسطه و ثانوی هند تحت پروگرام مرتب اجرا میگردد.

در یوگا حرکات به آهستگی اجرا میگردد در حالیکه چرخش استیک به سرعت اجرا میشود.

تنفس در حرکات رول پس عمده را بازی می کند ازینرو تمرین زیاد برای تنظیم آن بکار است.

حرکات مهم یوگا بنام هاسی پی همه گایه، و غیره یاد میشود در عکس یکی از حرکات عمده این بازی را تماشا مینمایید.

جشن ورزشکاران درپولی تخنیک

روز ۲ جدی درجمناناز یوم انستیتوت پولی تخنیک جشنی برپا شده بود که از هر حیث تماشایی و قابل توصیف بود، جشنی بود که ورزشکاران را قادر دانی میکرد. جشنی بود که برای ورزشکاران روح تازه ای بخشید و به آنها می فهمانید که هر گاهی بتوانند قدرت نمایی کنند بعد ازین با ترتیب همچو معارف از آنها قدر دانی خواهد شد.

درین جشن که در حوالی ساعت ده قبل از ظهر آغاز یافت و تا ساعت ۲ بعد از ظهر دوام کرد ابتدا رسم و گذشت ورزشکاران و بعد از آن توزیع انعامات و جوایز و در قسمت سوم نمایشات ورزشکاران گنجانیده شده بود.

درین جشن که همه اش قابل توصیف و یاد آور است بدبختانه نسبت بعضی معاذیر نمی توانیم از آن یاد آور شویم تنها همینقدر میگوئیم که جوانان ورزشکار پولی تخنیک با برپا نمودن این جشن تحسین همه تماشاگران را بر خود جلب داشتند. و همه کسانی که در آن محفل حاضر بودند به توصیف هر یک از پروگرامهای آنرا یاد می کردند.

چهره های ورزشی

بناعلی عبدا لمانان .

فارغ التحصیل لیسه احمد شاه بابا و یکی از فعالترین و پر قدرت ترین عضو تیم جوانان قندهار است. موصوف که فعلا دارای ۲۱ سال عمر میباشد واقعا با همین سن کم آوازه خوبی در میان ورزشکاران قندهار حاصل نموده از موقعیکه در سال ۱۳۴۷ بناعلی عبدا لمانان برای اولین بار در تیم دوم لیسه احمد شاه بابا شامل گردید، از خود ابراز لیاقت کرده و آینده درخشانی برایش پیشبینی می کردند همان بود که امروز از جمله خوبترین ورزشکاران شهر خود شهرت یافته



پیغله وژمکی .

در میان دختران ورزشکار مخصوصا در میان باسکتبال لیست های کشور مایکی از درخشانترین و پسر آوازه ترین ورزشکار پیغله وژمکی است. پیغله وژمکی که با داشتن روحیه قوی، زیرکی بی نظیر و بلاخره قدرت خارق العاده در میدان مسابقه سر آمده و ورزشکاران کنونی در میان طبقه نسوان کشور گردیده از سالیان درازی به ورزش باسکتبال اشتغال داشته و هیچ کس نخواهد بود که باسکتبال نسوان را دیده و نام این ستاره درخشان را نشنیده باشد.



تیم فوتبال معارف



تیم منتخبه معارف که از بهترین بازیگرها تشکیل شده باترین جوان و زحمت کش شان بناغلی نژند دیده میشوند

تیم فوتبال معارف که یکی از ورزیده ترین تیم های کشور ما به حساب میرود از چندی بدینطرف سر و صدایش نیست در ابتدائیت فرا رسیدن امتحانات آنها نتوانست به تورنمنت اشتراك ورزند ولی حالا که بهترین فصل برای تمرین است زیرا از یکطرف هوا سرد و از جانبی صمه رخصت هستند نمی دانیم آنها چه می کنند امید برای مسابقات آینده درخفا آمادگی بگیرند تا همانطور یکه علاقمندان زیادی دارند بازم بر تعداد علاقمندان شان افزود گردیده و آن تیم بتواند بیشتر از پیش بدر خشنند زیرا این تیم از بهترین چهره های ورزشی کشور تشکیل شده و هر یک آن در صدر ورزشکاران کشور قرار دارند .

مرگ یک بزکش

متاثر کننده و اثر ناک که بر پیکر ورزش دوستان و علاقمندان آن وارد گردیده است .

واما تاثر زیادتر هنگامی ظهور می کند که مرگ چاپ انداز را در میان میدان ورزشی می بینیم میدانی که تعداد زیادی از ورزشکاران راضی به زده افکار کرده و حالا همه جوانی را قربانی ساخته است .

قربانی آری اقربانی قربانی که برای بدست آوردن مقام قهرمانی صورت گرفته است و در راه کسب شهرت سپورسی نا بود ساخت ، همان قسمیکه عده زیادی از مردمان در اینراه نابود شده اند ، اما نام زنده خواهد ماند . نامی که .

نامی که افتخار آیند است ... نامی که در لحظه یاد آن تاثر را خلق میکند و این دیگر برای ورزشکار جوان بیست و یک ساله کشور خوب است خوب برای اینکه ، تقدیر می شود ... و اما ما چه ؟

ما به اینو سیله ، دنیای ازتالرو تالم خود را به نمایندگی از ورزش دوستان ابراز داشته و بر روح آن مرحوم سلامت باد می گوئیم .

همه می میرند ، زنده جان ها می میرند ، و بالاخره مردن است درینها و یا گفته دانشمندی « زندگی قرض است از مرگ » .

ولی مرگ به چه شکل؟ آیا مرگ غمناک است برای یک عده ؟

آری ، هر فرد یا شخص بعد از مدت زندگی پدر و د حیات میگو ید ، اما مرگ و نا بودی اشخاص نظر به موقف اجتماعی فرق میکند .

بعضا به نام بدی مرده و بعد از مرگ شهرت بد پیدا میکند ، ولی عده نام نیکو را اختیار میکنند و همین جاست که از مرگ قسمت دوم ، اجتماع متاسف و متالسم

میگردد و یاد میکند مرگ یک ورزش کار هم مایه تاسف است به حلقه های ورزشی و کسانی که برای فراخی ورزش در کشور همواره صدا می زنند و از ورزشکاران تمجید بعمل می آورند و ...

مرگ چاپ انداز جوانی که هنوز بیست و یک بهار زندگی را پشت سر نگذاشته بود ، واقعا خبریست

باسکتبال

در هیچ وقت و هیچ جاز مسابقه با هر تیمی که باشد نمی ترسند . این ورزش را ورزشکاران لیسه های حبیبیه و غازی باعلاقمندی خاص می نگرند و در فرصت مساعده به تمرین آن می پردازند . درعکس عده ای از ورزشکاران لیسه حبیبیه را می بینید که در ساعت تفریح به تمرین باسکتبال می پرداختند .

بعد از فوتبال یگانه ورزشیکه ورزشکاران ما را بخود جلب کرده باسکتبال است ، گرچه این ورزش در میان طبقه نسوان مقام اول را دارد ولی در میان پسران جوان کشور ما بعد از فوتبال مقام اول را داراست در اکثر لیسه های دختران و پسران تیم های باسکتبال موجود بوده و پوهنتون کابل تیم های ورزیده و پر قدرتی را درین ورزش دارد که





از : ریچارد اولویس

مترجم : نیرومند

شعور زن

وقتی شنیدیم که شوهر دالی دانیل مرده است همه به حال اوتاسف گردیم ، زیرا شوهرش جز چهار اولاد و یک مقدار قرضداری چیزی برای او باقی نگذاشته بود. اما خبر بازگشت اورابه عیل گریست واقامت در منزل پدری اش باسرت فراوان استقبال نمودیم. البته وضع دالی بازهم ازسطح توقع پایتتر قرار داشت. معینا دروهله نخست ودر آغاز چنان جلوه نمود که بااین تجویز دالی می توانست ازمشکلات زندگی خود بکاهد. اما همیشه که چرخ زندگی به دلخواه آدمی نمی چرخد نشیب و فراز هاراکسی نمیتواند پیشبینی کرد.

اری اتفاقات وحوادث بموقعین بروز میکنند. هنوزیک سال ازبازگشت دالی به خانه پدری نگلشته بودکه پدردالی مرد ویکانه چیزی که ازخود میراث گذاشت، همان خانه ای بود که دالی دانیل درآن اقامت گزید، بایسک مقدار قرضداری ، ائانه که هنوز اقساط قیمت آنهاطور کامل پرداخت نشده بود ، طلبیات مردم وصورت حساب مصارف تدفین پس ازپایان مراسم تدفین پدر، دالی بیچاره به مراتب نسبت به روزاول ورودش به عیل گریست زیربار دیون قابل پرداخت گور شده بود .

آدم پیشهاد کند، باید پذیرفت . خوشبختانه بچه هابسیارخوب تربیه شده، مادرشانرا درست درک میکردندومتوجه بودند که مادرشان دردست سرنوشت اسیر مانده است . درغیرآن ادامه زندگی برای آن خانواده بسیار مشکل میشد .

هیچ یک ازمشاغلی دالی عاید چندانی برای وی نداشت .

هرآدم عاقل که استعدادمعاسبه رانداشته باشد، میتواند سنجیده که دالی دریک مبارزه باخته ادامه میدهد ومانند ززیفوس تلاش میکند سنگ راروبه فرازکوه بلولاند بپرسد اندازه ایکه اوسعی میشود سنگ را بالاتر بلولاند، بهمان پیمان سنگ سریعتر روبه نشیب می لغزید . امااواز تلاش خود دست نمکشید وهیچگاه احساس خستگی نمی نمود.

اوهرگز نخواست کسی بحالش ترحم کند وی مخالف هرگونه کمک موسسات خیریه بود. اوچارپسر به دنیا آورده بود. ونصمیم داشت برای کودکان خود امکانات تحصیل ثابت ومناسبی رافراهم سازدواحترام همگان رانسیبت به خودوخانواده اش جلب نماید .

به ایسن ترتیب دالی ازتلاش خود آرام نگرفت همیشه می خندید وهمواره کلمات شیرین به نواک زبانش بود. علاوتائو موجود

بسیار جذاب بود. باوصف آنکه ۳۵ سال ازعمرش میگذشت ، بازهم اندام متناسب ، چهره لطیف وموهای خرمایی با چشمهای آسمانی رنگ داشت . مگردرعقب ایسن چشمهای آبی، جرات یک پلنگ ماده رایشد خواند که برای دفاع ازفرزندانش بود ، در مقابل کدام نفرخاص باهرکسی که بسرای فرزندان او ایجاد خطر نماید در شهر کمتر مردان مجرد سراغ میشد که شایسته همسری دالی باشند. وقتی یکی ازین مردان مجرد بنام ایدباورمن توجه دالی رابخون جلب کرد، ماهمه به این عقیده شدیم که این بهترین راه حل برای دالی ومشکلاتش میباشد .

امامتاسفانه تصور درستی نبود، کیفیت وزیبایی این زندگی نو. اگرهم آغاز خوبی داشت زودبه پایان رسید. به همان سرعتی که شروع شده بودپایان پذیرفت. هیچکدام ما حدس نمی زدیم که جرابعضی اشخاص با مغز های کوچک مثل گنجشک میتوانستند علت آنرا خود تثبیت کنند . اید باور من احتمالا هیچ درین باره نیندیشیده بود که مسوولیت چهار کودک ویک زن رابا دیون بی شمار متقبل میشود .

ودالی هم دلیلی برای آن نمیدید که بیجهت وقت قیمت بهای خودراوقف اوکند



وآنهم درصورتیکه درفرجامین تحلیل هیچ مفاد ونتیجه ازین قربانی متصور نباشد .

باوصف آنهم دالی هواخواهان فراوان داشت. اکثرهمچنانها ومنشتری هانان شانرا در وایت سیت صرف میکردند ودالی ازآن زنبایی نبود که صرف یک مرتبه بصورتش نظر انداخت. غالباً اومتوانست زودزود دوستان خود را تجدید کند وهرروز یک آشنای نو برگزیند. البته اگر اوازین راه میخواست به زندگی نگاه کند. اما اوزک ازآن قماش زنها نبود. او هواخواهای خودرا بسیار به احتیاط انتخاب مینمود وهفته یک شام باآنها ازمنزل بیرون میرفت . وانگاه اتفاقی هم روی نمی داد .

آنها نخست به سینما سپس برای رقص و از آن بعد برای صرف شام می رفتند . روی همین ملاحظه رفتار محتاطانه دالی بودکه کسی نمیتوانست به او تهمت بزند . او یک خصوصیت در وجودش داشت که زیاد در روابطش نزدیک نمیشد ، بسک چیزی از خصوصیت «بمن دست نزن» وفا همه می هراسیدیم که در صورتی مثل یک گلزون در پوششش برود، هیچگاه موفق به پیدا کردن شوهری نخواهد شد .

بااین وضع وقتی دالی دریک شب اوایل ماه می دعوت یک مشتتری رستوران را پذیرفت ، هیچک از متصور نمی کرد که ممکنست این آشنایی به درازا بیانجامد . این مهمان رستوران جرالدهشتایر نام داشت ودرعوتل مجاور زندگی میکرد. آقای شتاینر در حدود آغازچهل سالگی به نظرمی آمدلباس قیمتی می پوشید . رفتارش بامحبت همراه بود وروش نرم رادر معاشرت رعایت مینمود. علاوتاً آخرین مودل موآترا سوار میشد . آقای شتاینر تایکی دوروز دگر هوتل راترک می گفت .

اماوقتی مدت توقف آقای شتاینر در هوتل عیل گریست ازیک هفته تجاوز کرد ویک هفته دگر برآن گذشت ، ومرتب به تعداد روزهای توقفش می افزود وظلی این ایسام دالی باآقای شتاینر به رقصیدن میرفت ، ماهمه تعجب میکردیم .

دالی او را روز شنبه که پیشروی بود به منزل برای صرف نان دعوت کرد. پس از صرف غذا شتاینر ودالی و بچه ها بعزم گوه گردی برآمدند وماچنین احساس نمودیم که دالی سرانجام راهی برای رفع مشکلاتش پیدا کرده است .

من شخصا ازین آقای جرالدهشتاینر خوشم نمی آمد . من طبعاً او را همانطوری از دور می شناختم . اماچند مرتبه به وایت سیت رفته با او برخورد کرده بودم . اکثر اوقات درحوالی ساعات چاشت روزگه برای صرف غذا و نوشیدن قهوه به وایت سیت می رفتم باآقای شتاینر برمیخوردم . البته او بسیار دوستانه باهرکسی پیش آمد می کرد . ودرست همین حرکتش خوشم نمی آمد. او از حد زیاد محبت میکرد . سوپه تملق وچاپلوسی وبسیار با مهارت به هرکسی خوش آمد میزد. شاید هم کدام خصوصیت دگراوخوش نیامده بود. خصوصیتی که خود نمیخواستیم آنرا بدانیم.

هرروز صبح که دالی سر ساعت ۸ و ۵ دقیقه ، از مقابل دفتر من عبور میکرد ، ما متقابلاً به هم دوستانه سلام میکردیم پیش از آنکه داخل عمارت بانک شود اوبالینحی صدامیزد :

« صبح شما خوش ، رئیس ! »
 « من در جوابش صدامیکردم : صبح شما خوش، دالی ! او همیشه بمن رئیس خطاب میکرد . شاید او بمن تملق می گفت وچنان جلوه میداد که برای من مفهومی قایل است . کلمه رئیس مثل سائرالقاب دارای اهمیت وارزش بود .
 من یگانه قدرت پولیس ناحیه عیل گریست راحت اداره خود داشتم .

دالی باوصف وارد شدن ضربت دوم سرنوشت خودشرا تسلی داده به چندین جای برای کارمراجعه کردوچندین فورمه گاز رابخانه پری نمود : دربانک کوچک شخصی اوپرنیکا بصف صراف دوم از ساعت ۹ تا ۱۲ کار میکرد. از ساعت ۲ تا ۴ در بیستخانه مشغول بود، درین ساعات مخصوصاً رجوع مردم زیاد تر محسوس بود. وسرانجام بصف منتظم کافه وایت سیت که در جوار هوتل عیل گریست قرار داشت از ساعت ۵ تا ۹ شب کار مینمود . جمعا هرروز ۱۱ ساعت در بیرون از منزل به کار اشتغال داشت وطبعاً امور منزل از قبیل یخت ویز، دوختن ووصله زدن لباسها، کالاشویی وغیره رانیز همروزه انجام میداد .

اگر کسی تعجب میکرد که دالی چطور میتواند فشار این بارگرازان زندگی را روی شانه هایش تحمل کند، من میتوانم بسرای او یک توضیح ساده درین مورد بدهم : او باید تمام این همه مشقات راتحمل کند! زندگی امروز بدون داشتن پول میسر نیست وباید برای ادامه زندگی پول اندوخت تا بتوان چهار کودک در حال رشد رانقلیه کردوبفکر پت کردن تن شان بود، ودر صورتی که هیچ میراثی هم تصور نباشد ودر عوض یک مقدار دین قابل پرداخت هم بردوش آدم باشد ، نباید مشکل بسته بود وهرکاری را که به

ملوک نیمروز

مورخان، موسس دو لت ملوک نیمروز، ظاهر بن محمد رامینویسند اما این ظاهر اصلاً معلوم نیست که چه کسی خواهد بود. آنچه که از سیاق تحلیل و خلال معلومات تا ریخ سیستان بر میاید، قبل از ظاهر، ما به امیر دیگری بنام (امیر ابو فضل نصر بن احمد) مواجه میشویم که این امیر را سلطان محمود بروز پنجشنبه ۲۳ ربیع الاخر سنه ۴۲۱ هـ خلعت امارت سیستان اعطا کرد و مردمان به تقریری اظهار شا دمانی کردند که «از شهر ما مهتری بر ما سار گشت» «تاریخ سیستان ص ۳۶۲ طبع سال ۱۳۱۴» ازین جمله روشنتر معلوم میشود که امیر ابو فضل اصلاً از سیستان بوده است. این امیر ابو فضل در عهد سلطان مسعود نیز امارت سیستان را داشت. وی در حین تسلط بر کمانها در برابر مردی بنام احمد طاهر که از ترکان سلجوقی حمایت کرده و با امیر ابو فضل باب ستیزه و نبرد را میکشاید مقابله میشود و نسبت بیروزی خویش از سلطان غزنه کمک میخواهد اما نظر به تشنج او ضاع غزنه مایه سن شده، برای نجات و بقای خود به سلجوقیسان اظهار اطاعت میکند. (موسی بیغو) عم طغرل و جفری بیک را سیستان رسیده بود. مو صوف در سال ۴۳۲ (هـ) وارد سیستان شده بدستگیری امیر ابو فضل بست را فتح کرد. این امیر ابو فضل را در عهد سلطنت عبدا لرشید پسر سلطان محمود هم امیر سیستان میبایست زیرا امیر مذکور در حین حمله طغرل گانه نعمت بسال ۴۴۳ هـ در سیستان موجود بود که در مقابل طغرل تاب مقاومت نیاورده با بیغو جانب هرات به عزیمت رفت، و همین فتح بود که غرور طغرل را بر انگیزته دست به کشتن عبدا لرشید و سایر شهبزادگان غزنوی زده و حکومت غزنه را

مدت چهل روز غارت کرد. تا اینکه در اثر جسارت مقربان دولت غزنین به کیفر اعمال خود نایل آمد. پس از رجعت طغرل به غزنین ابو فضل دو باره جهت احراز مقام خویش به سیستان وارد شد و تا سال ۴۶۵ هـ بانیک و بد روزگار در امور امارت خود دست و پنجه نرم کرد تا اینکه در بیست هفتم جمادی الاخر همان سال چهره در نقاب خاک کشید. بعد از وفات امیر ابو فضل امیرا جل بهاؤ الدوله والد یسن طاهر بن نصر بن احمد، امارت سیستان را یافت، و این طاهر پسر همان ابو فضل نصر بن احمد بود و مورخانی چون (میر خواند و منهاج الراج) که طاهر را موسس ملوک نیمروز میگویند ممکن است همان طاهر بن ابو فضل باشد. که دولت نیمروز را اساس گذاشته است. گرچه در تاریخ روضه الصفا نامی از ابو فضل نصر بن احمد برده نشده است (روضه الصفا ص ۶۵۶ ج ۴ چاپ ۱۳۳۹) اما نگارنده این سطور را عقیده بر آنست که بایست موسس دولت ملوک نیمروز همین ابو فضل را دانست زیرا وی مدتی بر سیستان حکومت کرده و نوامیس آنرا حراست نموده استقلال داخلی سیستان را در برابر سلجوقیان میانت کرده، طوریکه اخلافتش نیز از منقادان در بار سلجوقی میباشند. و بنا به تصریح مولف گمنام تاریخ سیستان، امیر طاهر، از وابستگان سلطان منکشاها بوده است (ص ۳۸۵ تاریخ سیستان). اما بر خلاف «منهاج الراج جوز جانی» طاهر بن محمد را از امیران در بار سلطان سنجر در سیستان نمی نگارد. وی معتقد است که سنجر امارت سیستان را برای امیر طاهر تفویض کرد. و مو صوف در خلال امارت خود حدود سیستان را نیز وسعت داد. مدتی حکم راند تا سر انجام

مرگ گلوگیرش شده چشم از جهان پوشید. (۲۷۵ ج ۱ طبقات ناصری طبع کابل) و بعداً پیرامون این مسئله سخنی خواهیم راند.

بنابه نقائصیکه نسبت افتاده گی در تاریخ سیستان موجود است مشکل است که با حوال طاهر مز بسور معلومات وسیع بدست آورد. درین کتاب وقایع ۲۱ و ۱۲ سال به تعقیب هم دیگر افتاده است و ممکن است که احوال طاهر و تفویض حکومت وی از جانب سلطان سنجر در همین وقایع مفقود شده تذکر داده شد باشد. بنا بران روشن کردن احوال طاهر از خلال تاریخ مذکور که بتواند موید قول «منهاج الراج» باشد، سخت دشوار است. زیرا را جح

به طاهر بن محمد موسس دودمان ملوک نیمروز مورخان دیگر کم تر تماس گرفته اند و اصلاً مبرهن نیست که مبتنی بر چه علتی ایشان این شیوه را پذیرفته اند، در حالیکه عناصر بعدی این دودمان راتا حدی با تفصیل معرفی کرده و حتی اکثر وقایع عمده زمان ایشان را بصورت

مشرح نگاشته اند، و در مورد طاهر نظر باسناد دست داشته معلومات ما همین قدر بود که نگارش یافت و تنها در تاریخ سیستان یک سلسله مطالب پراکنده که مطالبی از خلال آنها استنتاج کردن دشوار است و اگر کلیه آن مطالب را نقل کنیم و یا پیرامون آنها توضیحات بدهیم از حوصله این مقام بکلی بیرون است.

ملك تاج الدين ابوالفضل :

ملك تاج الدين ابوالفضل كه

آنها «منهاج الراج» در طبقات ناصری (ص ۶۷۶ ج ۱) تاج الدین ابوالفتح ضبط کرده است پسر همان طاهر متذکره میباشد که بعد از فوت پدر

بفرمان سلطان سنجر امور سیستان را عهده دار شد. بنا بقول میر خواند (ص ۶۵۶ ج ۴ رو ضقه الصفا) امیر عادل و نیک سیرت بوده و بارعایا با یکمال شرافت و بردباری رفتار میکرد. پادشاهی بود عادل و عالم که علما و فضلا موا نسبت داشته، عطوفت و رؤفت نهائی خود را در برابر ایشان ابراز میکرد. در معموری و آبادی سیستان بذل مساعی کرد. و عر فانرا تا حد مقدور تشویق نمود. مدارس و مکاتب زیادی را توام با کتابخانه های مجهز اعمار کرده ساحه را برای انکشاف فرهنگ و عرفان بسط و گسترش داد.

از تذکر تاریخ سیستان چنین استنباط میشود که ملك تاج الدین ابو الفضل در حیات پدر خود باوی سر سازش نداشته و در حال زد و خورد، بودند اما این قول را مورخان دیگر ذکر نکرده اند. باید توضیح داد که مطالب مفقود شده تاریخ سیستان که متأسفانه به وقایع همین دوره تصادف میکند این پرابلم را ایجاد کرده است. از آنرو معلومات ما کامل شده نمیتواند، با آنهم مطالب پراکنده ای که راجع به فقدان روابط پسر و پدر مزبور، در تاریخ سیستان درج است، خیلی بی انسجام میباشد. نویسنده این تاریخ یکجا مینویسد که: «امیر تاج الدین ابو فضل وارد شارستان شد و با میری به نشست و جای دیگر می نویسد که: «تا آخر مرا میر رجل ملك عوید تاج الدین ابوالفضل باید خود صلح کرد بهادالدوله او را بیاورد بر آنکه بیاید به سیستان و همه مراد های او بحاصل، الامیری او راند هم، قسمت مفقود شده تاریخ سیستان که در بالا تذکر داده شد مربوط به همین قسمت است که وقایع ۲۲ سال ۱۲ سال را احتوای کند. (ص ۳۰۹ تاریخ سیستان). در سال ۵۳۵ هـ بین سلطان سنجر بقیه در صفحه ۵۹

جدول کلمات متقاطع (شماره ۱۵)

از اشکال هندسی -
 ۱۹- کسانیکه صبر میکنند
 (عکوس) - بی هو شی در طب
 ۲۰- پول چایان- هر دویش یکی
 است- دزد- هو سر چپه- ما در
 عربی-
 ۲۱- جوان- در دهن است-
 ۲۲- هر دویش یکی است- توان
 و طاقت در پشتو

زمین هارا چنین میکنند- ماده که
 در تکمالی چوب بکار میرود-
 ۹- داشت خودش- انکج است-
 ۹ گنجش معروف است- در کاغذ
 ما استعمال میشود- تولد شدن -
 ۱۰ یکی خارجی- جمع منار-
 ایستادن پشتو -

۱۳- از خوردنی ها- گذشتن از
 دنیا- کتبه است- مو تر شکسته-
 ۱۴- یک پرند- از مو سم های
 سال- از بر اعظم ها- فاشیست های
 آلمان- پلی پشتو
 ۱۵- خود قوه اسید- برگ ریزان
 بی انجام-

افقی :
 ۱- دروازه دهن- چوبان میزند-
 ۲- کشوری است در اروپا-
 زخمی ها
 ۳- راست نیست- ارجاع-متدین
 و پیرو مذهب- جمع اثر- ضدخوب-
 ۴- تیزاب- نوید پراکنده- فناه
 است- ملک و شهر-

۱۱- این پشتو- در آن آبجریان
 دارد-

۱۶- دروازه پشتو- هستم پشتو-
 عمودی :

۵- رهبران و صاحبان قدرت-
 درنده- ستاره فلم های هندی -
 ۶- شرابید پول آلمانی- خودش-
 - یک مملکت اروپایی- مرد
 بزرگ و فقید مصر -
 ۸- حرف نهمی عربی - کلمه
 ندائیه -

۱۲- دروازه- جام آن مشهور
 است-
 ۱۳- فن سر چپه- جمع کجاوه-
 یک میان خالی-

۱ عزم بی آغاز - یک عدد-
 ۲- از شاعران افغانستان- تکمیل
 شده -

۹- لباس پرندگان- اول بی اول-
 ۱۰- مسئله آن در ملل متحد
 است- مملکت بزرگ آسیا بی .
 ۱۱- نفس- انجام بی انجام- از
 عطر خوش است .

۱۴- از کمپنی های جرمنی -
 از فلم های هندی- نو پسندگی و
 سیر زایی-
 ۱۵- همه اشش یکی است- از ولسوالی
 های مملکت ما-

۳ حرف نهمی عربی- نصف
 ساعت- شامی برگشته- هزار
 کیلو- یک پرند-
 ۴- از فلم های هندی- کسی که
 رشوت میگیرد .

۱۲- از نویسندگان فرانسه -
 قلم بی سر- کانالی بین افریقا و
 آسیا .

۱۶- راهی است- از میوه های
 نرس- حیوان دریایی بزرگ-
 ۱۷- چتل- اعضای بدن- آسمان
 است- زمین است -
 ۱۸- یکتووع زاویه- پایان دنیا

۵- شکست- معکوس آن قلنگ
 میشود- از ارکان اسلام -
 ۶- از انواع درختان- کم-سبب
 در پشتو- همه اشش یکی است-
 ۷- لاری شکسته- مهنده- مین



HORSE BRAND SOCKS.

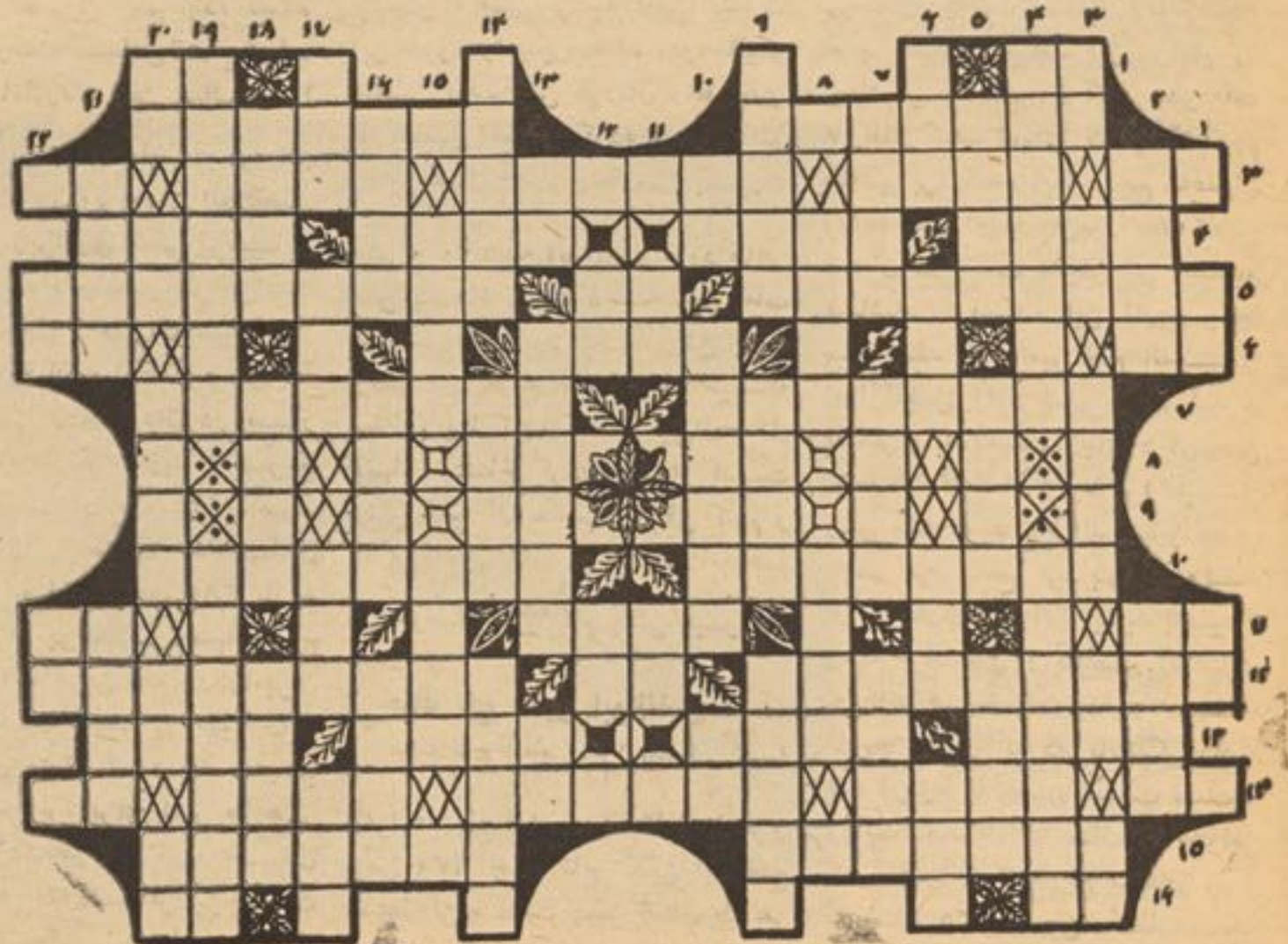
با پوشیدن جورابهای زیبا و
 شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد
 ملی خود کمک میکنید بلکه باعث
 تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنایع پلاستیک

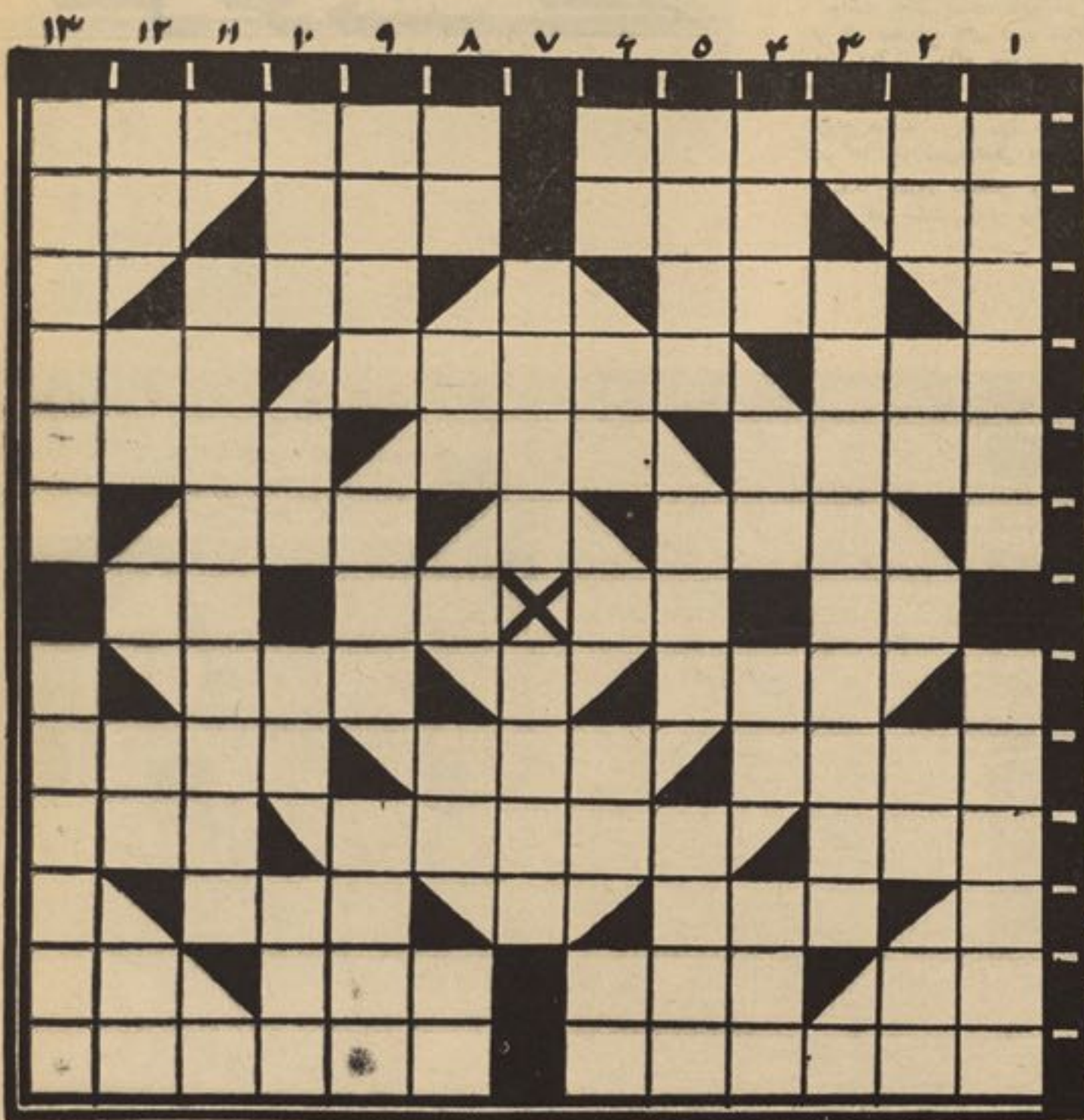
برای دو نفر کما نیکه موفق به حل
 جدول میشوند بهکم قرعه یک سبت جواب
 اسپ نشان و پنج جوهر بوت پلاستیکی
 وطن جایزه داده میشود .

بوت پلاستیکی وطن از نگاه
 جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوتهای
 خارجی برتری کامل دارد و با خرید
 آن اقتصاد خود را تقویت مینماید



طرح جدولها از: صالح محمد کپسار

جدول کلمات متقاطع (شماره ۲۵)



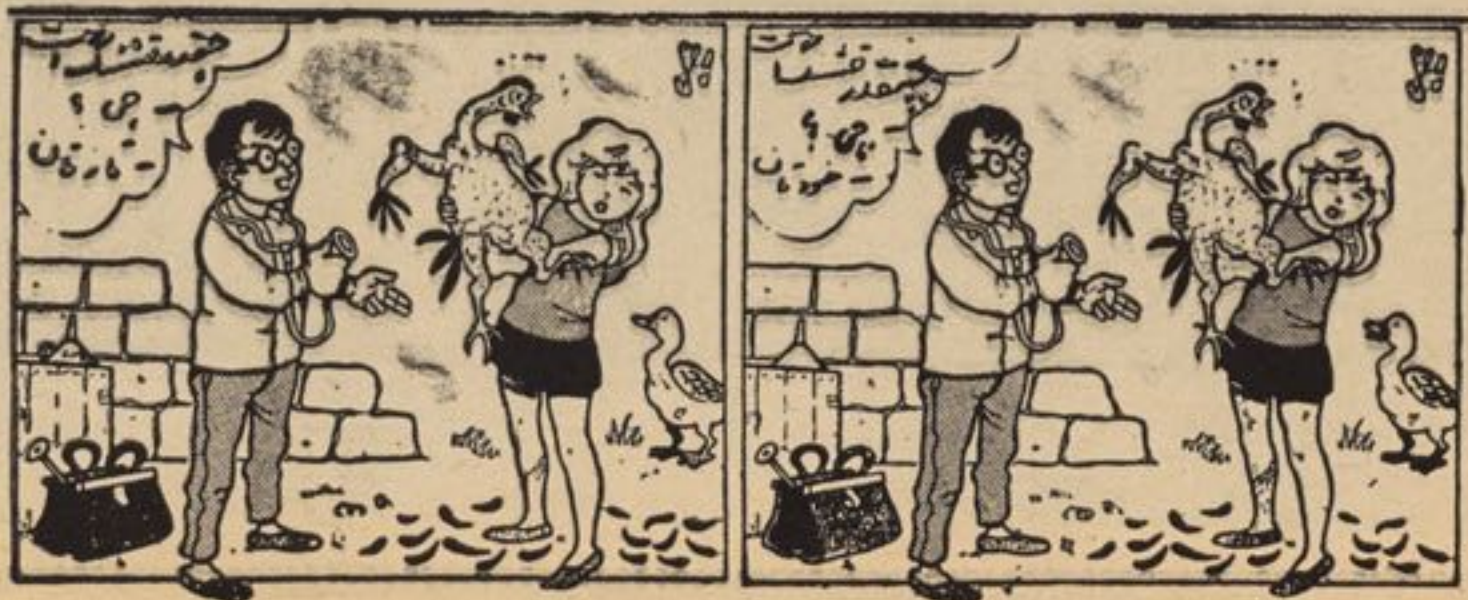
- افقی
- ۱- رفیق شمع - مملکت اروپایی -
 - ۲- نه خارجی - آهو ی بی سر
 - ۳- بستو - يك حرف - هر دویش یکی است -
 - ۴- ماه در پشتو - شیس -
 - ۵- ماه پراکنده خارجی - بسته - میل است -
 - ۶- ماه جون آلمانی - جای میوه - مواف بو ستان وگلستان -
 - ۷- طبل با املای غلط چیزی که می چسپد -
 - ۸- يك عدد - يك خارجی - نصف حامی است - مادر عربی -
 - ۹- مطرب بی پا - از خورا که باب -
 - ۱۰- لحاظ سی روز - ضد پا نین -
 - ۱۱- مواد سوخت ما شین ها -
 - ۱۲- بیروبار با املای غلط - از آرد می سازند -
 - ۱۳- دو پاندارد آشو کا است -
 - ۱۴- غراضه عا میا نه -
 - ۱۵- اشاره دور - فرمان بی (ر)
 - ۱۶- وبی «الف» مهم است - مرد بی پا -
 - ۱۷- شهری در شوروی - از جمله عساکر است -
- عمودی

- ۱- برنده ایکه در افغانستان نیست - غدر کردن -
- ۲- چهره - نه خارجی - حیای بی پایان - مرطوب -
- ۳- ستاره از فلمهای هندی -
- ۴- آتش پشتو - سیب بی سر -
- ۵- طوطی است - پیش از آفتاب برآمد -
- ۶- شمالی است در بهار - دختر در پشتو - به مسلمان ها میگویند -
- ۷- در پیشو - هر دویش یکی است -

- | | | | |
|--|------------------------------|---|--|
| ۱۲- زهر - بید بی سر است - | ۹- رشید - در مطبوعه میشود - | ۶- در مهیب است - محبت - | ۳- ستاره از فلمهای هندی - |
| حرف نپی - در آب است - | بالای زخم می گذارند . | نصف نماز - کند بی سر - | ۴- آتش پشتو - سیب بی سر - |
| ۱۳- سلسله کو می است در شمال هند - حیوانی است خریطه دار - | ۱۰- چهره - هر دویش یکی است - | مطرب - خوش - | ۵- شمالی است در بهار - دختر در پشتو - به مسلمان ها میگویند - |
| | بندر دهن - قمار بی انجام . | ۸- فوت نشد - - طفل میکشد (وغ) - هر دویش یکی است - | |
| | ۱۱- عاشق و معشوق هستند - | | |

چند اختلاف

درین دو کاریکاتور که ظاهراً شبیه همدیگر معلوم میشوند چند اختلاف وجود دارد ، آیا میتوانید اختلافات هر دو شکل را پیدا کنید ؟



در شماره های گذشته خواندید:

حس خوش

«واندا» دختر یست که در شرکت عطر فروشی يك وكيل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از هممنفی های دوره شاگردی اش است میرود، و تصادفاً در آنجا يك هممنفی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و را که يك بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به يكد يگرا براز دوستی نموده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. يك روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خو دو همسرش در پهلوی درس، بعد از چا شست کار میکند چندروز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همینکه میشوند «مو ریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینسك بقیه داستان :

پدرین «موری» به «واندا» نزدیک میشوند، مثل اینو بر سر زمین با در او را در ده باسند.



تا وقت آمدن؟
نه، من این است که دختر آیدم موری

به اینم نزدیک به «واندا» و موری
به لطفت ز دوستی شازم
در وقت شام بیدگیر را
ملانان ل کنند



و اینرا باید به اندک حس عا رتا در هر کار خرمی منیم
نه اشک هم رفت نصیب ما خواهد شد



من هم از مات بوی در شتم... کجور چه درش
خود شدم و خود رفقا نه انی نامم را آیدم موری

ایسه چیزی بود که باید از سر انجام میدادی.



«واندا» خان چه درت؟

اینها از دلیم بیدگیر ضعی اوئی میشود.

کامه خوب، اما روزهای بدی را گذشتادمم. تو چه جور؟

سردانی بخاطر دیدار تو، یک لحظه هم آستوره نبودم و از دوری آسبخ میبردم...



من هم صغیر... بدو بخ تو زنی برایم ازین نمی نازد...

دانه‌ها، حتی ازین نترس واری حضور؟



بزرگس، من ترا دوست دارم. این من بوم که هشتاد و دو سالگی دارم...

بخاطر شروت
فوتو رومان جالبی
که ساعتها شما را
سرگرم نگه میدارد



آریها یکدیگر را در آغوش
میگیرند.

من هر روز در عالم خیال
تو نزدیک می‌شوم...

من آدمی که دیگر از اسم بخ را نمی یابی...
در رقص یکدیگر را ازت فریادم کرد.



از هفت آینه



بدتر از مرگ

مذک کریم بجواب ناکسوس پرداخت .
 - کارت دعوت ندارم .
 - بگير الساعه . همین جااست . اینرا گفته و چند قطعه کارت دعوت بسوی کریم پیش کرد .
 - تشکر میکنم . آنوقت متوجه فلیپاشده گفت : گردن بندت درحال بازشدن است . آنرا محکم کن .
 ناکسوس گفت :
 - من درستش میکنم .
 کریم از میان کارتها دو قطعه آنرا گرفت و گفت :
 - برای من همین کافیست . سبب در بالماسکه باهم خواهیم دید .

کاریرسون در گوشه میدان نزدیک ساحل جائیکه باکریم قرار گذاشته بود، انتظار او را می کشید . یالانی قرمزی دو بر کسره و نقابی بچهره خود زده بود . باشمشیردازی که بکمر بسته بودیه جانان فراری از زندان روم قدیم مشابیهت داشت . هر دو جوان ندم زنان در کنار ساحل تا نزدیک قصر رسیدند . از آنجا بخوبی میدیدند که قایقهای موتوردار باجه فعالیتی مشغول نقل و انتقال پرسونل گشتی و سایر مالز مه ضیافت بداخل قصر بودند . کریم گفت : از تقابث خوشم آمده . کاریرسون جواب داد : فقط برای من ساخته شده .

کریم کارت دعوت او را برایش سپرد . یک جمعیت کوچک مشغول تماشای آنسان بود زیرا درست نزدیک محل زورقهای تفریحی ایستاده بودند .

کاریرسون باوصفی شاهانه بیکسی از زورقها اشاره کرد . هر دو سوار شدند و زورق بسوی سنگهای زینه مرمرین قصر که در پرتو چراغهای رنگارنگ، برق میزد ، راه افتاد . وقتی زورق بیای زینه قصر رسید، دو نفر از کار مندان گشتی که لباس سنان مثل برف سفید میزد، بوسیله دو چنگک، زورق آنرا متوقف و دو همسفر را بساحل پیاده کردند .

از میان جمعیت یک آواز «آه» خفیف شنیده شد . نخستین گروه مهمانان وارد شده بودند . برده آهسته آهسته عقب میرفت . تیسوس که فیلاوارد شده بود، خود را به کریم رساند و بپهلوی او ایستاد . جمعیت باردیگر نفس تازه کرد . کاریرسون پرسید :

- مگر اینجا چهره نامطلوبی وجود دارد ؟ بعد منتظر جواب نمانده برهنمایی تیسوس وارد ازدحام شدند . سالون بزرگی که در طبقه مدخل قرار داشت بانواع قندیل ها جلجراغ ها غرق نور بود . در دیوارها تابلو های پر قیمت و اصل از بزرگترین نقاشان قدیمی و معاصر جلب توجه میکرد . کاریرسون مقابل یکی از آنها توقف کرده گفت :
 - اینکه می بینم کاملترین کتبه «تیتیان» است . چه کسی ممکن است آنرا کشیده باشد ؟

کریم بسادگی جواب داد :
 - خود تیتیان .

- اگر کسی تابلوی تیتیان بنام های «ورونوس» «تیبولو» «لوکتی» و «گاریسیو» را داشته باشد ، میتوان او را مالک تروتی در حدود هفت و نیم میلیون دالر قبول کرد . واقعا فوق العاده است . در این تصاویر قدرت مافوق پول رامیتوان مشاهده کرد . قدرتی که میتوان با چشم دید و با دست لمس کرد . در گوشه دیگر سالون اورگسترایی که از روم آورده شده بود آخرین آمادگی های خود را برای آغاز کارش می گرفت و در گوشه دیگر نزدیک باری که از گلهای رنگارنگ چشم رانوازش میداد عده یی بغوردن گوکیل و سکی و شامپانی که چون آب جویبار بیدریغ

سرویس میشد . مشغول بودند . مثل این بود که در پشت میز بار، چشمه یی وجود دارد چشمه شامپانی . کاریرسون یک گیلای خالی خواست و آنرا از چشمه پر کرده چشید!

- ایتالیایی است .
 یکی از کاریرسون ها با شنیدن حرف او گفت :
 - چشمه فرانسوی اش در آن غرفه دیگر است ولی برای افتتاح آن منتظر آقای ناکسوس استیم .

کریم و کاریرسون از زینه های وسیع مرمرین که بوسط دورریف اتاقهای لوکس درج و وراست، داخل شدند، بالا رفتند . پنجره هایی که بسوی کانال بزرگ شهر باز میشد ، بسته بود . این اتاقها که از مرمر زرد اعمار شده بود، با سیستم تنویر مودرنی که به آن داده شده بود، چشم را خیره میکرد . بعد داخل اتاقی شدند که قسمی پراز مرغان سحر خیز در آن دیده میشد . اتاق متصل آن اتاق بازی بود که در آن باورقهایی که از عاج ساخته شده ، بازی میکردند . هر دو بفراغت این اتاقها را گردیدند تا خوب به وضع آن آشناتر شوند . بعد هم وارد یک سالون کم عرض و طولانی شدند که روی آن ریگت فرش شده بود . کریم به کاریرسون تکریمه پرسید :

عجب است .
 ادا اتاق زور آزمایی همین خواهد بود ؟ صدایی جواب داد :

- غیر ازین چه چیزی بوده میتواند ؟
 کریم بسوی دلب و رودی برگشت . مردی جاق باموهای قهوه یی که چهره یی چون الهه عشق تیبولو داشت ، ایستاده بود ولی لباس گاردنیالی در برداشت و در دست او نیز نقابی از عاج دیده میشد .
 کریم، در حالیکه بسوی او حرکت میکرد ، گفت : تو باید پوسه باشی .
 مرد احترام کنان جواب داد :

- آری . رسام ، رژیسور ، دایرکتور و خالق این محل مخلص شما پوسه .
 کریم ، کم کم به او نزدیک میشد و صدای خفیفی که از کجک های ملایمش روی فرش ریگ بر میخواست محسوس نبود اما شمشیری که در کمر داشت ، زود جلب توجه میکرد . پوسه با دقت به او ، نزد خود فکر میکرد :
 «مثل گربه ، جلاک و سریع . نمایی از نمایش نظم و درخششی از مرگ . اگر دست کسی بروی او بلند شود، دیگر در زندگی روی خوشی نخواهد دید .»
 کریم معرفی کرد :
 «من ، کریم رئیس محافظین امشب و اینهم کاریرسون معاون من .»

- خوشحالم . بیاید ناقدی راجع به امشب بشما توضیحات بدهم .
 وقتی صحبت میکرد چنان می نمود که اعتمادی که بخود داشته ، در حال تزلزل است :

- ونیس از روزنی که ونیس شده چنین شبی را بخاطر ندارد . در سالون بزرگ دانش از شاهان قدیمی گرفته تا ستاره های سینما، اصلزاد گمان ، گشتی گمیران قهرمان متناهیه کزندگان پاموتر، فابریکا تود ها ، زمانی که برای یکشب بیک دالر کسریه میشوند، یوکسور ها، شامپونهای مسابقات قایق دوانی و غیره را خواهید دید . در آنجا شمارقشهای تویست، چاچاچاوشاک را تماشا خواهید کرد . مناظر تابلو هائیکه از تیتیان در اینجا ظرف هنرمندان بزرگ تیاتر و سینما بطور زنده تمثیل خواهد شد .
 همچنین صحنه هایی از زندگی ۲۴ ساعت در ونیس نمایش داده میشود .
 یکتفره ارب نواز دسته اورگستر پارچه

هایی از گالویی خواهد نواخت ، قمار باز ها قمار خواهند کرد . معاشقات و دونل هایی نیز واقع شدند است .
 کاریرسون ، خودداری نتوانست :

- چه گفتید ؟ چه واقع شدنی است ؟
 - دونل . وبعلاوه شامپونهای المپیا نیز مسابقه یی خواهند داد . واینها همه در داخل پروگرام کنجاندیده شده است . آیا شما پروگرام ندارید ؟
 کریم جواب داد :

- خیر ، شاید ناکسوس فراموش کرده آنرا بیاورد .
 - این کمی تعجب آور است .
 منم همینطور فکر میکنم .
 کاریرسون پرسید :

- آیا مدعوین در هر دو طبقه میتوانند گردش کنند ؟
 - حتی ترانس هم در اختیار شان است .
 - ترانس هم ؟
 پوسه باهیجان تایید کرد :

- آنجا بشکل یک باغچه زیبا وخیال انگیز در آورده شده است . هرکس از مهمانان خواسته باشد میتواند آنجا رفته هم غذا بخورد و هم صدای موسیقی اما نوران را از میان زورقها بشنود . واقعا خیلی قشنگ است .

وقتی کریم و کاریرسون از او جدا شدند، پوسه هنوز هم در فکر بود . اگر بتواند به گشتن کریم موفق شوند، چه کار خوبی خواهد شد ولی در حال گشتن این حرفی هم نباید کارسانی باشد . درجائی که ایستاده بود ازین اندیشه مختمرا تکان خورد و بعد با بالا افکندن شانه هابرای پذیرایی از اترستنها ، حرکت کرد .

ترانس واقعا چنانکه پوسه گفته بود، زیبا بود . درختهای بزرگ برای ما ز خوردن، روستانبهای آلسون کتنده ، کوچ های مستریخ، میزهای طعام ، یک بار کوچک با بوفت و گلهای مجوعه شاعرانه یی را تشکیل میداد . کریم آنها را مثل اینکه گرفتار رویا با آلسون باشد، تماشا میکرد . در پایبسن کانالی بزرگ نظیر ندایی از روغن نور ها را بخود انعکاس میداد و بندرگاه نیز بقدر کافی روشنی میداد .
 کاریرسون گفت :

- فکر میکنم نوشیدن ما، کار درستسی نخواهد بود . اگر یک دوست دیگر ما هم می بود

کریم با دیدن یکی از کاریرسون ها که به سوی بار میرفت چیزی را بخاطر آورده جواب داد :

- بنظرم یکسفر اینجا هست . این کاریرسون ، صبر کن .

از آنجا پایین رفته داخل مطبخ شدند . کاریرسونها، معاونین و حتی رئیس شان به شدت مصروف کار بودند و آمادگی میگرفتند . وقتی یک نفر گار سون باشاره کریم کار خود را ترک کرده نزدیک آنان آمد، سایرین ناراحت نشدند چه دراصل هم کاری که امشب انجام میدادند مافوق ظرفیت شان بود . هر دو به سالون نانس برگشته منتظر او شدند . وقتی با یکتوسی پراز مشروبات نزدیک آنها رسید، کریم بزبان رومی آهسته گفت : به طرف آخر سالون برو . وگرنه مجبورم ترا پوزیند بزیم تا از نوشیدن بازمانی .
 وقتی کاریرسون با تعجب بسوی او دید .
 کریم اندکی نقاب خود را پائین زد . در چهره اش نه اثر خشم و نه علامت ناراحتی دیده میشد .

ولی در حال این چهره فاقد ترجم جلوه میکرد . کاریرسون دور شد . آنجا از اتاق دونل که در طبقه بالا قرار داشت، سروصدائی بلند بود و آواز خنده پوسه که شادی در آن موج میزد، بگوش می آمد . اکتورها آمده بودند .

کریم از سالون باناق کوچک پهلویسی گذشت و همینکه وارد شدند یقه کاریرسون را گرفته تکان داد بدان شدنی که کاریرسون بدیوار روی رویی خورد و از درد بناله درآمد ولی حرفی نزد . کریم گفت :

- فریاد بزن . مردم بیناموس اینطور میکنند . فریاد بزن و پولیس را صدا کن .
 کاریرسون بناله جواب داد :

- نزدیک بود، مرا بکشید .
 - آه، البته که قصدم اینست .

کاریرسون در حالیکه بطرف کاریرسون که دنبال شان داخل شده بود، بانگاهای التماس آمیز مینگر بست، گفت :

- چه شده است آقای من . من که کاری نکرده ام . اگر تصور میکنید خطایی از من سر زده من قطعاً خودم از آن بی اطلاع ...

با بگوش رسیدن یک فریاد وحشت آور ، حرف او قطع شد . دست کریم جلو چشمان او بود و شیشه روغن ضد آفتاب در آن دیده میشد . کریم بالعنی خشن به او میگفت :

- رنگت بسیار سرخ شده ، آفتاب زدگی داری بگیر و ازین روغن بصورتت چرب کن .
 - نمیتوانم استعمال کنم آقای من .
 - ولی حلاله مجبور استی - بگیر .

- یک شیشه این روغن چهل لیره قیمت دارد ولی من بتوده هزار تا ۲۰ هزار لیره میدهم که آنرا استعمال کنی . من از کسانیکه روغن ضد آفتاب زدگی استعمال

ناتمام

رمن شوهر داری

شوهر وی از معاشرت زیاد با مردم و شرکت محافل نیز لذت می برد، خانهش در نظم و ترتیب خانه و تزئین اتاقها سلیقه و کوشش زیادی بکار برد و جذابیتی به محیط خانه داد

از چه چیز های خوشش می آید و سلیقه اش چگونه است ، به مطالعه اطراف و جوانب کار پرداخت تا خود را با مو فقیهت هما هنگ سازد .

چون شوهرش علاقه شدیدی به بازی شطرنج داشت ، همسرش نیز به سرعت رموز آن بازی را فرا گرفت تا بتواند مثل یک طرف مقتدر با وی بازی کند . از سوی دیگر چون

شوهرش علاقه شدیدی به بازی شطرنج داشت ، همسرش نیز به سرعت رموز آن بازی را فرا گرفت تا بتواند مثل یک طرف مقتدر با وی بازی کند . از سوی دیگر چون

این خانواده به امید يك زندگانی تازه، بسوی گنگ مقدس می‌رود و در کلیه متروك آنان ماری به آرامی میخزد.

ستیا جیت رای در ساختن این فلم به همان اشکالات خانواده می که در فلم نشان داده میشود، بر خورد. این سخن در حال حاضر شگفتی انگیز به نظر میرسد، ولی در آن روزها بخش بزرگی از پول که حکومت به سینما تخصیص داده بود، به حساب «راه سازی» مصرف میشد، و تصاد فنانم فلم را میشود «آهنگ راه» ترجمه کرد.

روز نامه «تایمز آف اندیا» نوشت که این فلم از گمراهان زیبا روی، زیبایی های سحر انگیز و آدمهای بی پروایی سخن میگوید که هر لحظه آهنگی سر میدهند. با اینهمه مردم از این فلم استقبال کردند.

ستیا جیت رای میگوید که سینمای هندوستان امروز سه مکتب دارد: مکتب بمبی، مکتب تامی لندو کیرالا و مکتب بنگال. بمبی به خاطر کثرت تولید فلم آوازه بی بیشتر دارد که فلمهای بمبی به زبانهای هندی و مراتبی ساخته میشود که عده زیادی از مردم این دو زبان را میدانند. فلم های تامیلی و فلمهای که در کیرالا ساخته میشود، به زبانهای خود این ایالتهاست از همین رو تماشاگر زیادی ندارند.

ستیا جیت رای میگوید که فرق بزرگ فلمهای بنگالی و فلمهای محصول بمبی در آن است که فلمهای بنگالی نسبت به فلمهای محصول بمبی خصلتی به مراتب عمیقتر و جدی تر دارد. فلما زان بنگال که غالباً خود کار گردان و تولید کننده هستند، از محدودیت قرار دادها رنج نمیبرند و همانگونه که خودشان می خواهند، کار میکنند. بدون آنکه از کسی دیگری دستور بگیرند.

بد بختانه اکثریت تماشاگران سینمای هندوستان را افسردگی بیسوادی تشکیل میدهد که در باره هنر راستین تصور روشنی ندارند. برای مشاهده میتوان کرد: همان يك وسیله سه گرمی و گریس از اشکالات زندگانی نیست. برین اساس آنان يك عشق تراژیک را می خواهند. که باز دو خورد، گریزها آهنگها، رقصها و فرجام خوشی هم راه باشد. تو لید کنندگان خیلی خواستار چنین فلمها هستند، زیرا میداند چنین فلمها پول سرشاری

میاورد. در چنین وضعی، کارگردان «استخدام شده» باید یا همین را موجود را در نوردد یا از کارش به حین يك هنرمند دست بکشد - تولید گران استقلال کار گردان را به رسمیت نمیشناسند.

ستیا جیت رای میگوید «بسرگردانیدن سینمای هند به خطوط ریالیستیک عملیه نیست درازو پیچیده ولی درین زمینه نشانه های پیشرفت وجود دارد. ما در بمبی کارگردانانی چون خواجه احمد عباس، بسرو بتر جی، مانیک کاولو، بنه چارجی داریم که آدم همیشه در انتظار فلمهای آنان است، من بدین باور هستم که ریالیزم سرانجام پیروز خواهد شد. همین تمایل آینده سینما توگرا فی هندوستان را تعیین خواهد کرد. اما این کار، کار يك روزه نیست.» کار آخر ستیا جیت رای «سارا آکاش» نام دارد. مکان فلم دهکده بیست در دهه چل در بنگال، آدم

بقیه صفحه ۲۳

سینما در هندوستان

اصلی فلم بر همین جوا نیست که فکر می کند حق دارد به هقانان عالمی را به دیده تحقیر بیند. وی خودش را با دار می پندارد و از احساسات مذهبی مردم برای رسیدن به هدف هایش بهره برداری میکند. بعد، قحطی فرا میرسد و تقریباً تمام مردم دهکده نابود میشوند، آن وقت است که بر همین جوان در مییابد همه آدمیان برابر اند و نباید کسی را به خاطر اینکه از کاست بائین تراست، به دیده تحقیرنگریست غصه مردم را بهم نزدیک میسازد و جدایی های مصنوعی را از میان بر میدارد.

هفت خرابکار صلح دوست

در هند وستان این نکته خیلی اهمیت دارد که قشر روشنفکران چه راهی پیشتیبیا نی میکند. آشنا می با ساخته های فلمازان متری بنگال و بمبی نشان میدهد که روشنفکران خلاق به اندازهای نپرو وفا دار هستند.

مامیخواستیم به خانه می برویم در بین این خانه و کرانه بحر يك قطار هو تلهای مجلل قد کشیده

بودند.

آدم ساحل معروف «جوهو» را در دامنه بمبی میتوا نست دید. یکی از هونلهای بسیار پر آوازه این ساحل «خو رشید وریک» نام دارد.

ما به خانه دوست مان خواجه احمد عباس کار گردان چیره دست سینمای هند میرفتیم. وقتی به آنجا رسیدیم وی تبسم کنان از چوکی نی بر خاست و ما نند همیشه بالحن طنز آودی گفت: «ترو تمندان از عقده دارایی خصوصی رنج میبرند آنان باید خور شید خود شان را داشته باشند و سهم خود شان را از ریک هم دارا باشند.»

خواجه احمد عباس کورتی جیمی به تن داشت و عینک ضخیمی پوشیده بود. ما با او در باره یکی از آخرین فلمهای او صحبت می کردیم که فلم نامه آن را نیز خودش نوشته است این فلم «هفت هندو ستانی» نام دارد.

داستان فلم در پونا، در سال ۱۹۵۵ آغاز میشود از پونا تا گوا چند صد میل فاصله است. گوارا پور تگا لیان در سده شانزدهم برای بار دوم اشغال کردند. در داستان فلم هفت نفر هندی در شهر پونا تمرین کراته و راه یابی جنگلها را می بینند تا به گوا بروند. این هفت نفر خراب کار نیستند و مامور پت دیگر دارند آنان باید به مرکز شهر «پان جیم» پایتخت گوا بروند و بیرق سه رنگ هندوستان را در آنجا برافرازند.

مردم گوا نیز به مقاومت گروهی دعوت شوند. مردم جهان باید در یابند که این هندو ستانی ها هستند که میخوهند گوا آزاد شود، نه کدام نیروی بیگانه. این هفت نفر سلاحی ندارند، تنها يك بیرق را حمل میکنند.

خواجه احمد عباس درباره فلمش گفت: «مطلب تنها این نبود صفحه ای از قهر مانیهای گذشته را در برابر دیدگان مردم بگذارم. منظور اصلی من به صورت مستقیم و غیر مستقیم این بود که مردم را به وحدت ملی دعوت کنم، در فرجام فلم

این هفت نفر در زمانی نزدیک به زمان حاضر با هم ملاقات میکنند. آنان که روزگاری برای مبارزه با دشوار پهای بزرگی با هم متحد شده و جسم واحدی را تشکیل داده بودند اکنون در اثر تفرقه های ملی و تعصبات مربوط به کاست، از هم دگر جدا و بیگانه شده اند. من درین فلم خواسته ام به پنجابی ها، تامیلی ها و بنگالی ها خطا بدهم که مواظب باشند و همواره به خاطر داشته باشند که همه هندو ستانی هستند.»

ما به خواجه احمد عباس گفتیم که تخیل او قصه اثر ناکی آفریده است.

پرسید:

تخیل؟

سپس لبخندی زد. دری را باز کرد و صدا زد:

— مدهو کرجی چند دقیقه اینجا مییاید؟

مدهو کرجی معاون اوست. وی

سینما بی مضمون و نیرومند دارد در زنج و کناره های چشمهایش جای زخم هایی باقیست. این زخمها که نشانه های چاقوی پورتگا لیان است، در واقع حیثیت امضای پو لیسس پور تکال را دارد. مدهو کرجی از کسا نیست که در بیست و دوم ماه جولای سال ۱۹۵۵ بیرق سه رنگ هندوستان را در گوا بر افراشتند. مدهو کرجی پیش از آزادی گوا به دست پور تگا لیان در سیاه چال مخوفی شکنجه شد. بعدها، با پای شکسته يك میسل راه را تا مرز هند سینه مال طی کرد.

اکنون وی با این تجاربش در فلم «هفت هندو ستانی» خواجه احمد عباس را معاونت میکند.

بقیه صفحه ۴۱

سعادت در حسن...

شکوه و شکایت در باره چیزهای که شما نمی پسندید سعی در بهبود آنها کنید اگر این کار از عهده شما ساخته نیست آنها را فراموش کنید. در روی زمین هیچ نقطه ای از مکانی را نمی توانید یافت که از هر برابر دیدگان مردم بگذارد. منظور اصلی من به صورت مستقیم و غیر مستقیم این بود که مردم را به وحدت ملی دعوت کنم، در فرجام فلم

پښتورگی دانسان

خای وی چه له خوروخو خخه زیات نه اور دپیری دغه نښی کله کله نه پیرندلی کیری او ناروغ داد را ری دستگاه دمزم غفونت خوانه درومی. پښتورگی ولی دپیری جوړوی. په عادی حالت کښی هغه موادچه دادرارو په وسیله دفع کیری، په هغه کښی محلول وی او له همدغه امله رسوب نه کوی. سره ددی کله کله دغه مواد دیوی مرکزی هستی په شاوخوا راټولیری او دپیره جوړوی دپیری راز راز اوبه بیلو بیلواندازو لیدلی کیری او هغه په پښتورگو، مثانه اودادرارو په مجرا کښی لیدلای شو. دپیری جوړو لو علت کله خرگند او کله نامعلوم وی. هغه عوامل چه دپښتورگی دپرو په جوړو لو کښی اغیزه ناکدی، په خو ډوله دی داوبو او هوا اغیزه ددی ناروغی په پیدا کیدو کښی خرگنده شویده. خکه چه توده او چه هوا دادرارو دغلظت له امله، دم پرو پیدا کیدو دباره زمینه برابروی اوداخره نابته شویده چه پښتورگو دپیره په هغو کسانو کښی چه په توده اووجه سیمه کښی ژوند کوی نسبت هغو کسانو ته دپیره زیاته وی چه په مربوطو خایو کښی اوسی. دغه موضوع دنړی په دوهمه عمومی جگړه کښی پوره نابته شوه. داخکه چه هغه عسکر چه په تودو سیمو کښی اوسیدل، زیاتره دپښتورگی په دپیره اخته کیدل. ددغو دپرو زیاته برخه داگزالات له ډولو خخه وه او علت یی داوجه وی زیاتره هغه سابه خورل چه اسید اگز الیک پکښی زیات و بل علت یی دادراری دستگاه خرابوالی او عفونت دی. هغه کسان چه داد راری دستگاه به عفو نست اخته کیری، دنورویه نسبت زیاتره دپښتورگی دپیری پیدا کوی. خکه چه به ادرارو کښی موجود مواد زیاتره دسپین گلبول یا کثیفوذراتو، هشاوخوا کښی رسوب کوی او دپیره جوړوی. داسی گمان کیری چه په بدن کښی دویتا مین «آه» لږ والی هم دپیری په جوړولو کښی بی اغیزی نه وی.

زیاتره دپیری دکلسیم سره ترکیب په شکل وی اوله همدغه امله له ادرارو خخه دکلسیم زیات دفع به زیاترو

مواردو کښی د دپیری جوړولو سره یو خای وی. له ادرارو خخه دکلسیم دفع علت دپیری. مثلا زیاته بیحرکتی دهیو کو دستسپی اوله هغو خخه دکلسیم دجلا کیدو اودادرارو په وسیله دهغو دفع سبب گرخی. دغه پښته زیاتره په هغو خلکو کښی لیدله کیری چه دکوم علت به و چه شته شوی اوزیاته موده په بسترکی پاتی کیری. دکلسیم زیات استعمال که دکلسیم دامبول دترریق له لاری وی او که دشیدو او نورو لبنیا تو دصرف ووسپله ددی سبب کیری چه هغه غیر لازمه اندازه په بدن کښی جذب نه شی او له ادرارو خخه دفع شی او که زمینه مسا عده وی د پښتورگی دپیره تولید وی. دغه کیفیت کله کله په هغو ناروغانو کښی وینو چه دمعدی په تست اخته دی خکه چه ددوی په غذایی رژیم کښی دمعدی دزیات تر یو والی دله منځه وړلو دپاره شیددی په زیاتره اندازه تجویز کیری. د ویتا مین (دی) زیات مصرف هم له ادرارو خخه دکلسیم دزیاتی دفع او د پښتورگی دپیری دجوړیدو سبب گرخی. خکه چه دغه ویتا مین دنورو ویتا مینو په خلاف په بدن کښی پاتی کیری او مسمومیت تولیددی اوله دی امله چه دغه ویتا مین دکلسیم په متا بولیسیم کښی دخالت لری له ادرارو خخه دزیات کلسیم دفع سبب کیری. دپرو پیدا کیدو بل علت د ادرارو دندازی کموالی دی. که داد دارو دفع اندازه دادرارو غی یا داوبود اړ مصرف له امله کمه شی دپرو د پیدا کیدو دپاره به محیط مسا عده وگرخی. دواگانی هم دپښتورگی دپیری په جوړیدو کښی بی اغیزی نه دی چه په لومړی سر کښی یی سلفا میدونه شته او له همدغه امله ددغو دواگانو دتجویز په وخت کښی باید ناروغ ته سپارښت وشی چه دهر یوه سره یوگیلاس اوبه وچښی تر خوجه پوره محمول شی اوبه پښتورگی وگو کښی پاتی نشی.

باید وویل شی چه نارینه د پښتورگی په نسبت دری خله داد رارو دمجاری دپرو سره مخامخ کیری اود عمر له نظره انسان د ۲۰- او ۵۰ کلوتر

منځ په دغه ناروغی اخته کیری. دښو له نظره کله کله دپیره موده وی خو سپری تر زیاتی مودی پوری ور خخه خبر نه وی. خکه چه دپښتورگو دپیری درلودونکی کسان زیاتره دملا او دهغی دشاوخوا له دردنه پرته نوری نښی نه احساسوی، مگر کله چه دپیره په حرکت راشی هغه درد تو لیدوی چه داکتران ور بانندی پوهیږی. دغه درد دپرسخت اووزونکی دی په دی ډول چه دناروغ دخوب مانع کیری. کله کله ددرد سره یو خای دشوک حالت هم منځ ته راخی ناروغ پریشانه او وارخطا کیری، په وچولی کښی یی سپری خولی پیدا کیری اودرد تناسلی آلی خوا ته خغلی. ددرد خای دپیری خای دی او له دی امله په ملا یا نسی کښی احساسیږی. کله کله دپیری په حرکت سره ددرد خای هم بد لیری اوښایسی ور سره په ادرارو کښی وینه هم ولیدله شی. که دپیره په مثانه کښی ولو پیری. درد له منځه شی. ددغی ناروغی تشخیص دادرارو

دغه ناروغی تشخیص دادرارو

ددغی ناروغی تشخیص دادرارو له دستگاه خخه په عکس اخستلو سره خر گند پیری. دتداوی له نظر ه باید درد دمسکو دوا گانو په وسیله له منځه یوړل شی او که دپیره په مثانه کښی ونه لوړی اویا دغفونت اودادرارو دښدید احتمال وی، باید دجراحی عملیات وشی دپیری تر لیری کیدو ورو سته باید هغه تجزیه شی او دهغی دنو عیت له منځی دغه دغذایی رژیم تجویز وشی ترخو دبیا پیدا کیدو مخنیوی شوی وی. دپښتورگی دناروغیو خخه د خلاصون په تیره بیا دناروغو پښتورگو دله منځه وړلو او دهغو په عوض دروغو پښتورگو پیوند دوسنی طب له خوا را بریا لیبو. عملیاتو خخه شمیرل کیری او نن ورځ په هغو هیواو کښی چه طب چټکه او موثره پرمختارک کړه ده. د پښتورگو دپرو پیوند ولو جرا حی په بریا یی توگه سر ته رسیری او یو زیات شمیر ناروغان خپل عادی ژوند په خوښی له سره شروع کوی.

دغه ناروغی تشخیص دادرارو

طیب و فیلسوف بزرگ

نوده است. علاوه برین او یکی از شاعران توانای عصر خود و یکی از اساتید ادب و ادبیات شرق مخصوصا ادبیات دری بشمار میرود. آزانجا که او به ایجازیات شفاهی توده هاسخت علاقه مند بود. در انتقال دادن زانر رباعی از ادبیات شفاهی به ادبیات کتبی نقش مهمی ایفا نمود (۳) رباعیاتی که از وی بجامانده متضمن اندیشه های عمیق فلسفی او هیاتند. مثلا:

از لعل گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مگر و حیل
هر بند گشاده شد، مگر بند اجل

یک بخش اندیشه های فلسفی ابن سینا توسط «وسی بن ميمون و فیلسوف «توماس اکوینا» و سیمیا ترویج گردید. اثر افکار ابن سینا در عالم اسلام منجمله این امکان را بوجود آورد تا مردم با حفظ «فلسفات خود به اندیشه های فلسفی یونان آشنا گردند.

ابن سینا برخلاف فارابی و ابن رشد توانسته است یک «مجموعه فلسفی» را بر اساس فلسفه آثار ارسطو و بااستفاده از آثار الازونیان جدید و رواقیون، تدوین نماید. (۴) (باقی دراد)

الریست جلدی. کتاب الانصاف «بما نه رسیده است.

«کتاب النجاة» از چهار بخش بزرگ: منطق، اریک، ریاضی و متافزیک مرکب است. «لسان العرب» درده جلد.

«انفشاء» بزبان دری مشتمل بر چهار بخش بزرگ.

«کتاب القانون فی الطب» مشتمل بر پنج کتاب بزرگ.

کتاب القانون فی الطب. بحث عصاره تاریخ هزارساله طب که درعین زمان این علم را باوج ترقیات نوین رسانید و تا قرن ۱۷ به حث یگانه منبع طب مورد پژوهش و استفاده اروپائیان بود، در مرکز تمام انار علمی ابن سینا قرار میگردد.

بسیاری از آثار ابن سینا بزبان لاتین که در قرون وسطی زبان علمی اروپا بسود واز روی آن به زبانهای دیگر اروپایی ترجمه شده اند.

ابن سینا علاوه بر آثار علمی معروف خود یکسلسله نثه های فلسفی مانند «سلامان وایسال» (۲) «حی بن یقطان» و غیره که طی آنها با عمیق فلسفی بانمناهای بدیع و وقایع معنی افاده میگردند، نیز تالیف

(۳) ن. م. م. مله یف. تاریخ ادبیات ۱۰۰۰ جلد اول ص ۱۰۱. تاشکند، ۱۹۶۵.
(۴) دائرة المعارف مختصر فلسفی (بزبان عربی) بخش اعلام اسلامی. افزودنه شده توسط دکور ذکی نجیب محمود ص ۱۳. قاهره سال ۱۹۶۳.

(۲) ابن طفیل (درفرن ۱۲) و عبد الرحمن جامی (درفرن ۱۵) نیز آثار بنام «سلامان وایسال» آفریدند. این آثار با وجود اشتراک نام از حیث مضمون و محتوای خود هر یک الهامی مستقل و جداگانه و در عین زمان مهم میباشند.

این فرمایش نیز از پیامبر اسلام است که : (کاملترین انسان ها از حیث ایمان آنهایی اند که صاحب اخلاق بهتر و نیکوتر باشند و بهترین شما کسی است که در مورد اهل و خانواده اش بهتر باشد ، من بهتر از شما نسبت با اهل و خانواده ام نیکو بترم) و نیز : (زنان را برای انجام کار های خیر و نیکو توصیه فرموده از مخالفت آن هشدار کنید)

داشتن خوی و روش مسرت آمیز و لطافت طبع در برابر زنان ، از جمله مکارم اخلاق شوهران بحساب میرود ، زیرا این روش یگانه عاملی است که طیب خاطر و صفای قلب وی را جلب مینماید .

خلیفه دوم اسلام میفرماید : (برای مرد شایسته است که با اهل و فامیلش مانند اطفال پیش آمد نماید و البته حد اعتدال را از یاد نبرده چنان نشود که این عمل عیان اداره و تربیت را از دست وی رها سازد)

هشت - شوهر باید در برابر گفتار زن تحمل و حوصله را از دست نهد و کمال گذشت را مراعات نماید حضرت پیامبر اسلام نیز گاهگاهی در مقابل فرمایشات خویش بحر فهایی از طرف همسران شان مواجه میشدند ، ولی با حوصله و تحمل از آن میگذشتند و حتی کلمات رد آنها را با تبسم مقابله میفرمودند .

هکذا زمانیکه خلیفه دوم اسلام با حرف ردی از طرف همسرش مقابل شد باعجاب رو بجانب او نمود و گفت : (تو حرفهای مرا رد میکنی ؟) پاسخ داد : (همسران پیامبر اسلام حرفهای او را بعضا رد میکنند در حالیکه او از تو بهتر است) . خلیفه اسلام از شنیدن این حرفها بسکوت فرو رفت و صدایی از خود نکشید .

نم بر شوهر است تا علوم مفید وسودمند را برای زتنش بیاموزد و در فرا گرفتن این نوع علوم و دانش ، باوی مساعدت و هم کاری نماید ، عقاید دینی را در وی تقویت کند ، راه عبادات ، معاملات ، حقوق زنا

شویی ، عفت ، امانت و نگهداری را بانعام رموز و اسرار آن بسوی واضح سازد و همچنان آداب شوهر داری و همسری ، تدبیر منزل ، روش تربیه اطفال ، اقتصاد در زندگی و امثال اینها را با او بفهماند و کلبه ضروریات يك زندگی آبرو مند را برای وی روشن سازد .

پیامبر اسلام که ارشادات و پیامهایش جز بغاظر سعادت بشریت نیست ، در باره میفرماید : (زنان نیمی از وجود مردانند)

زم شوهران با یدراز داری در مورد همسران شان در نظر داشته اسرار ایشان را افشا نسازند و حضرت پیامبر اسلام (ص) میفرماید : (از جمله کسانیکه بروز رستاخیز و باز پرس داری مقام نامواری میباشد ، یکی از آنهاي اندک در اثر رویداد های ذات البینی زنا شوهری با فاشاء اسرار یک دیگر میبروزند و زناشوهر ، سر یکدیگرش برملا میسازد .

یازده - شوهران باید در برابر همسر خویش دارای غیرت کامل باشند تا این غیرت ، ایشان را بران دارد که از همسران شان حمایت نموده کرامت آنها را محفوظ دارند و نیز غیرت از علایم و نشانه های ایمان بوده آنکه ضمیر و کانون وجودش از گمراهی و غم داغ نیست ، نور ایمان نیز در نهاد وی خاموش و بی فروغ خواهد بود .

از آثار ایمان است که شوهر حاضر نشود همسرش بدون آنکه ضرورتی معقول در میان باشد ، با این و آن بیامیزد ، در خلوت بنشیند و یا با اینطرف و آنطرف بگشت و گذار بیجا پیر داند . حضرت خلیفه چهارم فرموده : (انکار

اساسات حقوقی زن و ...

از حیث غیرت بدور است اگر شما راضی شوید زنان تان با آنکه دلیلی و ضرورتی محسوس نیست و کاری ندارند ، جلو چشمان این و آن با جلو نمایی های گوناگون و زینت های خیره کننده ظاهر شوند و منحرفین را منحرف تر سازند)

ب - حقوق شوهر :

تا اینجا نکات عمده و اساسی حقوق زن را بر شوهرش مرور کردیم حال می پردازیم به توضیح حقوق که شوهر ان بر زنان خویش دارند .

اولا - سر پرستی و اداره ، طوریکه شوهر باید زتنش رابه نسیب و اسامات آداب آشنا سازد و دست او را بگیرد و در زندگی چنان رهبری اش کند که اشتباهاتی را در شاعراه زندگی مرتکب نشود و بر زنان است تا در رهبری های نیکو و شرافتمندانه از نظریات خیر خواهانه شوهران اطاعت نمایند .

آیات مبارکه قرآنی از آنجا که تمام نواحی زندگی بشریت را مدنظر داشته و راه های سعادت را همواره بر رخ انسا نسیب باز مینماید درین مورد نیز بی علاقه نمانده از همان آغاز قانون گذاری خود ، برای مرد بغاظر اینکه تکالیف تهیه و فراهم آوردی وسایل زندگی زن را بصورت حقوقی مسلم وثابت ، بر عهده وی میگذارد ، سمت زعامت را در زندگی خانوادگی قایل میگردد .

ثانیا - عمل نمودن بگفته های شوهر مشروط برینکه این گفتار و یا تقاضای او منافی کرامت بشری و همد حیثیت واقعی یک

زن مسلمان نباشد زیرا اگر هدف از اوامر شوهر جزاین باشد در آن صورت زن مکلفیت برای قبول و اطاعت حرفهای شوهر ندارد . زن نباید در صورتیکه شوهرش رضایت ندانسته و اجازه نهد ، از خانه بجای بی رود و اگر باز هم زنی بدون در نظر داشت این موضوع ، برضائیت شوهرش وقعی نگذاشته و بمیل خود منزل را ترک گوید تا آنکه دو باره بخانه بر گردد و یا ابراز ندامت کند ، مورد لعن و نفرین فرشته های آسمانی قرار میگردد)

پیامبر راستین اسلام در جای دیگری اینگونه میفرماید : (وقتی يك زن نمازهای پنجگانه را ادا سازد ، ماه رمضان را روزه بگیرد ، یغت و حیثیت خویش را حفظ نماید و از اراده های معقول و شرافتمندانه شوهرش اطاعت کند ، دروازه های سعادت و بهشت جاویدان پرورد گارش بروی او گشوده خواهد بود)

سوم - زن باید پاکي و کرامت خود را مصئون داشته و خویشتن را در شکل و صورت منحرفین جا هلیت گسین و نخستین در نیاورد و سنگینی را در تمام آموزندگی بر خود لازم داند .

چهارم - زن نباید از شوهرش چیزی مطالبه کند که ضرورت و حاجتی بران محسوس نیست و هم نباید با آنچه بالاتر از حد توان اوست مجبورش سازد .

پنجم - زن بایست بدون اجازه قلبی شوهر ، از آوردن کسی که شوهرش او را خوش ندارد بداخل منزل ، جدا خود داری نماید و در صورت در یافت اجازه و رضای شوهرش مانعی در اجرای این عمل

دیده نمیشود . ششم - روی خوش نشان دادن به شوهر طوریکه همواره موقع مقابل شدن ، در کمال سرور و بشاشت با او مواجه گردد ، چنان چه حضرت پیامبر اسلام فرمود : (بهترین و نیکوترین زنان آنهایی اند که وقتی بروی شان نظر اندازی مسرور شوی و چون سفارشی و امری نمایی اطاعت بینی و اگر در خانه نباشی ، هم از نفس خودت و هم از مسایل خانه و اموال خانه با مواظبت کامل صیانت نمایند)

اکنون پس از آنکه حقوق ثابت زن و شوهرش را مورد مطالعه قرار دادیم ، با این واقعیت میرسیم که اگر در خانواده ای که زندگی زنا شوئی بدون در نظر داشت این حقوق و بدون مراعات شرایط سالم از دواج پیش میرود و نیز در اجتماعی که شمار این نوع فامیل ها رو به افزایش بگذارد ، دیگر واضح و مبرهن است که چه بدبختی ها ها و چه ناگواری ها طاقت فرسایی گریبان گیر این افراد و اجتماع خواهد گردید و هم روشن است که چسان روز بروز سا حه این بدبختی ها بدروازه محاکم و مراجع قانونی و حقوقی کشانیده شده و چگونه یکی بروی دیگری بر می خیزند .

ما نمونه های این نوع نا بسامانی ها را در اجتماعاتی که حدود زناشویی در میان افراد ایشان مراعات نمیگردد بکثرت مشاهده مینمائیم و در شرایط و ایجابات حیات امروزی مخصوصا شمار کسانیکه در نتیجه این بی میلانی ها دچار بدبختی های فامیلی شده و کانون گرم خانواد ده آنها سرد و خاموش و بالا خره زن و شوهر برای اید از هم دور گر دیده اند ، یکی ، دو و یا ده نیست .

فامیل ها و یا بعبار دیگر زن و شوهری که آرزو دارند محیط خانه و خانواده خویش را بدست خود مرکز سعادت و آبرو مندی ساخته و فضای زندگی با همی و همسری شان را بر از صفا و محبت بنمایند ، بایستن ازین اساسات و حدود ثابت حقوقی تغافل نموده آن را در زندگی خود عمل کنند و هدایات آنرا در زمینه بکار بندند .

راجع بسال وفات تاج الدین مور خان چیزی نه نگاشته اند .

بنابراین روشن نیست که مو صوف پس از رهای از قید قره ختا ئی ها تا چند سال دیگر امارت سیتان راداشته است (تاریخ سیستان) حادثه بیماری او را در سال ۵۵۹ ه مینگارند زیرا در سال ۵۵۲ ه حادثه ای که بعدا بان تماس خوا همیم گرفت ظهور میکند . اگر نظر (منهاج الراج) را معتبر دانسته آنرا اضح تلقی نما نیم باید مرگ تاج الدین ابوا لفضل را پیش از سال ۵۵۲ ه وانمود سا زیم و این همان سا لیست که سلطان سنجر نیز داعی اجل را بیک میگو یدو چون مورخ شهیر جوز جان مرگ تاج الدین حرب را که بعد از قتل شمس الدین ، سرپر آرانی امارت سیتان شده بود . در سال ۶۱۲ ه بعد از شصت سال فرما نروا ئی مینو یسد ، که چنین نتیجهی بدست میاید که چون ملک تاج الدین حرب باستعانت عمه خود در سال ۵۵۲ برار یکه سلطنت سیتان

ملوک نیمروز

قره ختا ئی ها جنگی در عجل قطوان واقع سمر قند بوقع پیوست که بنام جنگ قطوان معروف است . درین جنگ تاج الدین ابوا لفضل ملک نیمروز نیز همراهی سنجر بود . درین جنگ سپاظر نمون سلطان سلجوقی منهزم شده و خودش از معرکه فرار فرار کرد . اما تاج الدین ابو الفضل در قلب سپاه بجای سنجر استاده شده تبات قدم ورزید ، بنا بقول ظهرا لدین نیشا پوری (ص ۴۶ سلجو قنامه) آنقدر مناعت و شهنامت از خود تبارز داد که جانب مقابل را بشکفت آورد و سر انجام با هجوم لشکریان زیاد الیر ترکان ختا ئی شده که با ترکان خاتون زوجه سنجر که از اسیران این جنگ بود مدت یکسال را در قید قره ختا ئی هاسپری کرد . منهاج الراج مینگار د که : یکی از زنان حرم خان ختا ئی برمک

تاج الدین محبت ورزیده از آن خوب خبر داری میکرد طوریکه از خوراک های لذیذ و پو شاک های نفیس وی را بی نیاز ساخته بود تا اینکه همان مستوره ، زمینه را برای رهای ملک مزبور مساعد گردانید . و موصوف با همان زنجیر و تخته بندی که مثل اسار تش بود جانب سیتان فرار کرده آن زنجیر را در پیش مقصوده جامع بیابو یخت تا مظهر جسا رتش باشد . مورخ مذکور ادعا میکند که در سال ۶۱۳ ه آن تخته و زنجیر را برای العین دیده است . اما مور خان دیگر را عقیده برین است که خان ختا ئی بعد از یکسال تاج الدین ابوا لفضل و نزکان خاتون را ، به مروزد سنجر فرستا دند که این قول بحقیقت نزدیک تر است و احتمال دارد که ملک نیمروز آن زنجیر را برضائی خان آورده باشد .

یک نقش و یک تصویر

دردان زیرزمینی آدم مرگ می بیند مادر.
لکن مرگ با وفا نه مادر مرگ مسخره!
یکی دهش باز مانده. یکی شکش پندیده.
آدم اینقدر خون گندیده، گوشت چروکیده
و شکم پندیده می بیند که نوع می آورد
بعضا آدم فکر میکند اگر در آینده انسان های
ساختیم از فلزی سازیشان.

رگ هاوی های شانراهم از پلاستیک
می سازیم. که دیگر نه روحی داشته باشند
و نه جایی برای ذخیره تفکرشان. در لابلای
این گوشت گندیده نفوس می تواند جا بگیرد.
ولی وقتی از فلز ساختیم شان. دیگر جایی
برای تفکر نمیگذاریم. درست مثل این
موترها. در سینه شان هم یک هارن نصب
می کنیم که هر وقت دل شان خواست هارن
بزنند. آنوقت دنیا پراز هارن خواهد شد
مادر و آدم همانند موتراهایی تفاوت با وقار
و بانشاط. این دالان خاطرشانراهم از فلزی
سازیم و در آن یک چراغ نصب می کنیم که
مانند دالان خاطر من تاریک نباشد. وقتی
این فلزها ساییده شد مادر این آدم ها را
می بریم به کوره های ذوب آهن ذوب شان
می کنیم و آدم های دیگری از نو می سازیم.
مادر نگاه هایش را از من دور نگه کرده.
ولی الان حالت قیافه اش تغییر کرده حالت
تعجب منتهی عمیق ترا! دحش منتهی دردناک
تر.

مادر با صدای لرزیده اش می گوید.
- پسر من! این حرف هارن را تو
می دهی. بوی تنفر از دنیا و مردمش را تو
نیاید مثل پدرت حرف بزنی.
مثل پدرت. مادرم باز هم گفت: مثل
پدرت.

من دیگر چیز رانمی گویم. فقط به سکوت
گوش می دهم. سکوتی که باز زوزه میکشید.
من مادرم را فراموش می کنم. نگاه های
مادرم دوست مثل نگاه های آن ذنای دیگر
مرانظاره میکند. از پنجره چشمانم میگذرد
و درون مرانظاره میکند.

و من چشمانم را این پنجره دردم می بندم.
و حالا در درون من تاریکی است و سکوت! من
در دالان بی انتهای خاطرم قرار دارم.
نمیدانم شیخ پدرم در کدام نقطه این
دالان قرار دارد. ولی مطمئنم یک جایی هست.
و سکوت زوزه می کشید و من انعکاس درد
آلود صدای مادرم را در آن دوردست های
شنیدم.

- مثل پدرت! مثل پدرت! -
انعکاس این صدادر این دالان نزدیک و
نزدیک ترمی آمد. تا بالاخره به نزدیکسی
گوش هایم رسید. من گویی از خواب عمیقی
می بزم. چشمانم را باز می کنم.

مادرم هنوز مقابلم نشسته. ایندهمه مرا
با وحشت می نگرند. مادرم با این قیافه پرچین
و چروک هادریک اعجوبه شده بود. که در آن مرگ
دور دستی از مهربانی مادرانه می دیدم. ولی
در میان این همه چین و چروک اصلا ناپیدا است.
این چین چروک فقط قادر بود وحشت را
تجلی بدهد.

مادرم نمیدانم چه قیافه وحشت بساری
دارد. الان سکوت یک لحظه می شکند این
زوزه هارن برای یک لحظه توقف میکند. مادرم
چیزی میگوید.

مادرم با نگرانی متوجه من است. و بعد آن
لب هاتاب میخورد.
- پسر من! برای چند لحظه قیافه ات پر
از نفرت شده بود و من ترسیدم تو هم مثل
پدرت ...

باز هم مثل پدرم. لعنت به این شیطان!
لعنت به این شیطان!
و من باز در این دالان بی انتهای خاطرم بودم
و زوزه سکوت بود و نعره لعنت به این شیطان!
لعنت به این شیطان!

من چشمانم را باز می کنم. مادرم هنوز
بمن نگاه میکند. با همان قیافه وحشت بار.
مادرم میخواست مهربان باشد. ولی این
قیافه دیگر قادر نبود مهربانی را انعکاس

خنده اش را در سینه حبس کرده بود. و آن
پالین از آن جمجمه! آن جمجمه ای که استاد
انانومی بمن هدیه کرده بود. دندان هایش
از هم باز بود. مگر نه اینکه این هم میخورد.
آن جمجمه ای که الان با چشمان خالی اش مرا
می یابند. این جمجمه مجسمه روح پدرم بود.
الآن یافتم! این جمجمه تجسم روح پدرم
بود. یافتم یافتم!

من از بسترم بومی خزیم. لگدم را پس
میبرم و بعد باریک حرکت آبی به پیش. در یک
لحظه جمجمه به گنج اتاق پرتاب میشود.
ولی نه! حالا جمجمه از آن گنج اتاق
چشمانش را بمن دوخته. و دندان هایش
بیشتر باز شده. جمجمه خنده اش بزرگتر
شده. گویی در آن حال بمن میگوید:
- توجوجه سگ! توجوجه سگ! ...

توجوجه سگ!
نه من این جمجمه رانمی توانستم شکست
بدم. من فرزند این گابوس بودم. باید
این جمجمه تسلیم میشدم!

من جمجمه را از گنج اتاق بر میدارم و با احترام تمام
روی میزمیکذارم. و حالا لبخندان جمجمه آیا
لبخند پیروزی نبود. من در مقابل این تصویر
پدرم میروم. آیا این لبخند پدرم لبخند
پیروزی نبود و آن خط منحنی محذب کشیده!
مصمم! پدرم این یک داغ شمشیر را که من
در یک طرف چهره اش کشیده بودم بمن میبخشیده
پدرم می خندید.

و بعد من در آن دالان بی انتهای و شیخ
پدرم. پدرم بمن نزدیک میشود. لحظه ای
آن نگاه هایش را بمن می دوزد. و بعد آن زوزه:
- ها ها ها ها ها ها ...

- ها ها ها ها ها ها ...
- ها ها ها ها ها ها ...
- ها ها ها ها ها ها ...

مادرم سرزده. خواب آلود و با هوای
زولیده وارد میشود.
بقیه در صفحه ۶۳

کوه مقابل خانه ماب شده بود. این کوه
مقابل خانه ماکه سیاه بود و اسرار آمیز یک
دست غیبی می آید و این چراغ را روشن
میکند و بعد همان دست غیبی می آید و این
چراغ را خاموش میکند. ماباید این کوه هارا
از فلز بسازیم آنوقت دیگر نمیدانیم در سکوت
دل شان چه قرار داد. این درخت ها را هم
باید از فلز بسازیم. آنوقت دیگر نمیتوانیم
با این فلسفه بافی میتوانم حذف شود یک
سوچ کنترل شان کنیم.

نمیدانم چه مدتی من در این افکارم غرق
بودم. که خوابم برد.
در خوابم دیدم یک جایی هستم. تاریکی
بود و سکوت بود و دیگر هیچ.

و من متوجه شدم. من در این دالان
بی انتهای خاطرم بودم. و بعد پدرم در گوشه
این دالان ظاهر میشود. مرا نگاه میکند و نگاه
میکند. آن خط منحنی محذب جانشه اش
می لرزد و بعد ناگهان شروع به خنده میکند.
- ها ها ها ها ها ها ...

- ها ها ها ها ها ها ...
- ها ها ها ها ها ها ...
- ها ها ها ها ها ها ...

من بیدار میشوم. در یک لحظه صدا ها
همه ساکت میشود. گویی این صداها همه
منتظر بودند و چون دیدند من چشمانم باز شد
همه به اشاره پدرم ساکت شدند. و حالا
با چشم های شان مرا می یابند من نگاه را
برگرداندم. نگاه پدرم از ورای چشمان آن
تصویر بمن خیره شده بود. گویی پدرم
همین الان خنده اش را بس کرده بود و حالا

بزند. این نگاه هادریک قادر نبود مرا گرم
کند آرام کند. این نگاه هاییکه الان از
پنجره چشمانم به درون من می تابید و مرا
چون مورانه میخورد. مادرم با این همه چین
و چروک یک اعجوبه شده بود. مادرم یکی
از همین روزها میبرد و با این قیافه پرچین
و چروک می آمد و در دالان خاطرم با پدرم یکجا
میشد و هر دو در دالان خاطرم میگردند. پدرم
نفیر میکشید. و مادرم با این چشمان وحشت
بارش مرا نگاه میکرد و نگاه میکرد و مثل
مورانه میخورد.

مادرم به گریه می افتد.
- بمن اینطور نگاه نکن پسر من.
و هک هک گریه میکند. صدای مادرم هم
پیرو بود. یک صدای پیر.

صدای پیر شود نفیر میشود.
وقتی من بیرون می آمدم مادرم هنوز گریه
میکرد.

حالا من در اتاقم بودم. این کتاب هابمن
آرامش میداد. این کتاب های مهربان و با
درک. این کتاب هاییکه فقط یک حالت داشت.
آن جمجمه ای که دهش باز مانده بود. و آن
تابلوی کوه ها و ابرها و آن تصویر ...!

نه! من به این تصویر نگاه نمیکنم.
لااقل امشب نه.

من به تابلوی آن کوه ها و برف ها نگاه
میکتم و در دنیای آن تابلو با میگذردم. به
دنیای آن برف ها و کوه ها! آن برف هاییکه
سفت بود و آن کوه هاییکه سیاه بود. این
سفتی عاب میشد و این سیاهی ها باقی
ممانند. و حالا خوش آیند بود که من به
سفتی های این تابلو نگاه کنم چون برشهای

سلوک نپمروز

مردم نپمروز به نر دخوا هر او که
از عقل و تدبیر بهره کافی داشت مراجعه
کرده از بیداد گری های برادرش
شکایت نمایند. آن عورت با عصمت
که از جریان بخوبی مطلع بود. به
شکایات مردم گوش فرا داده، از
ایشان پرسید که بعد از خلع ملک
شمس الدین مزبور، چه کسی را به
امارت نپمروز می پذیرند؟ اهالی
به امارت ملک تاج الدین حرب اظهار
رضا بیت کردند چنانکه از شنیدن
این پاسخ قنا عتس حاصل گردیده
مردم دستور داد که خواست خود را
از قوه بفعل بیاورند. مردم نپمروز
از شنیدن این دستور جسارت
یافته بر ملک شمس الدین شوریدند
اورا نخست خلع و اندکی بعد
بافروند انش به منجلاب نیستی پر
تاب نموده بکیفر اعمالش رسانیدند
با قتل ملک شمس الدین نظارت آن
سلجوق نیز در امور نپمروز انجام
می پذیرد و سلاطین غور درین سر
زمین سلطه خود را گسترش میدهند
که در مبحث بعدی آنرا دنبال خواهیم
کرد.

اوج گرفت که همه عناصر از طبقات
و فشار نپمروز غوطه ور بوده و بر
حیات خود اطمینان نداشتند. این
کشتار زمانی در نپمروز قسو سن
صعودی خود می پیمود که خرا سان
بائر تاخت و تاز عشایر پر با دگر
غذویران گردیده و سلطنت سنجر
قلع و قمع شده بود. قبایل غز در
سال ۵۴۸ سلطان سنجر را اسپر
و خرا سان معمور رایک قلم ویران
کردند که تاریخ باز بان گویا
بیانگر این ویرانگری های جبران
ناپذیر میباشد.
وزما نیکه غزها خراسان را به مسلخی
از کشتگان این مرزو بوم تبدیل
کرده بو دند، در نپمروز د شنه
استبداد آمیز و در خیمه نه ملک
شمس الدین محمد حلقوم هزاران
بی گناه می برید و سر ها را از بدن
جدا میکرد.
افراط ملک شمس الدین محمد در
قتل اهالی نپمروز منجر بان شد که

جلوس کرد لذا مرگ ملک تاج الدین
ابوا افضل باید قبل از سال ۵۵۲
صورت گرفته باشد اما مسلم
اینجاست که از خلال اوراق تواریخ
دست داشته تعیین سال وفات ملک
مزبور بصورت یقین پرا بلمیست که
حل آن سخت دشوار است.

۲- شمس الدین محمد بن تاج الدین
ابوا افضل :-

از جمله پسران زیاد ملک تاج
الدین ابوا افضل، ملک شمس الدین
که نسبت به دیگران بزرگتر بود
برایکه امارت نپمروز جلوس کرد.
او در بدو امارت خود مر تکب عمل
اما نت انگیزی شد که آن عبارت از
کشتن برادرانش بود که دریکروز
هژده تن از برادران خود را بقتل
رسانید و یک برادر را که عزا لمک
نا مداشت میل کشید و نظر بگفته
میر خوانند (روضته الصفا ج ۴ ص
۶۵۷) سرای او را دار السیاست
میگفتند و استبداد این ملک باندازه

مردی بانقلاب بقیه

«در مقابل نام من کلمه «ماد موازل» هم وجود دارد.»

دیگر جوابش اظهار داشت :
«دیر یازود شما هم به اساس یک نمره مورد تعقیب قرار خواهید گرفت. شما و امثال شما بدون قبول هیچگونه مسئولیت و بی خیال زندگی میکنید شاید من بقدر کافی خوش چانس نیستم و هم شاید بخت با من سازگار نباشد. اما یک روزی به خدمت شما خواهم رسید یا من با یکی از رفقای که بعد از من به این وظیفه مأمور میشود. شما نمیتوانید به یاری دماغ خود از قانون سوء استفا ده کنید. زیرا قانون محدود ولی دایمی و استوار میباشد.»

لو لا در جوابش بابی اعتنا می گفت :
«تفتیش منزل من را نمیتوانم بشما اجازه دهم. اما یک موضوع را میخواهم خاطر نشان بسا زم که خوشم نمی آید از کسی وعظ بشنوم. و اگر آقایان کار شانرا تمام کرده باشند، در آنصورت میخواهم هم از شما خواهش کنم که بمن اجازه دهید تا کمی خواب شوم تا فردا صبح بد خاق بیدار نشوم.»

الک در پاسخ لولا گفت :
«این یگانه چیز است که هیچگاه نباید ازان هر اسی داشته باشید. لولا به این حرفهای الک خنده اش گرفت و اظهار کرد :
«الک، شما آدم بدی نیستید اما یک خفیه پو لیس بد هستید. ولی باوصف آن قلب طلایی و مهربانی دارید.»
جوابی که الک به او داد اینگونه بود: اگر این حرف شما راست باشد پس جرات نخواهم کرد که تنها در مصاحبت شما بمانم.»

۱۹

وقتی آنها به دفتر پو لیس برگشتند، الک هنوز در افکار خود عمیقاً غرق بود دیک گفت: «غیر قابل تصور است که بقیه ها هیچ از تباط غیر قانونی بین هم ندارند و خلاف قانون حرکت نمیکنند. خلاصه فکر میکنم ناچار خواهم شد از صدراعظم بخواهم این سازمان را اعلام کند.»
الک با نا امیدی جواب داد: «هیچ بعید نیست که او خودش هم یک بقیه باشد. کلو نل گاردون! بمن و عفا یدم نخندید. اینرا بخاطری بشما

عایدات شخصی پیر مرد به حساب بانک وارد نمیشود و در کتابهای بانک اثری ازان وجود ندارد. و جانسن درست وقتی وار خطا شد که برایش گفتم، ما یتلند تمام فعالیتها یشرا در خارج از حدود معاملات شرکت انجام میدهد. من میخواهم حال یک مطلب دیگر را هم از شما پیر سم، آقای کلو نل شما نمیخواهید ولو یک مرتبه هم شده، اطمینان خودرا حاصل کنید که ماد موازل بنت با این دارو دسته بهیچوجه از تباطی ندارد؟

دیک سوال کرد: «شما در حقیقت باز هم مطمئن نیستید که موضوع طوری باشد که بیشتر تذکر دادید. ترس دوباره در وجود دیک رخنه کرد.»

الک اظهار داشت، بمن حاضرم همه چیز را از همه کس بشنوم و باور کنم. خیابان در همین لحظه خالی از ترافیک است و ما میتوانیم در ظرف یک ساعت به هور سهام باشیم. من شخصاً مطمئنم که آن صدا از ماد موازل بنت نبود، اما (بقیه در صفحه ۶۲)

حرف ها را میزد.
دیک اظهار عقیده کرد: «لو لا بسانو نخواهد بود؟»

«او نمی تواند تمام این تشکیلات وسیعی را اداره کند. زمانی که هنوز ۱۹ سال داشت یک گروه دختران را اداره میکرد و این گروه به علت خرابی تشکیلات از میان رفت تصور می کنم اگر کسی بخواهد «بقیه هارا رهبری کند باید لیاقت و استعداد کسی را داشت که مثلاً یک بانک را اداره میکند. بطور مثال مایتلند پیر یک چنین اداره چینی و ورزیده میتواند باشد! من حلقه تنگ اطراف او را پس از صحبت با جانسن تنگتر ساخته ام. جانسن بمن گفت که او هیچگاه دفتر معاملات بانکی از باب خودرا ندیده است و باوصف سکر تر خصوصی است نمیتواند در باره معاملات و داد و ستد او حرفی بزند و نمیداند چه چیز های رومی خرد و میفروشد؟»

گوشزد کردم که درین سازمان حیوانات بزرگتر هم شامل هستند. من بتدریج نسبت به همه مشکوک میشوم.
گاردون بالحن آرام و بی خیال اظهار داشت: «پس بهتر است از من شروع کنید.»
الک بدون تأمل آزا دانه جواب داد: «در مورد شما قبلاً این کار را کرده ام.»

«من حتی بخودم فکر میکنم. یادم می آید که در خریدی عادت شبخیزی را داشتیم شاید هم یک زندگی دو گانه دارم که خود متوجه آن نیستم، احتمالاً از طرف روزیک خفیه پو لیس هستم و در شب یک بقیه. فهمیدن آن مشکل است. زیرا برای من کاملاً واضح است و مطمئنم که یک ناپغه در سازمان بقیه ها وجود دارد.»
الک با ناباوری مجهولی این

(بقیه صفحه ۶)

یک آزمایش دیگر...

اتحاد به کجا خواهد انجا میهد؟
گرچه زعیم ۷۱ ساله تونس با امضاء واعلام گفت که این الحاق یک «نقطه چرخش در تاریخ» است و موافقه کرده که یابروز جمعه ۲۸ جدی و اگر شود در اواسطمارچ راجع به آن ریفراندم صورت میگیرد اما دیده شده که بزودی سرد شد و از وزارت خارجه اش اعلام گردید که ریفراندم حداقل بعد از چهارماه صورت خواهد گرفت. یک گفته معروف است که «اگر کار نیک را به تاخیر کار افکنی شرمیشود» حالاهم تاخیر کار ریفراندم در امر الحاق تونس و لیبیا ممکن است آنرا به سر نوشت اتحادیه های قبلی بکشاند. از طرف دیگر در ماه دسامبر ۱۹۷۱ پورقیبه گفته بود که بوجود آمدن و تحقق چنین اتحادیه ها اگر مساعی را برای قرنها ضرورت نداشته باشد مساعی دهاسال را که بدون شك ضرورت دارد.

این گفته پورقیبه هم موید آنست که الحاق دو کشور باین سرعت و عجله که حلقه های لیبیایی فکر میکنند صورت نخواهد گرفت.

تعویق خواهد ماند که تونس قانون اساسی خودرا که موادی برای ریفراندم در و د ندا رد مجدداً تنظیم نماید.
و طوریکه گفته شده است این موضوع حداقل چهار ماه را در بر خواهد گرفت.
گفته میشود رادیو لیبیا به تعقیب امضای موافقتنامه الحاق واعلام آن به نام رادیو جمهوریته اسلامی عربی نشرات میکرد اما بالاخره مجدداً به همان نام سابقه خود نشرات خودرا ادامه میدهد.

مسمودی وزیر خارجه تونس که طراح و معمار پلان الحاق تونس و لیبیا بوده است از بین رفت و جاه نشین وی گفت یک علت از بین رفتن مسمودی این بوده است که در امر الحاق و اتحاد بطرفداری از قذافی راه عجله را می پیمود. از جانبی هم در تونس گفته شد که الحاق باید به شکل تدریجی و مرحله بی صورت گیرد.

داد و بومیدین گفت که نمیخواهد در کشتی قرار گیرد که در حال حرکت باشد. مراکش ازان به خوشی استقبال نکرده گفت اتحاد یک از مذاکرات عجولانه باین سویه بیان آید قابل اعتبار نیست. اما لبنان اخیراً ازین فکر به نیکی استقبال کرده و گفت که این اتحاد نه تنها به منافع تونس و لیبیا است بلکه به منفعت جهان عرب میباشد. بهمین ترتیب در سایر حلقه های سیاسی نظرات مخالف و موافقی روی آن ابراز شده است اما برگردیم به این که به تعقیب نخستین روز اعلام مذکور در خود لیبیا و تونس چه گذشت.
طوریکه در اعلامیه امضای الحاق گفته شده بود راجع به این اتحادیه باید بروز جمعه ۲۸ جدی ریفراندمی در هر دو کشور صورت میگرفت. اما بعداً مخصوصاً از جانب تونس اعلان گردید که نه تنها این ریفراندم بروز جمعه صورت نمی گیرد بلکه موضوع ریفراندم حداقل تا مدتی به

مردی بانقاب بقیه

شما صر فبه این مو ضوع تو جه کنید که ما باید برای آنها بیکه در بالا در راس نشسته اند را پوری تهیه کنیم . (کلمه مردمی که در بالا نشسته اند نزد الگ مفهوم رئیس عمومی و شخص اول اداره اسکا تلند یارد را داشت) و بسیار بد خواهد شد اگر بگویم ما آواز ما را از ازل بنت را از طریق مخا بره را دیو یی شنیدیم و بخود زحمت ندادیم تا معلوم کنیم که او در همان لحظه جریان مخا بره را دیو یی در کجا بوده و به چه کاری اشتغال داشته است. دیک متفکرانه اظهار کرد : «شما صحیح میگو یید.» الگ به گوشه مو تر خزیده به در یور سمت حرکت را هدایت داد. هوا به تدریج روشن میشد و وقتی مو تر جا ده خیالی هور سهام را به سرعت می پیمود . صبح فرا رسید. مو تر به آرامی مقابل عمارت ما یتری توقف کرد در این عمارت بیلاقی هیچ علامتی از زندگی مشا هده نمیشد . پرده بسته بود و در هیچیک از اتاق ها چراغ نمیسوخت .

وقتی الگ دستش را روی دکمه زنگ در وازه گذاشت . تردیدی در قلب دیک راه یافت گفت : «من مایل نیستم که ساکنان عمارت را از خواب بر خیزانم. نه بنت پیر تصور خواهد کرد که اطلاعات ناگواری در باره پسرش داریم .»

اما آنها ضرور نبود حتما گان بنت را از خواب بکشند . یکنفر الگ را صدا زد وقتی الگ بطرف بالا دید ، متوجه شد که آن مرد اسرار آمیز به کلکین اتاق تکیه داده بود .

جان بنت با صدای مبهمی پرسید : «آقای انسبکتر ، چه چیزی شما را تا به اینجا کشا نیده است ؟» الگ زیر لب زمزمه کرد : چیزی فوق العاده نیست. ما امر وز شام یک مخا بره را دیو یی را شنیدیم و یک صدا بگوش ما آشنا آمد. مثل آنکه آواز ماد موازل ایلا دختر شما بوده باشد .

پیشانی جان بنت پراز چین شد و دیک دید که جان بنت در قبول این گفته تردد نشان داد. دیک هم به تائید حرف الگ اظهار داشت : «آقای بنت ، منم این آواز را شنیدم. مایک

خبر بسیار جدی را با یک آواز آشنا شنیدیم و شرایط و حالات مار مجبور میسازد تا پیر سیم که آیا واقعا با صدای ماد موازل بنت این مخا بره پخش شده است ؟» جان بنت در حالیکه سرش را تکان میداد اظهار داشت : «این یک ماجرای عجیب است» او از اتاق بیرون رفت. اما دروازه رابه روی شما باز میکنم.» او در حالیکه کوت خواب کهنه به تن داشت دروازه رابه روی آنها باز کرد و آنها رابه اتاق تاریک نشیمن رهنمایی نموده گفت ، «شما همینجا منتظر بمانید، من ایلا را بیدار میکنم شاید او بتواند بشما ثابت کند که در ساعت ۱۰ شب در بستر خواب بوده است» آواز اتاق بیرون رفت. اما پیش از بیرون رفتن از اتاق پرده هارا از جلو کلکین ها پس زد تا روشنی صبح به داخل اتاق بتابد.

و دیک بایک احساس گنگ و مسرتبار به انتظار ورود ایلا نشست البته برای حضور خود در آنوقت صبح و نسبت آمدن خود به هور سهام آمادگی برای دادن کدام بیا نیسه نداشت . فوا صلی که بین هر ملاقات در هور سهام پدید می آمد، برای دیک بسیار طو لانی می بود آنها صدای پای جان بنت را شنیدند که از زینت ها بالا رفت. اما فو رابه اتاق پذیرایی نزد دیک والگ برگشت در چهره اش آثار ترس و وحشت خواننده میشد. او زیر لب غم غم کرد : «من اصلا نمی فهمم چه واقع شده است.» ایلا در اتاق خود نیست او در بسترش خواب شده بود. اما ظاهرا دوباره لباس پوشیده و بیرون رفته است.» الگ زنج خود را خاریده و بخود اجازه نداد به صورت دیک نظر اندازد . و از بنت پرسید : «معمولا ماد موازل بنت سحر خیز میباشند و از طرف صبح گردش میکنند ؟»

جان بنت سرش را تکان داد : «او در سابق هیچگاه اینکار را نکرده است.» بسیار عجیب است که من متوجه بیرون رفتن او نشده ام. زیرا امشب اصلا خوابم نبرد. خواهش میکنم یک لحظه مرا ببخشید.» و دیک بایک احساس گنگ و سر او بیرون رفته چند دقیقه بعد

نجوم و احکام نجوم

واز برابر عقده نزولی در ۱۷ ثور اتفاق می افتد اگر در اینوقت عطارد در مقارنه پایین باشد در خط بین زمین و آفتاب قرار خواهد گرفت و بعبارت دیگر از مقابل قرص آفتاب خواهد گذشت . در ماه عقرب سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۲ و ۱۳۳۹ و ۱۳۵۲ (۱۳۵۲) و ماه ثور ۱۳۱۶ و ۱۳۴۹ این وضع اتفاق افتاده و در ماه عقرب ۱۳۶۵ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۸ و ماه ثور سال ۱۳۸۲ مجددا اتفاق خواهد افتاد .

زهرة یار امشگر چرخ :

زهرة نزدیکترین سیاره رات به زمین است و از حیث بزرگی تقریبا به اندازه زمین است یعنی قطر آن در حدود ۱۲۱۰۰ کیلو متر میباشد و از حیث درخشندگی در میان ستارگان کم نظیر است ، مد اورش از بیضوی بدایره نزدیکتر است و فاصله متوسطش از آفتاب ۱۰۸

میلیون کیلومتر میباشد . فاصله زهره از زمین در موقع نزدیک بودنش بزمین ۴۲ میلیون کیلو متر تخمین شده است ولی در نزدیکترین فاصله دیده نمی شود زیرا در این وقت سمت تا ریک آن رو بزمین است حرکت انتقالی آن بدور آفتاب ۲۲۵ روزما یابه حساب دقیقه ۷۰۱ ۲۲۴ روز است زهره دو برابر زمین از آفتاب نور میگیرد و شصت در صد آنرا منعکس می نماید .

این سیاره نیز مثل عطارد فقط شبها بعد از غروب و صبح ها پیش از طلوع آفتاب دیده میشود و بزمین سبب عوام آنرا ستاره شام یا ستاره صبح می نامند حجم آن نه دهم حجم زمین و جرم آن ۸۱۷ هزارم جرم زمین و ثقل آن در سطح برابر ۸۸ صدم ثقل زمین می باشد . (لطفا بقیه این بحث را در شماره آینده بخوانید)

روزنه ای بسوی تاریکیها

نگاهش حویلی و اتاقها را دور زد : - آنوقت ها، این خانه باین شکل نبود، شکسته و درهم ریخته بود . حالا همه چیز تغییر کرده است، بهتر و بسیار بهتر شده است . سگرتش را روی زمین انداخت و باپایش آنرا خاموش کرد . دشمنانه پرسیدم : - پس آنچه را که درباره پدرم گفتید از کجا میدانستید ؟ - همه آنها را، آن زن، عمه ات بمن گفت :

(ناتمام) - « شما با مو تر تا اینجا آمدید و در سر راه خود کسی را ندیدید؟» دیک سرش را به عنوان نفی تکان داد . - « به نظر شما مناسب نیست که جاده هور سهام را با مو تر گردش کنیم ؟»

بودی . حالا هرچه فکر میکنم قیافه پدرت بیادم نمی آید . هیچ چیز او بیادم نمی آید. نمیتوانم بگویم ، کوتاه بود، یا بلند، چاق بود یا لاغر من یگروز همسایه شما بودم و در یکی اتاقهای همین خانه زندگی میکردم، وقتی پدرت این خانه را خرید، من هم از اینجا رفتم، آنوقت وضع خوب شده بود و توانایی آنرا داشتیم که خانه مجلل و بزرگی برای خودم بخرم، زخم هنوز زنده بود و دخترم بیش از ۱۲ سال نداشت .

لباس پوشید و برگشت ، در یمن لحظه هوا کاملا روشن شده بود اگر چه آفتاب تا کنون بالا نروده بود جان بنت کمتر از دیک ناراحت نمینمود. در ذهن او هزاران اندیشه ناراحت کننده میچرخید و افکار تردید آمیز فراوان حواسش را بخود مشغول داشته بود از دیک پرسید :

برگزیده الفر دهیچکاک

وقتی مدت توقف شتاینر وارد سومین هفته خودش احساس نمودم که یک تغییر قاطع در روحیه و رفتار دالی نمایان شده است . آه بلی تبسم همیشگی را حفظ کرده بود و هر بار با من رو برو میشد لبخندی میزد ، مهربان و آرام تر و راحت تر جلوه مینمود .

وقتی دالی می خندید ، تمام ستاره های آسمان در چشمهایش میدرخشید . و من ناآرزوهایم توجه این حالت دراونشده نبودم . من برای او خوشحال بودم . اما در عین حال بخاطر دالی پریشانی داشتم . دالی او را پسندیده بود . او را سخت پسندیده و زیر تاثیرش قرار گرفته بود . اما اگر او به دالی وعده های دروغ می کرد ؟ چه واقع میشد ، اگر او یک روز صبح از اتاقی که در هتل به کرایه گرفته بود ، غایب میشد و برای دالی یک مشت شیشه های خورد شده از امیدهای دروغی و قصه های خیالی خراب شده را از خود بجا میگذاشت ؟ من ابتداء به هیچوجه نمیخواستم درباره آن فکر کنم که تلخکامی و ناامیدی زندگی دالی را فرا خواهد گرفت . او به قدر کافی رنج کشیده بود من سعی مینمودم بخصوم نیز تلقین کنم که اصلا این جریان کوچکترین ارتباطی بمن ندارد . تا اینکه صبح روز ۲۲ ماه می فرارسید . تاریخی که هرگز فراموشش نمی توانم کرد .

من درست در لحظه ای که چوکی بوریا با فرا از دفترم بیرون آورده در گوشه پیاده رو گذاشتم و به مطالعه روزنامه شروع کرده بودم که دالی از آنطرف خیابان پیدا شده گفت :

« صبح شما خوش ، رئیس ! »
 من با تبسم جوابش دادم : « صبح شما خوش ، دالی ! » و فراموش کردم که دوباره روزنامه را از روی زانوهایم بلند کنم .
 من به دنبالش دیدم که چگونه خیابان را قطع کرده وارد رهرو بانک شد . در همین لحظه متوجه شدم که دالی امروز برخلاف روز های دگر وقت سلام داد ، نه بروم خندید و نه بالادید . خوب البته هر انسان گاهی در افکار خود غرق میشود . در چنین حالی بعید نیست که بدون توجه و بالادیدن بطرف کسی با او حرف بزند .
 شاید هم بیدار خواب برده ، زیرا در شب راتمام شب تانا وقتها بارفیش در بیرون منزل گذاشتانند .
 من دوباره به آزادی سرچشمه باقی مانده ، پشتی چوکی رابه دیوار عمارت تکیه داده بودم حال مرا به زندگی خصوصی هیچ ارتباطی نبود . من خموشانه بخود نسیب زدم و دوباره بمطالعه روز نامه مشغول شدم .
 درین ساعت روز عده زیادی از مردم در حال تردد به روی خیابان ها بودند . چند تنی

یک نقش و یک تصویر

داودچی شده! مرا ترساندی پسر .
 آن خنده شدم . در این نصف شب . مثل پدوت .
 من به تصویر پدرم وحشت زده خیره میشوم .
 من خندیدم مادر ؟
 اینطور فریاد زن! تو مثل پدوت نفیر می کنی !
 من خندیدم مادر ؟
 مادرم التماس میکند .
 اینطور فریاد نکشی عزیز م !
 من فریاد کشیدم ؟
 مادر بگو من نخندیدم . . .
 ولی تو خندیدی !
 و بعد بازان دالان لایتناهی وان خنده .
 هه هه هه هه . . .
 ها ها ها ها . . .

— هی هی هی هی هی هی . . .
 — اوه اوه اوه اوه اوه . . .
 — هو هو هو هو هو هو . . .
 مادرم اشک هایش جاری میشود .
 — بگو من نخندیدم .
 — اینطور نره زن .
 مادرم حالا روی چوکی افتاده و های های گریه میکند .
 من به این تصویرمی بینم و به آن خنده گوش میدهم .
 — هه هه هه هه . . .
 — ها ها ها ها . . .
 — هی هی هی هی هی هی . . .
 — اوه اوه اوه اوه اوه . . .
 — هو هو هو هو هو هو . . .
 و بعد فکرمی کنم دیگر هیچ دلیلی ندارم نختم .
 پایان

عرصه فعالیت

- ۲ - احجار قیمتی .
- از قبیل لاجورد سنگ سپو د
- و مین - تور مالین (۱۶۲۳) کیلوگرام
- ۳ - تریاک (۶۰۲۸) کیلوگرام .
- ۴ - چرس (۲۶۴۹) کیلوگرام .
- ۵ - لنگی باب «۱۹۱۸» طاقه .
- ۶ - سگرت .
- از قبیل لارک - سالم - (۵۵۶۴) گرز .
- ۷ - مواشی .
- از قبیل گاو - شتر - گوسفند و بز (۲۱۶۵) راس .
- ۸ - ادویه جات «۶۴۰» قلم .
- ۹ - مواد ارتزا قی .
- از قبیل جای سیاه سبز - (۸۴۰) سیر .
- کجالو «۶۹۶۰» بوجی .
- پیاز (۷۴۵۹) بوجی .
- ۱۰ - فرش باب .
- از قبیل قالین - ستر نجی و جای نماز (۱۲۳۶) تخته .
- ۱۱ - سامان پنجاه و پلاستیکی (۸۲۱۶) قلم .
- ۱۲ - اشیا متفرقه «۶۸۹» قلم .

انیس



مسؤول مدير :

نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری

دفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

كور تيلفون ۳۲۷۹۸

مهمتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داستراك بیه

به باندينو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

با احتیاط جسد را دور دادم و دستمال سیاهی را که توسط آن روی بینی و دهان خود را بسته بود ، دور کردم .

به چهره جرالده شتاینر خیره شدم . در همین لحظه او پرنیگی پیر به بانسک برگشت صورتش مثل لبلبو سرخ شده عینک نکلی رابه نوک پرمشوش بینی اش گذاشته بود . مثل برق آن فاصله دور بین کافه و بانک را پیموده خودش را به بانسک رسانیده بود . به شتاب خودش را روی خریطه پول انداخته آنرا زیر بغلش محکم گرفت . سپس صدای زنگ خطر را خاموش کرد . نگاهی به اطراف سالون انداخت و کسانی را که برای تماشا وارد سالون شده بودند بیرون راند و با دستمالی عرق صورتش را پاک کرد .
 از مدیر بانک خواستم :

« زود تریک داکتر بخواهید . تقاضا کنید که یک امبولانس را هم با خود بیاورد . »
 سپس نگاهی از روی کنجکاو به صورت دالی انداختم . او هنوز خیره به شتاینر نظر میکرد . چهره رنگ پریده اش نشان میداد که از شدت وحشت هر لحظه ممکن بود نقش زمین بشود .
 من زیر لب گفتم : « من می گویم که شما را به منزل تان برسانند . بعدا با هم حرف میزنیم . »

خبر را برای معاینه طبعدلی هدایت دادم و ضمنا انتقال به داکتر سپردم تا به حال وضع دالی هم برسد . زیرا بخاطر اوناراحت بودم و میبایست غمش را میخوردم .

جیب های شتاینر را خالی کردم و موترش را که بصورت جالان در گوشه خیابان و جلو بانک پارک کرده بود ، مقابل دفتر خود آورده کلیدش را در جیب گذاشتم و همچنان هدایت دادم تا تمام سامان او را از هتل جمع کرده نزدم بیاورند . کلیه سامان او را در یک آلماری در دفترم قفل نمودم .

تمام سعی خودم را به کار بردم تا پیدا کنم که شتاینر کی بود ؟ از کجا آمده و آیا از خود خویش وقومی داشت ؟

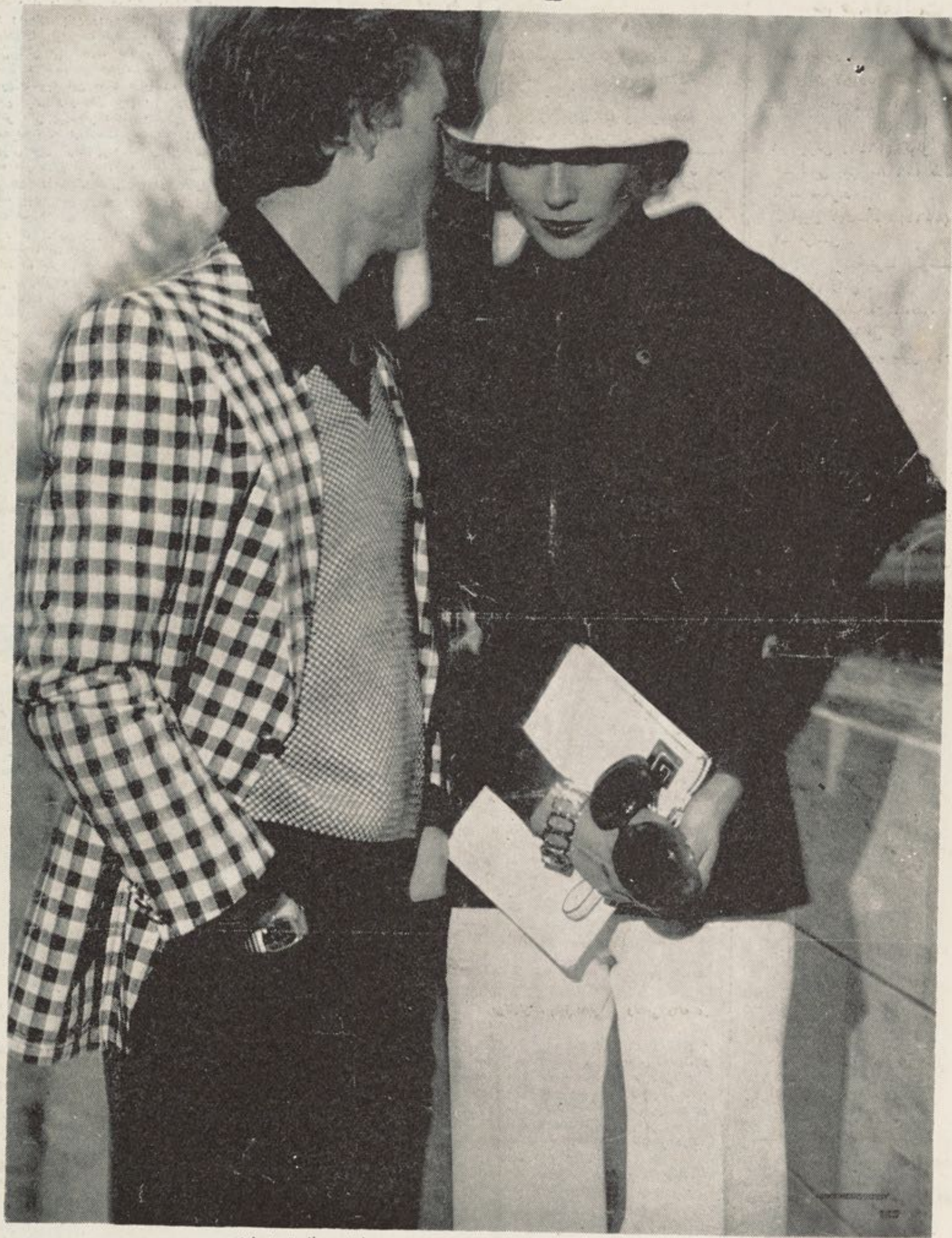
متاسفانه نتوانستم معلوم کنم که از کجا می آمد ؟ علاوتاتلاش من برای پیدا کردن وابستگانش به کدام نتیجه نرسید . او کدام محل بود و پایش ثابت نداشت . ورقه هویت هم همایش نبود و صرف یک لایسنس موترش را از لای سامان شخصی او پیدا کردم که به احتمال قوی آنهم جعلی بود . غالبا شتاینر محل اصلی بود و پایش وزادگاه خود را میخواست . پنهان نگاه دارد . پس به این حساب این احتمال تقویت یافت که جرالده شتاینر هم نام اصلی او نباید باشد .

و اما اگر نرفکرشته شده جرالده شتاینر نیست ، پس کی خواهد بود ؟

من گذر آن سوابق مجرمین و کتابی را که در آن اسمای تمام جنا یکناران ، اشخاص گلاهِ بازو فریبکاران درج بود بیرون آوردم . اما هیچکدام از نشانی اشخاص مجهول و مشکوک به صفات او مطابقت نمی کرد . به این حساب صرف یک راه باقی ماند . تمام سامان و ادوات مخصوص برداشتن نشان انگشت را در بکس دستی ام انداخته به طرف سردخانه که جسد شتاینر در آنجا بود روان شدم .

در آنجا نشانی انگشتهای مرده را برداشتم ، آراجهت تثبیت به واشنگتن فرستادم . (ناتمام)

مود و فیشن



دو نمونه لباس زمستانی مردانه و زنانه که از بهترین مود های زمستانی تهیه شده *

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**